

# اعتیاد یک زنجیر است

◀ اندر حکایت جمعه به مکتب آوردن طفل گریزپای

◀ چراغ سبز شد، این بار یک نفر عبور نکرد!

◀ حالا چگونه صدای مظلومان را بشنوم؟

◀ تاول ترور بر پوست سیاره

◀ شرمنده ام و سربلند



# خدا را، خدا را، دربارہ یتیمان مبادا گاہ سیر و گاہ گرسنه بمانند و حقوقشان ضایع گردد

## مولا علی (ع)

جمعیت مستقل امداد دانشجویی مردمی امام علی (ع) با شماره ثبت ۱۹۰۶۱، در سال ۱۳۷۸ به صورت رسمی در وزارت کشور ثبت گردیده است. این سازمان مردم نهاد همچنین دارای مقام مشورتی در شورای امور اقتصادی - اجتماعی سازمان ملل متحد می باشد. جمعیت سالها است که به صورت رسمی در زمینه کاهش آسیب های اجتماعی فعالیت می کند و در حال حاضر دارای بیش از ۸۰۰۰ عضو داوطلب و چندین مرکز امدادی در مناطق محروم تهران و نمایندگی هایی در برخی از شهرستان های کشور می باشد. مراکز امداد رسانی جمعیت همگی در مناطق معضل خیز واقع شده اند و «خانه های ایرانی» نامیده می شوند.

همه اعضای جمعیت داوطلب هستند و به صورت رایگان فعالیت می کنند.

همچنین کلیه هزینه های فعالیت های جمعیت با یاری مردم نیکوکار تامین می شود.

همیاری شما ما را در حل معضلات اجتماعی توانمندتر می سازد:

شماره حساب: ۹۴ / ۵۷۷۴۶۸ حساب جاری جام بانک ملت شعبه هجرت، به نام جمعیت دانشجویی امام علی (ع)  
شماره کارت عابربانک:

۱۳۰۸ ۷۰۰۳ ۳۳۷۷ ۶۱۰۴ بانک ملت شعبه هجرت، به نام جمعیت دانشجویی امام علی (ع)

شماره حساب ارزی: ۱۴۲۹۸۴۹ بانک ملت شعبه هجرت، به نام جمعیت دانشجویی امام علی (ع)

## آدرس خانه های ایرانی جمعیت امام علی (ع)

- تهران، خیابان مولوی، نرسیده به سه راه تختی، کوچه قفلسازان، پ ۳، تلفن: ۵۵۶۰۳۴۳۶ و ۵۵۱۵۴۱۶۵
- تهران، میدان محمدیه، به سمت چهارراه وحدت اسلامی، خیابان تختی، کوچه نادری، پ ۵، تلفن: ۰۹۳۵۰۸۲۹۱۵۹
- تهران، خیابان آذربایجان، خیابان قصرالدشت، کوچه مختاری تبریزی، نبش کوچه حسینی فاتح، پ ۱۰، تلفن: ۶۶۸۷۴۶۸۵
- تهران، فلکه دوم تهرانیپارس، انتهای خیابان جشنواره، میدان اشراق، خیابان زهدی، خیابان ۲۰ متری ولیعصر، پ ۳۱، تلفن: ۷۷۳۲۲۸۲۶ و ۰۹۳۹۷۰۱۰۲۷۸
- تهران، خیابان مولوی، میدان محمدیه، به سمت چهارراه مولوی، خیابان قاسمی، کوچه عرب دفتر، کوچه عظیم زادگان، کوچه چاوشی، پ ۱۰، تلفن: ۵۵۱۶۸۴۰۱
- تهران، فرحزاد، بالاتر از اتوبان یادگار، خیابان ایثارگران شمال، خیابان امامزاده داود، کوچه جهانی، پلاک ۲ و ۴، تلفن: ۲۲۳۸۲۶۶۵
- تهران، شهری، میدان نماز، خیابان فدائیان اسلام جنوبی، نرسیده به خیابان امام حسین، جنب کانون سمیه، کوچه بنی هاشم، پلاک ۲۱، تلفن: ۳۳۶۳۶۴۲۲
- تهران، میدان شوش، چهارراه لب خط، خیابان رجب نیا (شهرزاد جنوبی)، خیابان جهانیان، پ ۶، تلفن: ۵۵۰۷۹۱۹۸
- تهران، آزادگان جنوب، بعد از لشگری (مخصوص)، مسیر کندرو فتح و احمدآباد مستوفی، بعد از خروجی شرقی فتح، خروجی احمدآباد مستوفی، بعد از پمپ بنزین، خیابان بسیج، خیابان ولیعصر شمالی، کنار بیمه ملت، پ ۱۶۱، تلفن: ۵۶۷۱۳۵۵۰
- تهران، جاده خاوران نرسیده به پاکدشت فرون آباد خیابان ولیعصر خیابان مالک اشتر نرسیده به باغ بهشت نبش کوچه لاله در سفید، تلفن: ۰۹۳۸۹۳۶۶۸۲۳
- تهران، ورامین، پیشوا، خیابان امام، تلفن: ۰۹۱۹۲۶۲۶۷۷۰
- کرج، جاده قزلحصار، ملک آباد، خیابان قره حسن لو، پ ۲۳، تلفن: ۵۲۶۴۲۳۵ - ۰۲۶۴
- اصفهان، خیابان زینبیه، خیابان آیت الله غفاری، کوی آزادی، ۱۶ متری سهراب سپهری، بن بست اول، تلفن: ۰۹۳۹۵۲۹۱۴۹۶
- کرمان، شهرک پدر، خیابان بعثت، بین کوچه ۱۶ و ۱۸، تلفن: ۰۹۳۹۴۰۳۳۶۸۴
- شیراز، بلوار هفت تنان، نرسیده به زیر گذر دلگشا، ابتدای بلوار نیستان، کوچه شهید هاشم پور، پ ۱۰۰، تلفن: ۰۹۳۷۰۳۴۵۱۲۷
- ساری بلوار آزادی خ نوری کوچه نوری ۳ اولین کوچه سمت راست، تلفن: ۰۱۱۳۳۳۶۶۳۵۶ و ۰۹۳۰۵۱۳۸۲۶۷
- گرگان، بلوار الغدیر، غدیر نهم، بابایی یکم، نبش میدان ۴، تلفن: ۰۱۷۳۲۴۳۱۳۵۷ و ۰۹۳۸۶۶۲۰۵۶
- مشهد، شهرک شهید رجایی، بلوار قدس، حر ۱۹، شهید خانی دهنوی ۸، نبش شهید سالاری ۱۰، پلاک ۴۲، تلفن: ۰۹۳۹۸۵۸۵۵۲۸
- بلوار طبرسی شمالی ۲۴ نبش شهید رجب زاده ۵ پلاک ۲ (خانه اشتغال)، تلفن: ۰۹۳۹۸۵۸۵۵۲۸
- بلوار آزادی پشت هتل عتیق خ جمهوری اسلامی غربی ۶ کوچه قهرمانی ۹ اولین کوچه سمت راست، تلفن: ۰۹۳۸۴۱۰۳۳۴۰
- بندر عباس، دو راهی ایسینی، کوچه آیندگان ششم، جنب حسینیه ۱۴ معصوم، تلفن: ۰۹۳۷۷۸۱۳۳۹۰
- بندرعباس، محله شهناز، انتهای خیابان آیت الله غفاری شمالی، سمت چپ (خانه اشتغال)، تلفن: ۰۹۳۷۷۸۱۳۳۹۰
- قم، خیابان کلهر، کوچه ۲۴، مدرسه شهید ولی، تلفن: ۰۹۱۹۷۴۵۸۶۹
- کرمانشاه، جعفر آباد، خیابان ابوذر، کوچه آزادی، تلفن: ۰۹۳۷۸۹۹۸۴۶۶
- زنجان، شماره تماس: ۰۹۳۷۲۵۳۶۸۶۲
- بوشهر، شماره تماس: ۰۹۱۷۸۷۶۹۵۶۲

دفتر دانشگاه صنعتی شریف: تهران، خ آزادی، دانشگاه صنعتی شریف، ساختمان شهید رضایی، تلفن: ۶۶۱۶۵۸۲۵

تلفن روابط عمومی مرکزی جمعیت امام علی (ع) در تهران:

۲۳۰۵۱۱۱۰

پایگاه های اینترنتی جمعیت:

www.sosapoverity.org



نشریه داخلی جمعیت مستقل  
امداد دانشجویی - مردمی امام علی (ع)  
شماره دوازدهم، زمستان ۹۳

گل یخ نماد امید است،  
چرا که تنها گلی است که در زمستان و در اوج سرما،  
زمانی که هیچ آمیدی به رویش گلی نیست،  
بر ساقه اش شکوفه می زند،  
بی هیچ برگی...

#### شناسنامه:

مدیر مسئول:

هیئت مدیره جمعیت امام علی (ع)

سر دبیر:

مرتضی کی منش

تیم طراح گرافیک:

محسن سبزی زاده

ستاره عمران

بابک سلطانی

همکاران این شماره:

زهرا رحیمی، فرزانه قبادی، مریم عنبرستانی، معین  
حشمتی، محمد رضا درویش، زهرا امیر، حدیث  
نجفی، الهه الله کریمی، عرفان معجونی، موژان  
انصاری، سارا سبزی، فاطمه بحرانی، رقیه حسینی  
، فرزاد حسینی، نیلوفر رحیمی، سارا رضایی،  
صبا دقیق افکار، آذر امامی، مریم مقدسی، عاطفه  
صحراپی، زهرا کهرام، نگین باقری، فاطمه جمالپور  
، محیا واحدی کمال و فرناز کارگر

عکاسان:

فریبا صادقی، رسول خوشنویس، علیرضا اوشنی،  
حامد بارچیان، سارا رضایی، امیر حسین خاتمی،  
نیلوفر متقی، فروغ جشنه وند، حسین اشتیاقیان،  
فرشته بختیاری، مهناز آقا علی خانی، مهدی زمانی،  
ملیحه میر جعفری

سرمقاله: پیش از «چه باید کرد؟» / ۱

حالا چگونه صدای مظلومان را بشنوم؟! / ۳

تاویل ترور بر پوست سیاره / ۵

این فقط یک نمایش نیست / ۷

سازوکارهای حمایت از قربانیان کودک آزاری / ۹

چراغ سبز شد، اما این بار یک نفر عبور نکرد! / ۱۳

هملت در زنجان / ۱۵

شرمنده ام و سربلند (سخنرانی موسس جمعیت) / ۱۷

نباید برای درمان بچه ها تا ۱۸ سالگی صبر کنیم / ۲۱

اندر حکایت جمعه به مکتب آوردن طفل گریزی پای / ۲۳

خانه هایی که در آن جاودانه ای، بیشتر کن! / ۲۷

توکجای این زندگی ها هستی؟! / ۲۹

خانه درمان / ۳۱

لبخند تو را چند صبحی است ندیدم / ۳۳

مصاحبه با فرزانه منصوری درباره معضلات زنان آسیب دیده / ۳۵

خبرهای درگوشی / ۳۷

گزارش تصویری فعالیت های کار آفرینی / ۳۸

کاش واقعیت نداشت / ۴۳

وضعیت زنان باردار و معتاد در ایران (گزارش سمینار) / ۴۵

ضرورت مبرم وجود نهادهای خودانگیخته مردمی / ۴۹

من در حاشیه ام یا تو؟! / ۵۱

آشنایی با تعاریف مهاجر، پناهنده و آواره / ۵۳

نگاهی دیگر به آوارگی انسانها / ۵۵

بهترین حس دنیا / ۵۷

مرا به عشق بسپارید... / ۵۹

انسانیت بدون مرز / ۶۱

NGO ها چرا شکل گرفتند و چه انواعی دارند؟! / ۶۳

تعامل NGO و دولت / ۶۵

رییس جمهور شیراز کیست؟! / ۶۸

گزارشی از فعالیت های جمعیت امام علی (ع) در شهر شیراز / ۶۹

اعتیاد یک زنجیر است / ۷۱

داستان ناتمام زندگی یک مرد ۹ ساله / ۷۳

کودکان کار، شاه بیت غزل شب یلدا / ۷۵

گذری بر عملکرد جمعیت امام علی (ع) / ۷۷

اخبار فعالیت های جمعیت از شهر یور تا بهمن / ۷۹

نگاهی به قوانین فعالیت تشکل های مردم نهاد در زامبیا / ۸۳



## پیش از «چه باید کرد؟»

مرتضی کی منش

کسی حرف بزنی که نمی دانی کیست! مخاطبی که کاری از دستش برمی آید برای پایان بخشیدن به این همه ظلمت؛ هر چند کاری کوچک؛ بالا زدن یک آستین و اشک از دیده ای ستردن، و نشان دادن افسون لبخند بر لبی که با گریه در هم شکسته... آری! در این بتخانه تاریخ که تنها جسدها و جنازه ها عبور و مرور می کنند و دست افشان و پای کوبانند، در این خانه اجساد متحرک که روحی در آن نمی جنبند، می خواهی با کسی حرف بزنی که « محال » است « باشد ». کسی که هنوز می شنود، هنوز عشق می ورزد و هنوز می خواهد علیرغم تمام مرگ ها ، زندگی باشد و زندگی ببخشد... و تو فقط یک برگ برنده در دست داری و آن این که : تنها محال را محال می پنداری! و معتقدی که در این خاک باید دمید \* ... شاید روزی کیوتر گلی، باور کند آب و خاک تنش دروغین است و جان یابد!

دستت را از روی قلبت برمی داری. احساس خوب است. اما به درایتی عمیق نیز احتیاج داری. به اندیشه می

دلت می خواهد روزگار عوض شود. دلت می خواهد مردم عوض شوند، خودت عوض شوی. دلت می خواهد حرف ها چیز دیگری باشد. چشم ها در پی چیزهای دیگری باشد. قلب ها برای چیز دیگری بتپد. دلت می خواهد زمین جای بهتری برای زندگی باشد و سرزمینت طعم خوشبختی را بچشد. این ها نشانه های بیماری آرمانگرایی نیست. این ها بادی نیست که به اقتضای جوانی در سرت افتاده باشد و در دهه سوم و چهارم زندگی به ضربت سهمگین روزمرگی و شغل و ازدواج و سرگرمی ها از سرت فرو افتد. تو ، کوچه گرد شب های فقر این دیار ، دیگر بیمارتر از آنی که دچار سندروم ایده آلیسم شوی و دانشکده های پزشکی هنوز دارویی برای دردت نیافته اند؛ و راستش! تو تنها مریضی هستی که آرزو می کنی هیچ طبیبی درمانی برای این درد نیابد. « درد انسانیت » که بر جانت آوار شده... شب و روز دعا می کنی که چشمانت اشک بیارد و فارغ نشود از رنج دیگران. می خواهی مریض بمانی؛ و می خواهی با

نشینی و «چه باید کرد»ی که هر لحظه می‌پرسی، بدون دریافت حتی یک پاسخ، در کوه تنهایی ات تکرار و تکرار و تکرار می‌شود.

پَر می‌گیری و از آسمان به بشریت خیره می‌شوی. چونان کاروانی در دل صحرایی داغ و بی‌انتها، نسل‌ها پشت نسل‌ها، نیاکان و مادران و پدران و فرزندان و نوادگان و نندیدگان خود را می‌بینی. می‌آیند و می‌روند. می‌آییم و می‌رویم. با آرزوهای کوچک، حسرت‌های بی‌مقدار و بطالت‌های هول‌انگیز. پیرامونمان چه بسا کسان که نای راه رفتنشان نمانده. چه بسیار آدمیان که در خویش مجاله شده‌اند، ضجه می‌زنند، اینان از کاروان جدا مانده، چون مرغ سرکننده میان تیرگی و درد هروله می‌زنند... و کسی به سویشان نمی‌رود. کاروان شتابان و بی‌تأمل گام برمی‌دارد و پیش می‌رود. به سوی ابدیت هیچستان! بدون سر خاراندن. بدون حتی یک نگاه به پشت سر و پیش رو. شاید چاله باشد این کنار، چاه باشد آن طرف، دیو باشد در آن سوی این شن زار. آری! کاروان، زیر تیغ آفتاب، بی‌تأمل به پیش می‌رود.

و قصه تلخ‌تر از آن است که از یک ابرقهرمان یا چند اتفاق خوب، کاری ساخته باشد و ماجرا پیچیده‌تر از آن که در کتاب‌های پیچیده - میان زورق کلمات و عبارات تودرتوی فلسفی و جامعه‌شناختی - بگنجد. اینجا از اول صحرا نبود. دریایی بود آبی و زلال، بی‌کرانه و هستی بخش که آوای امواجش سرود خلوص انسان بود در پیشگاه طبیعت و عشق و شرافت. هر پندار، هر گفتار و هر کردار زشت، یک قطره از این دریا تخییر کرد و امروز، هیچ آبی در این کاسه نیست و ما که روزگاری در کشتی امنمان به هر سو که اراده داشتیم، بادبان برمی‌افراشتیم، امروز در کویری بی‌آب و علف، بر زانوان اُشتران خسته‌ی نفس‌خویش، با جیره‌ای محدود از غذا و خاطره‌ای از دریا در قمقمه‌های کوچکمان، راه به سویی نامعلوم می‌سپاریم... آن بالا وقتی به ردیف جنازه‌های بی‌شمار و خون‌های دلمه‌بسته در جابجای مسیر می‌نگری، وقتی به جلادان که زیر نقاب الفاظ و مکاتب خوشنام انسانی یا الهی پنهان شده‌اند و تن حقیقت را می‌درند، خیره می‌شوی، و وقتی فقر را بر لبان ترک خورده کودکان و دریای اشک را بر چشمان زنان آواره و کهنسالان لگدمال شده و خانه‌های ویرانه از ظلم تمام قرون نظاره می‌کنی، تازه می‌فهمی این یک مبارزه است، نه یک کار خیر: همین رفتن‌ها و آمدن‌های ساده در دل حاشیه‌های فقیرنشین، همین الفبا آموختن به کودکان محروم از تحصیل و اوراق هویت، همین گردی عاشقانه در میان خاکسترنشینان و آوارگان و کارتن خواب‌ها... تو در یک جنگی؛ جنگی که اینک اعتراف می‌کنی اصولش را نمی‌دانی. تازه وقتی از زمین و زمانه

خویش برمی‌خیزی و گذشته و حال و آینده و سرنوشت ابناء بشر را از این ارتفاع هولناک به تماشا می‌نشینی، درک می‌کنی که این یک جنگ نابرابر است و تو چریک هم نیستی و جنگ‌های نامنظم نمی‌دانی. قصه پیچیده است. انگار انسان که در «تکامل به روایت داروین» ، از میمون به انسان جهش ژنتیکی کرد، حال در یک سقوط ژنتیکی رازآلود، گرگ انسان شده است!

با خودت می‌گویی این طور نمی‌شود! چیزی از درون ایراد دارد. درون قلب‌های ما چیزی ترک خورده. یا شاید چیزی آنجا فاسد شده. چیزی که تا درست نشود، ظهور هیچ روش و طلوع هیچ ابرقهرمانی از زوایای زمان و مکان، چاره‌ساز نخواهد بود. چیزی درون بشر منقرض شده که باید در فرآیندی طاقت فرسا از نو بازسازی و متولد شود، تا عادلان و صالحان و بزرگ‌زنان و بزرگمردان، در نسل‌های آتی تکثیر شوند و به پا خیزند. کسانی که صورانه برای تغییر جهان و اجتماع خویش می‌کوشند؛ بی‌چشمداشت و بدون حرص نام و نان؛ ... و البته نتیجه.

اما این «چیز» چیست؟!

پیش از آن که به «چه باید کرد؟» پاسخی بدهیم، باید چیزی را بیابیم که بودن یا فقدانش یا فسادش در روح و روان ما، علت‌العلل تمام بدبختی‌هاست. شاید این پرسش را جواب واحدی نباشد و هر کس پاسخی منحصر به فرد برای آن بیابد؛ مهم نیست! ... مهم، یافتن پاسخی است که تفکری درمندان و شورمندان به آن دست می‌یازد. تفکری که یک لحظه از دردهای بشریت امروز غافل نیست و نیز شوری عارفانه و خلوصی عاشقانه و انقلابی در پس ساعات تأملش نهفته است.

پاسخی که از این تفکر برمی‌خیزد است که چرخ دنده‌های زنگ‌زده افکار و گفتار و اعمال ما را روان می‌سازد و می‌قل می‌دهد و به حرکت درمی‌آورد؛ و این گونه انسانی توقف‌ناپذیر متولد می‌شود. انسانی که ابتدا و انتهای زندگی خویش را گهواره و گور نمی‌پندارد و به دنبال پیوستن به مفهومی جاودانه، دست از حقارت‌ها و وابستگی‌های خویش می‌شوید و یکسره به روح جهان خویش می‌پیوندد. چنین کسی خالص می‌شود و مانند عنصری از طبیعت، یگانگی و بی‌رنگی در آن موج می‌زند.

پَر گرفتن‌ات به آسمان، تاوان سنگینی داشت. به زمین بازمی‌گردی. به روی کلوخ‌ها و سنگریزه‌ها و شن‌های تفتیده. حالا باید پاسخ منحصر به فرد خودت را برای سخت‌ترین سوال دنیا بیابی: ایراد من چیست که دنیای من این گونه بی‌عدالت است؟! آن چیز در من چیست که مسئولیت و آگاهی و عشق مرا به زنجیر می‌کشد؟



## حالا چگونه صدای مظلومان را بشنوم؟!

حدیث نجفی\*

کنم؟! چگونه صدای مظلومان را بشنوم؟! چگونه جلوی ظلم را بگیرم؟! خدای من... من چگونه می توانم...» چند روزی در سکوت و غمگین، گذشت. فکرها کرد. چاره ها نمود. اما هیچ کدام دلش را آرام نمی کرد. روزی یکی از دوستانش به دیدارش آمد. از حال او ناراحت شد ولی، روی کاغذ نوشت:

«دوست من، چرا غمگینی؟! تو مگر فقط یک حس داری؟! خدا یک حس را از تو گرفته و چند حس را به تو داده است. آنها را به کار بگیر.»

دختر نگاه معنی داری به او کرد. درست می گفت. یک حسش کار نمی کرد، بقیه ی حس هایش که کار می کرد! و در پاسخ به او گفت: درست می گویید! من از نعمت های دیگرم غافل بودم. خدا را شکر می کنم...! تو مرا آگاه کردی!

\*حدیث که دانش آموزی ممتاز و نویسنده ای با استعداد است، مدتی پیش ناشنوا شده است.

دختر درد شدیدی در گوش هایش احساس می کرد. پزشکان از درمانش نا امید شده بودند. یکی از پزشکان را صدا کرد و گفت: دکتر چه شده؟ راحت باش... بگو... دکتر شروع به حرف زدن کرد. او لب می جنبانید اما صدایی از دهانش بیرون نمی آمد. دختر نگاه خشمناکی به او کرد و گفت: درست حرف بزنید بفهمم چه می گویید! باز همان حکایت تکرار شد. او نمی فهمید که آنها چه می گویند. احساس ترس می کرد. چرا صدای آنها را نمی شنید؟! کمی فکر کرد که چرا، هیچ صدایی را نمی شنود؟! خدای بزرگ..! چه کند؟! دکتر روی کاغذ جمله ای را نوشت و به او نشان داد: برایتان متأسفم! شما شنوایی خود را از دست داده اید!

با خواندن این جمله، تمام تنش لرزید. پاهایش یارای ایستادن نداشتند. ترسیده بود...! به صدلی تکیه داد. اطرافیان دستش را گرفتند و او را روی صدلی نشانند. به پنجره خیره شد!

«خدای من... یعنی من دیگر نمی شنوم؟! پس... چه



یادداشتی درباره  
فاجعه کشتار کودکان  
در پشاور

# تاولِ ترور بر پوست سیاره

مر تزی کی مش

چرا خود توبه کمتر می‌کنند و چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند... نکته نغزی هم در خود نهفته ندارد. حیلتی است کثیف که به تمام قامت در برابرت می‌ایستد و در رویت لبخند می‌زند و یکباره قلبت را از سینه بیرون می‌کشد.

این بازی خون آلود سیاست و اقتصاد در گوشه گوشه دنیا و به ویژه خاورمیانه، کثیف ترین مخلوق بشر در تمام ادوار تاریخ است و چنان تعفن از آن به مشام می‌رسد که آدمی را از زنده بودنش پشیمان می‌سازد. از جهانی که برای منفعت یک گروه، یک کشور یا یک فرد، کودکان در آن قربانی می‌شوند، باید ترسید و برای تغییر آن باید با تمام وجود ایستاد. حمایت از کودکان در وهله اول نیازمند حضور آگاهانه و مسئولانه عموم مردم است. اما متأسفانه اکثریت شهروندان جوامع حتی از اینگونه موضوعات باخبر نمی‌شوند. این بی تفاوتی عمومی نسبت به وضعیت کودکان در اقصی نقاط جهان موجب می‌شود کشتارها ادامه یابد و هیچ اقدام اساسی برای حمایت از کودکان به عمل نیاید. باید به این مهم توجه داشت که تغییر رویه خشونت آمیز فعلی، بدون «احساس مسئولیت» هر فرد در قبال سرنوشت هموعانش ناممکن است. اگر هر روز، سهم هر انسان در قبال رنج دیگران، دست کم یک اندیشه و یک عمل عاشقانه و عاقلانه باشد، میلیاردها اندیشه و میلیاردها عمل تأثیرگذار خواهیم داشت و این سرمایه ای است که این سیاره را به فضایی امن و آزاد و پُر مهر مبدل خواهد ساخت. سیاره ای که کودکانش را به خاک و خون نمی‌کشد.

به امید روزگاری که انسان، آسودن خویش را در جوار سوختن و مرگ کودکان، شایسته ی مرتبت خود نداند.

در سحرگاه آخرین روزهای پاییز، شش شبه نظامی یونیفورم پوش طالبان که قلب خود را در میان یونیفورم نفرت دفن کرده اند، پا به مدرسه ای در پشاور پاکستان گذاشتند و قلب ده ها انسان که اغلب آنان کودک بودند را با گلوله های داغ خشمی کور دریدند؛ تا بار دیگر جنون این عصر بیمار را بر پرده ی چشمان خواب گرفته ی همه ی ما نقش کنند. امروز دل ها پراکنده است و جان ها آشفته؛ و کاسبان بازار جنگ و خون، در این برکه ی گل آلود غریب، خوب ماهی می‌گیرند و جهان، با سرعتی مهیب، به قعر ناکجا می‌رود. سیاست و جهل به هم آمیخته اند، سود سرشار و لذت از یک سو و عقده و فقر و زخم از سویی دیگر، در هم تنیده شده و تاول ترور بر پوست تن این سیاره ی پُردرد، جا خوش کرده است. طالبان هنوز سلاحش را دلیرانه سوی کودکان معصوم نشانه می‌رود! طالبانی که هنوز پس از سال ها خونریزی، معلوم نیامده دقیقاً طالب چیست و جز ترویج صنایع نظامی و رونق کارخانجات اسلحه سازی و شعله ور ساختن آتش جنگ و به غارت رفتن منابع طبیعی کشورهای مصیبت زده، چه مقصودی را دنبال می‌کند!

و درد آنجاست که بسیاری از آنان که امروز مرگ ۸۰ کودک بی گناه پاکستانی را تسلیت می‌گویند و اعلام همدردی می‌کنند و خشمگین، نفرین بر این طالبان کم عقل متحجر تار می‌کنند نیز، خود دستی بر آتش کین توزی و جنگ دارند و چه بسا بنیانگذار صنعت تروریسم و فاجعه‌اند و به وقت صرفه ی اقتصادشان و توسعه باز ارشان، ابایی از کشتن میلیون ها کودک انسان ندارند و نیک آموخته اند چگونه پشت کلمات خوش و آب و رنگ چهره پنهان کنند. اما این بازی روزگار هم دیگر تماشایی نیست که «توبه فرمایان







گزارش بازیگر تئاتر «جمعه سیاه کبری» از اجراهای این نمایش

## این فقط یک نمایش نیست

رقیه، ۱۳ ساله، از دانش آموزان خانه ایرانی مولوی

**این فقط یک نمایش نیست**  
دوباره تئاتری دیگر آغاز می‌شود. در خانه‌ی هنر جمع می‌شویم. آقا شامین آمد. داستان را برایمان تعریف کرد. از هفته بعد تمرین‌ها شروع می‌شود. نقش دختری را دارم که مادرش را از دست داده و پدربزرگ معتاد دارد. بازی کردن این نقش به نظر خیلی سخت می‌آید. تعدادمان هر روز بیشتر می‌شود. تا این که به تعدادی معین می‌رسیم. البته هنوز بعضی از نقش‌ها مشخص نشده. تمرین‌ها هر جمعه ادامه دارد.

تئاتر «تصمیم جمعه سیاه کبری» داستان خرد شدن و خراب شدن زندگی یک دختر به نام کبری است. نویسنده و کارگردان این تئاتر شامین میمن‌نژاد موسس جمعیت امام علی است. این تئاتر که در خانه هنر جمعیت اجرا می‌شود، از اواخر تابستان ۹۳ تا بهمن ماه بیش از ۲۰ بار به روی صحنه رفت. این تئاتر درباره خلق اعتیاد است. اغلب مردم تصور می‌کنند اعتیاد فقط باعث به خواب رفتن و خمودگی است؛ در حالی که مواد مخدر فرد را تا سرحد پرخاشگری شدید و حتی جنون پیش می‌برد و فرد در این حالت حتی به عزیزان خودش هم رحم نمی‌کند.

## سختی ها و مشکلات تئاتر

فردا می‌رسد. نمی‌دانم چرا درونم آشوب است ظاهره آرام. وقتی به خانه هنر رسیدم هر کسی مشغول کاری بود. من هم برای آماده کردن وسایل تئاتر شروع به کمک کردم. هر لحظه که به اجرا نزدیکتر می‌شویم قلب من تندتر می‌زند. اولین اجرایی است که من در آن نقش بلند دارم. می‌ترسم دیالوگ‌هایم را فراموش کنم. همه با عجله از این طرف به آن طرف می‌دوند. زمان اجرا فرا رسید. تماشاگران وارد می‌شوند. لباسم را عوض می‌کنم. دست‌هایم می‌لرزد. نمی‌دانم چرا احساس می‌کنم خراب می‌شود. نوبت من است که روی صحنه بروم.

رفتم. ولی هیچ استرسی نداشتم... تئاتر ادامه داشت. بی‌اختیار بودم. انگار من واقعا همان رقیه‌ی داخل تئاتر هستم. وقتی دیالوگ‌ها را می‌گفتم نمی‌توانستم جلوی گریه خود را بگیرم. انگار همه‌ی اتفاقات داخل تئاتر بر ایمن اتفاق افتاده است و واقعی است... بالاخره تئاتر به پایان رسید. خیلی خوب بود. باورم نمی‌شد.

## بندر عباس و تصمیم کبری

بعد از تعدادی اجرا در خانه هنر تصمیم گرفته شد که برای دو شب اجرای تئاتر به شهر بندرعباس برویم. اول باورم نشد ولی بعد فهمیدم که واقعیت دارد. برای دیدن شهر بندرعباس خیلی هیجان‌زده بودم و برای رسیدن به این روز لحظه‌شماری می‌کردم. تا اینکه.... روزی که آن همه برای آمدنش لحظه‌شماری می‌کردم بالاخره فرا رسید. اعضای گروه تئاتر در خانه هنر جمع می‌شوند. و بعد از جمع کردن وسایل تئاتر به طرف راه‌آهن حرکت می‌کنیم. بعد از گذراندن ساعت‌ها در قطار به بندرعباس می‌رسیم. در مکانی که توسط یکی از اعضای جمعیت در بندرعباس فراهم شده است اقامت می‌کنیم. هوا خیلی گرم است. اجرای تئاتر خیلی سخت بود ولی با تمام سختی‌هایش خوب بود. زمان اجرا خیلی استرس داشتم. چون هم سالن عوض شده بود هم نحوه بازی ما و از همه مهم‌تر هوا، شب هوا خیلی گرم بود. با همه این مشکلات به نظر من ما بهترین اجرا را داشتیم و این یک تجربه کاملاً جدید و فوق‌العاده بود. آشنا شدن با مردم بندرعباس و زندگی در کنار آن‌ها واقعا لذت‌بخش بود. من هیچ وقت این سفر را فراموش نمی‌کنم مخصوصاً لحظاتی را در قطار گذراندیم و اجراهای ما بعد از بندرعباس نیز ادامه دارد.

فکر می‌کردم در آینده خیلی نزدیک این تئاتر را اجرا می‌کنیم. اما... یک روز که رفتم تمرین دیدم کسی که نقش پدر من را داشت دیگر نیست و به جای او کس دیگری آمده. تمرین‌ها را از نو شروع کردیم. بازیگری جدید به جمع ما اضافه شد. قرار بود نقش ساقی پارک را بازی کند. ساقی پارکی بزرگ که زندگی پدری رنج دیده در آن به سختی به پایان می‌رسد. هر روز تئاتر کامل و کامل تر می‌شود. تمرین‌ها ادامه دارد. تمرین‌ها با تاریکی هوا آغاز می‌شود. چون هریک از بازیگران در طول روز مشغول کاری هستند. بعضی مواقع هوا خیلی سرد می‌شود و تمرین کردن دشوار. با وجود برخی مشکلات، ما با تمام توان تلاش می‌کنیم. تمرین‌ها ادامه داشت که ناگهان...

باز پرونده قتل دیگری و باز آقا شامین و شروع بی‌خوابی‌ها و ناراحتی‌ها و تلاش‌هایش. دقیقاً وسط تمرین تئاتر این موضوع مانع تمرین‌های ما شد. هفته‌ها تمرین متوقف می‌شود. دیگر پیوسته نیست. از اینکه اینقدر تمرین‌های تئاتر طول کشیده است همه خسته شده بودیم. ماه‌ها تمرین بی‌نظم، هر بار مشکلی جدید، تعدادی از بازیگرها رفتند و کسان دیگری به جای آن‌ها آمدند. از طرفی برنامه‌های زیاد جمعیت در زمینه‌های مختلف... و دوباره بازیگر نقش ساقی تغییر می‌کند. تمرین‌ها از ابتدا شروع می‌شود. روزهای سختی را می‌گذرانیم. هفت، هشت ماه با مشکلاتی که توصیفش سخت است، گذشت. اما بالاخره همه چیز درست می‌شود. کم‌کم تئاتر کامل می‌شود. تمرین‌ها منظم و زود به زود است.

## آماده‌سازی و اولین اجرا

هر روز که می‌گذرد به روز اجرا نزدیک‌تر می‌شویم. همگی پس از طی روزی پر مشغله به تمرین تئاتر می‌آییم. مثل یک خانواده بزرگ جمع می‌شویم و برای جنگیدن با معضلات تلاش می‌کنیم. به روز اجرا خیلی نزدیک می‌شویم. فقط یک روز مانده. آخرین روزی است که تمرین می‌کنیم. به خانه هنر می‌رویم. همه خیلی شاد هستیم. کمی هم استرس داریم. خانه هنر را برای اجرای فردا آماده می‌کنیم. همه در حال کاری هستیم. یکی تمیز می‌کند، دیگری در حال طراحی صحنه است، پرده‌ها را وصل می‌کنند... و خانه هنر برای اجرا آماده می‌شود. آقا شامین می‌آید. برای آخرین بار تمرین می‌کنیم.





## سازوکارهای حمایت از قربانیان کودک آزاری

فرناز کارگر، محیا واحدی

طولانی دارد. قانون گذار در این قانون از هر دو واژه یعنی «کودک آزاری» در ماده ۵ و «آزار و اذیت کودکان و نوجوانان» در ماده ۲ استفاده کرده است. این قانون تنها دارای ۹ ماده بوده و بسیاری از موارد آزار کودکان را پوشش نمی دهد؛ لذا لایحه ای نیز در سال ۱۳۸۸ از سوی قوه قضاییه در حمایت از کودکان و نوجوانان با همکاری کارشناسان و حقوقدانان حوزه کودک با هدف کاهش کودک آزاری تدوین شد. اما از آن زمان تاکنون این لایحه روی میز کمیسیون قضایی مجلس است و فوریتی برای تصویب آن وجود ندارد.

۳. منشور حقوق و مسئولیت های زنان: این منشور با بهره گیری از سند چشم انداز ۲۰ ساله و سیاست های کلی نظام و با لحاظ قوانین موجود و خلأ ها و کاستی های آن و به منظور تحقق عدالت و انصاف در جامعه زنان مسلمان در سال ۱۳۸۳ توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی تصویب شد. در این منشور مواد چندی به پدیده کودک آزاری اختصاص یافته: از جمله حق برخورداری کودکان از سرپرستی شایسته توسط والدین (بند ۱۴)، حق برخورداری دختران از نفقه شامل: مسکن، پوشاک، تغذیه سالم و کافی و تسهیلات بهداشتی جهت تأمین سلامت جسمانی و روانی آن ها (بند ۱۵)، مسئولیت مدنی و کیفری پدر و مادر در قبال کوتاهی از

ساز و کارهای حمایت از قربانیان کودک آزاری در ایران به دو بخش تقسیم می شود. بخش اول آن حمایت تقنینی و بخش دوم آن حمایت اجرایی می باشد.

بخش اول - ساز و کارهای حمایتی تقنینی امروزه نقش قوانین به عنوان نخستین عامل حمایت کننده در مقابل اعمال خشونت بار علیه کودکان، انکار نشدنی است.

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: با وجود آنکه خبرگان قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ به موضوع تحکیم مبانی خانواده، رفاه اقتصادی و پیشگیری از آسیب های اجتماعی توجه داشته اند، قانون اساسی فاقد اصل یا مقرر مستقلاً در مورد حمایت ویژه از کودکان است و تنها در ذیل اصل ۲۱ به حمایت از کودکان از طریق حمایت از مادران مبادرت ورزیده است.

۲. قانون حمایت از کودکان و نوجوانان: صریح ترین قانونی که در تقابل با پدیده کودک آزاری به تصویب رسیده، قانون «حمایت از کودکان و نوجوانان» مصوب سال ۱۳۸۱ است که در برگیرنده کلیه افراد زیر ۱۸ سال است. یکی از نوآوری های قانون حمایت از کودکان و نوجوانان، وارد نمودن اصطلاح «کودک آزاری» در ادبیات حقوق جزای ایران است. این اصطلاح در علم روانشناسی، واژه چندان غریبی نیست و سابقه

۴. قانون مدنی: به منظور حمایت از کودک در برابر خشونت و سوء استفاده از آن ها، در سال ۱۳۷۶، اصلاحاتی در ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی صورت گرفته و مواردی که از مصادیق عدم مواظبت و یا انحطاط اخلاقی والدین محسوب شده و موجب سقوط حق حضانت والدین یا سرپرست کودک می شوند را برشمرده است. در جهت اجرای بهتر آن، ماده واحده قانون مربوط به حضانت(مصوب ۱۳۶۵) به منزله ضمانت اجرای کیفری از حکم دادگاه خانواده است و حضانت کودک را به افراد واجد صلاحیت واگذار می نماید.

بخش دوم - ساز و کارهای حمایتی اجرایی:

در کنار ساز و کارهای حمایتی تقنینی، آنچه بیشتر حائز اهمیت است ضمانت اجرایی سازوکارهاست. سازوکارهای اجرایی در مقابله با پدیده کودک آزاری را باید در اقدامات نهادها و سازمان های متولی جستجو کرد. از جمله مهمترین آن ها، ساز و کارهای سازمان بهزیستی کشور، ساز و کارهای کانون وکلای دادگستری، اقدامات قوه قضاییه و ساز و کارهای سازمان های مردم نهاد است.

الف) سازمان بهزیستی کشور: این سازمان جهت حمایت های مادی و معنوی از کودکان بزه دیده همواره وظایف مهمی بر دوش داشته است و ساز و کارهایی را برای ایفای این وظایف ایجاد نموده است. برخی طرح های این سازمان عبارتند از:

۱. طرح اورژانس اجتماعی: مهمترین فعالیت سازمان بهزیستی در خصوص کودک آزاری در قالب طرح اورژانس اجتماعی انجام می پذیرد. این طرح توسط دفتر امور آسیب دیدگان اجتماعی سازمان بهزیستی از سال ۱۳۸۷ آغاز گردید. هدف کلی این طرح، کنترل و کاهش بحران های فردی، خانوادگی و اجتماعی عنوان شده است و بنا به گفته مسئولان بهزیستی، مقصود از راه اندازی خط تلفن ۱۲۳ در ابتدا مقابله با کودک آزاری بوده است و بعدها هدف آن به سایر آسیب دیدگان اجتماعی تسری یافت. متأسفانه در عمل، تجربه های میدانی حکایت از آن دارد که هر اقدام این سازمان اعم از ورود به منزل، گرفتن کودکان و ... نیازمند حکم قضایی است و عدم هماهنگی میان بهزیستی و قوه قضاییه و گاه طولانی شدن فرآیند اخذ حکم قضایی، کاملاً با واژه « اورژانس » در تناقض است. کما این که در مورد یک کودک شاهد طول کشیدن چند ماهه این فرآیند بودیم. همچنین عدم وجود پرسنل و امکانات کافی، از جمله موضوعاتی است که در اعتراض به عدم اقدام سریع، همواره توسط کارمندان این اورژانس، عنوان گردیده است. اورژانس اجتماعی در صورت کارآمدی، می تواند نقش موثری در کاهش آسیب های حاد ناشی از کودک آزاری

داشته باشد.

۲. طرح مداخله در بحران(فردی، خانوادگی و اجتماعی): عدم توجه به شرایط افراد در دوران حساس بلوغ توسط والدین و مربیان و عدم پاسخگویی به نیازهای اساسی آن ها، این افراد را بیشتر از هر زمانی دیگر آماده گرایش به رفتارهای انحرافی می کند. در این شرایط به دلایل مختلف ممکن است به سوی افراد سودجو و فرصت طلب کشیده شوند که خود زمینه و مقدمه ای برای گرایش به انحرافات یا آسیب های اجتماعی باشد. به منظور برخورد صحیح با افراد معرض آسیب و آسیب دیده اجتماعی و فراهم کردن زمینه ادامه زندگی سالم در جامعه و بازگشت به خانواده و ارائه خدمات مداخله ای تخصصی دفتر امور آسیب دیدگان اجتماعی اقدام به تأسیس مرکز مداخله در بحران نمود.

ب) سازکارهای حمایتی قوه قضاییه: در دستگاه قضایی ایران، نقش چهار نهاد در حمایت از کودک قابل ذکر است. نخست، مرکز ارتباطات مردمی قوه قضاییه، دوم، اداره حمایت از حقوق کودکان و زنان، سوم، کانون اصلاح و تربیت و چهارم، مرجع ملی کنوانسیون حقوق کودک.

۱. مرکز ارتباطات مردمی قوه قضاییه: این مرکز به منظور گزارش شهروندان از موارد سوء استفاده و آزار در سطح جامعه تشکیل شده است تا از این طریق مراجع قضایی برای پیگیری موضوع مداخله نمایند. این مرکز از دو طریق سایت اینترنتی و مرکز مشاوره تلفنی به ارائه خدمات به شهروندان می پردازد. شهروندان آسیب دیده یا شاهد آسیب، می توانند اطلاعات تصویری اعم از عکس و ویدئو را به آدرس الکترونیکی مربوطه ارسال نمایند تا مسئولان امر پیگیری های لازم را انجام دهند.

۲. اداره حمایت از کودکان و نوجوانان: این نهاد با توجه به وظیفه قوه قضاییه در پیشگیری از وقوع جرم، فعالیت های خود را در قالب تهیه، تنظیم و ارائه طرح انجام می دهند. یکی از برنامه های اصلی این نهاد در راستای حمایت از حقوق کودک، ارتقای کیفی دانش قضات اطفال بوده است. در این راستا طرح الزامی نمودن گذراندن دوره روان شناسی برای قضات اطفال برگزار شد.

۳. کانون اصلاح و تربیت: کانون اصلاح و تربیت به عنوان نهادی که زیر نظر سازمان زندان ها( یکی از سازمان های تابعه قوه قضاییه) انجام وظیفه می کند، می تواند در راستای ارتقای حقوق کودک در سطح جامعه و محیط خانواده، اقدامات مؤثری انجام دهد.

۴. مرجع ملی کنوانسیون حقوق کودک: مهمترین وظایف و اختیارات این نهاد که متصدی اجرای کنوانسیون حقوق کودک است، عبارت است از :

«تدوین طرح ها و برنامه های ارتقای حقوق کودک

وترویج احترام به شخصیت وی.

\* ارائه نظرات مشورتی در زمینه قوانین، مقررات، رویه ها و برنامه های مرتبط با حقوق کودک به دستگاه-های اجرایی و مؤسسات و تشکیلات غیردولتی.

\*پیشنهاد اصلاح قوانین و مقررات موجود و تهیه پیش نویس و لوایح قانونی

\*تهیه گزارش در خصوص موارد نقض حقوق کودک در جامعه و ارسال آن به مراجع صلاحیت‌دار داخلی.

ج) سازوکارهای حمایتی وزارت آموزش و پرورش: یکی از نهادهایی که در درون وزارت آموزش و پرورش، وظایفی در ارتباط با حقوق کودک دارد، دفتر مراقبت در برابر آسیب های اجتماعی دانش آموزان است که وظیفه اش زمینه سازی برای کاهش عوامل مخاطره آمیز در بین دانش آموزان، برنامه ریزی برای تأمین، توسعه و بهسازی منابع انسانی در این حوزه است و به نظر می رسد هم اکنون فعالیتهای چشمگیری در مناطق پر آسیب ندارد.

د) اقدامات حمایتی کانون وکلای دادگستری: وکلای داوطلب حمایت از کودکان آزر دیده غالباً از طریق رابطان سازمان های مردم نهاد با کانون وکلای خود وکلا، واحد ارشاد برخی مجتمع های قضایی مانند شهید فهمیده تهران و در برخی مواقع از طریق جراید کثیرالتنشر یا سایت های اینترنتی، وکالت کودکان بزه-دیده را به عهده گرفته اند.<sup>۱</sup>

ه) اقدامات حمایتی سازمان های مردم نهاد: هیأت وزیران در ایران بنا به پیشنهاد وزارت کشور در سال ۱۳۸۰ و به استناد اصل ۱۳۸ قانون اساسی آئین نامه تأسیس و فعالیت سازمان های غیردولتی را تصویب نمود. فعالیت در زمینه حمایت از آسیب دیدگان اجتماعی، جزء فعالیت های این سازمان هاست. این سازمان ها گاه با هدف اصلی تبلیغ و ترویج اصول مندرج در کنوانسیون حقوق کودک و با تکیه بر فعالیت-های جمعی اعضای داوطلب در شناساندن و تفهیم این حقوق بر عموم ایرانیان، به برداشته شدن موانع تحقق حقوق کودک یاری می رسانند. علاوه بر این، برخی سازمان های مردم نهاد با فعالیت مسئولانه اعضای خود در محله های معضل خیر در مراکز حمایتی، علاوه بر برداشتن قدمهایی بزرگ در جهت بهبود وضعیت کودکان و در دید وسیعتر قشر آسیب پذیر جامعه، سعی نموده اند مصادیق کودک آزاری را در این کودکان که در معرض آسیب بیشتری هستند، شناسایی نموده و با توسل به ساز و کارهای کم بینه قانونی موجود، حداقل از جان کودکان در برابر تهدید های بالفعل صیانت نمایند.

مجازات عدم رعایت ساز و کارهای تقنینی و اجرایی:

در قانون مجازات اسلامی و قانون حمایت از کودکان و نوجوانان، مجازات هایی برای عدم رعایت سازوکارهای تقنینی و اجرایی در نظر گرفته شده که با برشمردن

مصادیق مختلف کودک آزاری به برخی از آن ها اشاره می شود.

#### ۱. کودک آزاری روانی

از مصادیق تصریح شده کودک آزاری روانی، توهین و قذف کودک است که در ماده ۱۴۷ قانون مجازات اسلامی و عموم ماده ۱۴۵ و ۶۰۸، مجازات آن تا ۷۴ ضربه شلاق قرار داده شده است. البته مصادیق مهم دیگری دارد که از آن جمله می توان به عدم تحویل کودک به سرپرست قانونی (ماده ۶۳۲)، رهاکردن کودک (ماده ۶۳۳)، ربودن نوزاد (ماده ۶۳۱)، مزاحمت و تعرض در اماکن عمومی (۶۱۹)، اشاره کرد. البته مواردی نیز وجود دارد که چنانچه فرد بزه دیده کودک باشد، مجازات مجرم تشدید خواهد شد؛ مانند جرم آدم ربایی (ماده ۶۲۱).

#### ۲. کودک آزاری ناشی از ترک فعل

این موارد برگیرنده ترک فعل هایی است که منجر به مخاطره افتادن سلامت جسمانی و روانی کودک می گردد، که در برخی قوانین به مراحت بدان اشاره و جرم تلقی شده است؛ از جمله ماده ۴ قانون حمایت از کودکان و نوجوانان که نادیده گرفتن عمدی سلامت، بهداشت روانی و جسمی و جلوگیری از تحصیل کودکان و نوجوانان را ممنوع دانسته و مستحق مجازات می داند. از دیگر مصادیق این نوع از کودک آزاری ترک انفاق کودک تحت تکفل در صورت استطاعت مالی است (ماده ۶۴۲ ق.م.ا). در این نوع کودک آزاری، گرچه ممکن است اعمال انجام شده سلامت کودک را به مخاطره نیندازد، ولی به هر حال سوء استفاده از کودک بوده و برخلاف مصلحت اوست و چنین اعمالی نیز از سوی قانونگذار جرم تلقی شده و مجازات در پی دارد. ماده ۳ این قانون در تشریح چنین اعمالی می گوید: «هرگونه خرید، فروش، بهره کشی و به کارگیری کودکان به منظور ارتکاب اعمال خلاف، از قبیل قاچاق، ممنوع بوده و مرتکب، حسب مورد علاوه بر جبران خسارت وارده، به شش ماه تا یک سال زندان و یا به جزای نقدی از ده میلیون ریال تا بیست میلیون ریال محکوم خواهد شد.»<sup>۲</sup>

در قانون مجازات اسلامی، جرم بهره کشی از کودکان در اعمال خلاف، در مصادیق خاصی چون تکدیگری با مجازات شدیدتری مواجه است. ماده ۷۱۳ این قانون می گوید: «هر کس طفل صغیر یا غیر رشیدی را وسیله تکدی قرار دهد، به سه ماه تا دو سال حبس و استرداد کلیه اموالی که از طریق مذکور به دست آورده است، محکوم خواهد شد.» از سوی دیگر، بهره کشی در ارتکاب جرایم مواد مخدر نیز مجازات خاص خود را دارد (ماده ۱۸ قانون مبارزه با مواد مخدر). در حقیقت،

صلاحیت دار از وقوع خطر یا تشدید نتیجه جلوگیری کند، بدون آنکه با این اقدام خطری متوجه خود او یا دیگران شود و با وجود استمداد یا دلالت اوضاع و احوال بر ضرورت کمک، از اقدام به این امر خودداری کند، به حبس از یک سال و جزای نقدی تا ۵۰ هزار ریال محکوم خواهد شد»<sup>۵</sup>.

در یک جمع بندی می توان گفت مطالعات انجام شده درباره موضوع مورد نظر مبین آن است که در قوانین کیفری ایران، تعریف جامعی از کودک آزاری ارائه نشده و از این رو، حمایت کیفری متناسبی از کودکان در برابر اذیت و آزار به عمل نیامده است؛ تقبیح اجتماعی کودک آزاری در حقوق کیفری، مستلزم ارائه تعریف جامعه شناختی-جرم شناختی از این پدیده در جامعه ایران است؛ تا ضمن مشخص شدن تکلیف والدین، مربیان و آموزگاران در نگهداری و تربیت اطفال و دانش آموزان، کرامت انسانی کودکان نیز در مقابل هرگونه سوءاستفاده علیه آنان حفظ و تضمین شود.

از جمله راهکارهای ارائه شده عبارتند از: مداخله فوری قضایی به منظور پیشگیری از بزه دیدگی کودکان و نوجوانان در معرض خطر شدید و ارائه معاضدت های حقوقی به آن ها، بهره گیری از تجارب دادیار آموزش- دیده در حوزه کودکان برای رسیدگی به جرائم کودک آزاری، توجه به استمرار حضور کودک در محیط خانواده و اقدامات حمایتی متخذ، بازتوانی و مجازات زدایی برای والدین کودک آزار.

بنا به تصریح ماده ۸ قانون حمایت از کودک که مقرر می دارد: «اگر جرائم موضوع این قانون مشمول عناوین دیگر قانون شود یا در قوانین دیگر حد یا مجازات سنگین تری برای آنها مقرر شده باشد، حسب مورد، حد شرعی یا مجازات اشد، اعمال خواهد شد»، که البته مجازات اشد مذکور در قانون مجازات اسلامی یا قانون مبارزه با مواد مخدر قابل اجرا خواهد بود.

لازم به ذکر است که مطلق به کارگماردن کودکان زیر ۱۵ سال به موجب ماده ۷۹ قانون کار ممنوع است. البته به موجب ماده ۸۰، این ممنوعیت در مورد کودکان بالای ۱۵ سال وجود ندارد. ۳. کودک آزاری جنسی

یکی دیگر از انواع کودک آزاری، کودک آزاری جنسی است که بسیاری از مصدیق آن در قانون مجازات اسلامی ذکر شده است. مانند لواط (ماده ۱۱۲ و ۱۱۳)، زنا (تبصره ۸۳)، تقبیل (ماده ۱۲۴)، قوادی (ماده ۱۳۵) سو استفاده جنسی؛ نظیر تهیه تصویر مستهجن از کودکان (ماده ۶۴۰)، تشویق و راهنمایی به فحشا (ماده ۶۳۹) و بند ۳ ماده ۶۴۰) فریب کودک دختر و ازدواج با او (ماده ۶۴۹). در ضمن برخی از جرایم دیگر از قبیل هرزه گری کودکان، تشویق کودکان به هرزه گری و فحشا و جرایمی از این قبیل نیز به زودی تحت لایحه مجازات جرایم رایانه ای در مواد ۱۳ و ۱۴ جرم شناخته خواهد شد.<sup>۳</sup>

دادستان می تواند به موجب ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی، با اثبات عدم صلاحیت ولی کودک به دلیل کودک آزاری، سرپرست صالحی برای کودک قرار دهد. از سوی دیگر، به استناد ماده ۵ قانون حمایت از کودک: «کودک آزاری از جرائم عمومی بوده و نیاز به شاکی خصوصی ندارد»، بدین سبب دادستان می تواند تقاضای مجازات کودک آزار؛ اعم از والدین و غیر ایشان را بنماید. ماده ۶ قانون حمایت از کودک مقرر می دارد: «کلیه افراد، موسسات و مراکزی که به نحوی مسئولیت نگهداری و سرپرستی کودکان را برعهده دارند، مکلف اند به محض مشاهده موارد کودک آزاری، مراتب را جهت پیگرد قانونی مرتکب و اتخاذ تصمیم مقتضی به مقامات صالح قضایی اعلام نمایند، که تخلف از این تکلیف موجب حبس تا شش ماه یا جزای نقدی تا پنج میلیون ریال خواهد بود».<sup>۴</sup>

قانون دیگری در سال ۱۳۵۴ با عنوان «قانون خودداری از کمک به مصدومین و رفع مخاطرات جانی» به تصویب رسید. به موجب این قانون، هرگاه فردی در معرض خطر جانی باشد، دیگران مکلفاند به او کمک کنند و اگر به این وظیفه وجدانی خود عمل نکنند، قانون آن ها را مجازات می نماید. بند الف این ماده بیان می دارد: «هرکس شخص یا اشخاصی را در معرض خطر جانی مشاهده کند و بتواند با اقدام فوری خود یا کمک طلبیدن از دیگران یا اعلام فوری به مراجع یا مقامات

۱. کیامهر، پروین، حمایت های قانونی در مقابله با پدیده کودک آزاری در ایران و انگلستان، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق بشر، دانشگاه تهران
۲. قانون حمایت از کودکان و نوجوانان مصوب ۱۳۸۱
۳. طارمی، محمدحسین، جرم شناسی فقهی و حقوقی کودک آزاری، مجله پگاه حوزه، ش ۲۷۸، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۹
۴. قانون حمایت از کودکان و نوجوانان مصوب ۱۳۸۱
۵. پورناجی، بنفشه، مرگ خاموش: نگاهی به پدیده کودک آزاری، انتشارات همشهری، چاپ اول، ۱۳۷۸

چراغ قرمز شد،  
همه ایستادند...

چراغ سبز شد،  
اما این بار یک  
نفر عبور نکرد!

عاطفه صحرايي

پرسید: «وظیفه اش در قبال این کودک چیست و چه کاری از دست او ساخته است؟». تصمیم گرفت باب دوستی و گفتگو را با کودکان باز نماید و به همین دلیل هر روز خوراکی یا پوشاکی برای تمام کودکانی که در آن چهار راه کار می کردند، می خرید. کم کم باب دوستی باز شد. دخترک ۵ - ۶ ساله بیشتر نداشت و خانمی که با او برای گدایی می آمد، مادرش نبود... چه باید بکند؟ شروع می کند به تماس گرفتن با هر جایی که به ذهنش می رسد. نهادهای دولتی و غیر دولتی. دلش طاقت نمی آورد این کودک را در این حالت ببیند. با خود فکر می کند، اگر بلایی سر کودک بیاید، او هم که او را بر سر چهار راه دیده و کاری نکرده است، مسئول است... دخترک که گاهی با شیطنت های کودکانه و گاهی با غم جلو می آید، از مردم می خواهد شیشه ماشینشان را

یک انسان که می توانست عابری رهگذر باشد، می توانست در حالی که از خیابان عبور کند به گرفتاری های روزمره اش بیندیشد، می توانست خود را به ندیدن بزند. می توانست بگوید که این مسئله متولی دارد و به من مربوط نیست. اما چراغ قرمز، سبز شد و او عبور نکرد. او ایستاد و با دقت وضعیت کودکی را که توجهش را بر سر چهار راه جلب کرده بود، بررسی کرد. کودکی که شرايطش به نظر عادی نمی رسید. کودکی که با هر قرمز شدن و سبز شدن چراغ راهنما، خود را بر ماشین ها آویزان می نمود. شستش خیر دار شده بود که یک جای داستان می لنگد. او هم می توانست مثل بقیه عبور کند و برود به پدر و مادر بیمارش رسیدگی کند که هر روز برای دیدارشان از آنجا می گذشت، اما نتوانست چشمان آن کودک اجازه نمی داد. دائم به آنها فکر می کرد و سوالی از خود می



پایین بدهند و ببینند عبور همیشگی شان چه بر سر نرگس شان آورده است.

در یک روز گرم خرداد ماه، خانمی به نام مهتاب با جمعیت امام علی(ع) تماس می‌گیرد و شرح حال دختر بچه ای به نام نرگس را گزارش می‌کند که هر روز سر یکی از چهارراه های شهر او را می‌بیند و با نگرانی زیادی از این که گویا کودک کرایه داده شده و تا پاسی از شب در خیابان کار می‌کند خبر می‌دهد. با آن خانم اطراف همان چهارراه قرار می‌گذاریم و از فاصله دور نرگس را به ما نشان می‌دهد. پشت درختی سر چهارراه می‌ایستیم و منتظر می‌مانیم کودک کارش تمام شود. او به همراه دو زن و یک کودک دیگر در تقاطع های مختلف آن چهارراه ایستاده است و کار می‌کند. اما هیچ کدام مثل او کار نمی‌کنند، چراغ که قرمز می‌شود از پنجره تمام ماشین ها آویزان می‌شود و با همه آنچه که بلد است از آنها می‌خواهد فال بخرند. چراغ سبز می‌شود، ماشین راه می‌افتد اما او همچنان آویزان شده است. بعضی از شهروندان می‌ترسند و می‌ایستند و در حالی که ماشین های پشتی مرتب بوق می‌زنند، با عجله پولی به کودک می‌دهند و می‌روند. برخی دیگر از این کار نرگس عصبانی می‌شوند و با پرخاش به او می‌گویند که دستش را بردارد و موارد نادری روی سر دست او می‌کوبند و می‌رانندش.

دو ساعت می‌گذرد و کودک آن‌طور که ما شاهد بودیم نزدیک به سی چهل هزار تومان کار می‌کند. زنی که بعدا متوجه شدیم زن عموییش است او را صدا می‌زند و همه به طرف تاکسی در بستنی که آن طرف چهارراه منتظرشان ایستاده می‌روند و سوار می‌شوند. ما هم بدون اینکه متوجه شویم، پشت سر آنها می‌روییم. به کوچه های باریک دروازه غار می‌رسیم. خانه شان در یکی از معضل خیزترین محله های تهران است. بعد از چند دقیقه وارد خانه شان می‌شویم. نرگس با خانواده عموییش زندگی می‌کند از طریق یکی از آشنایان متوجه شدیم که پدر و مادرش او را به زن عموییش در ازای مبلغی که هر هفته می‌گیرند کرایه داده اند. پدر و مادر هر دو اعتیاد شدید به شیشه دارند و دو خواهر ۱۱ ساله و ۹ ساله اش هم در بهزیستی هستند. با عمو و زن عموییش صحبت کردیم و به آنها گفتیم که بچه ها را به خانه ایرانی دروازه غار بفرستند تا درس بخوانند. در همین حین آدرس خانه پدر و مادرش را می‌گیریم. در کوچه ای در دروازه غار زندگی می‌کنند، پدر به همراه تعدادی از معتادان پای بساط مواد نشسته است و حتی متوجه حضور ما نشد.

بلافاصله با توجه به شرایط پرخطر و سختی که کودک داشت با اورژانس اجتماعی تماس گرفتیم. آنها آدرس خانه را خواستند که برای بازدید بروند، به آنها متذکر شدیم که اگر برای بازدید بروند ممکن است خانواده اش پنهانش کنند. از طرفی هم حرف زن عموی نرگس که به

خانم رهگذر گفته بود شاید او را بفروشند، ما را نگران تر کرده بود. تا اینکه مددکاران اورژانس اجتماعی اظهار کردند کودکانی با این نام خانوادگی را بارها گرفته اند و دوباره خانواده شان برای گرفتن کودک به بهزیستی مراجعه کرده اند و کودک را بازگردانده اند. ولی اعضای جمعیت باز هم با اورژانس اجتماعی تماس گرفته و از آنها خواهش کردند بیایند سر چهارراه و یکی از اعضای ما به همراه مهتاب بروند و کودک را به آنها نشان بدهد. اما باز هم پیگیری نشد و در نهایت یک روز دو مأمور از اورژانس اجتماعی سر همان چهارراه می‌روند و اشتباهی یک کودک دیگر را می‌برند!

فردا دوباره مهتاب نرگس را می‌بیند که به شدت گرسنه است. برایش غذا می‌برد و می‌نشیند با او حرف می‌زند. کودک از دندان درد و درد پایش که با شیشه زخم شده می‌گوید و مهتاب هر لحظه در تلاش است که او را نزد پزشک ببرد.

... و فردا و فردا و فردا ....

سر زدن ها و نگرانی های مهتاب و ارتباط و همکاری مداوم با جمعیت برای پیگیری اوضاع نرگس شش ماه ادامه می‌یابد تا اینکه بالاخره ماجرا با دخالت شهرداری و اداره سرپرستی و بسیاری از دوستان و آشنایان سرنوشتی مثل انتخاب بین بد و بدتر یعنی بودن در بهزیستی یا سر چهار راه می‌یابد و کودک هنوز در کنار صدها کودک بی‌پناه همانند خود در قرنطینه منتظر است تا تصمیمی برای زندگی‌اش گرفته شود. چند و چون و سختی این بخش ماجرا بماند برای وقتی دیگر... اما یک سوال ذهن همه ما اعضای جمعیت را به شدت مشغول کرد:

اگر همه شهروندانمان چون «مهتاب» دلسوز و مسئول بودند، اگر هر کس با دیدن یک کودک که در خیابان به کار مشغول شده و از بازی و درس دور مانده به عنوان شهروند، این حق را برای خود و این وظیفه را نسبت به سرنوشت یک کودک قائل بود که به سازمانهای ذیربط زنگ زده و از آنها سوال کند چه برنامه ای برای نجات و حمایت از این کودک دارند، اگر در خیابان پس از سبز شدن چراغ قرمز، به راحتی از کنار کودکان کار نمی‌گذشتیم، اگر به جای ترحم و دادن پول به جد پیگیر وضعیت این کودکان می‌شدیم، آیا باز هم شاهد فجایع روز افزون درباره کودکان در کشورمان بودیم؟ شهروند مسئول بودن خیلی نیاز به ادعا و دم و دستگاہ و فرمت بسیار ندارد. تنها باید لطافت یک کودک بی‌پناه در یک چهارراه خشن را در میان پاره آهن های منتظر، تشخیص دهی و از کنارش به آسانی عبور نکنی... همین! به یاد آیه ای از قرآن می‌افتم: «خداوند حال هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر زمانی که آنان حال خود را تغییر دهند» (سوره رعد، آیه ۱۱)

کودکانمان بر سر چهارراه ها تباہ می‌شوند؛ آیا وقتش نرسیده تغییر کنیم و اندکی حساس تر شویم؟!

# هملت در زنجان

عرفان معجونی

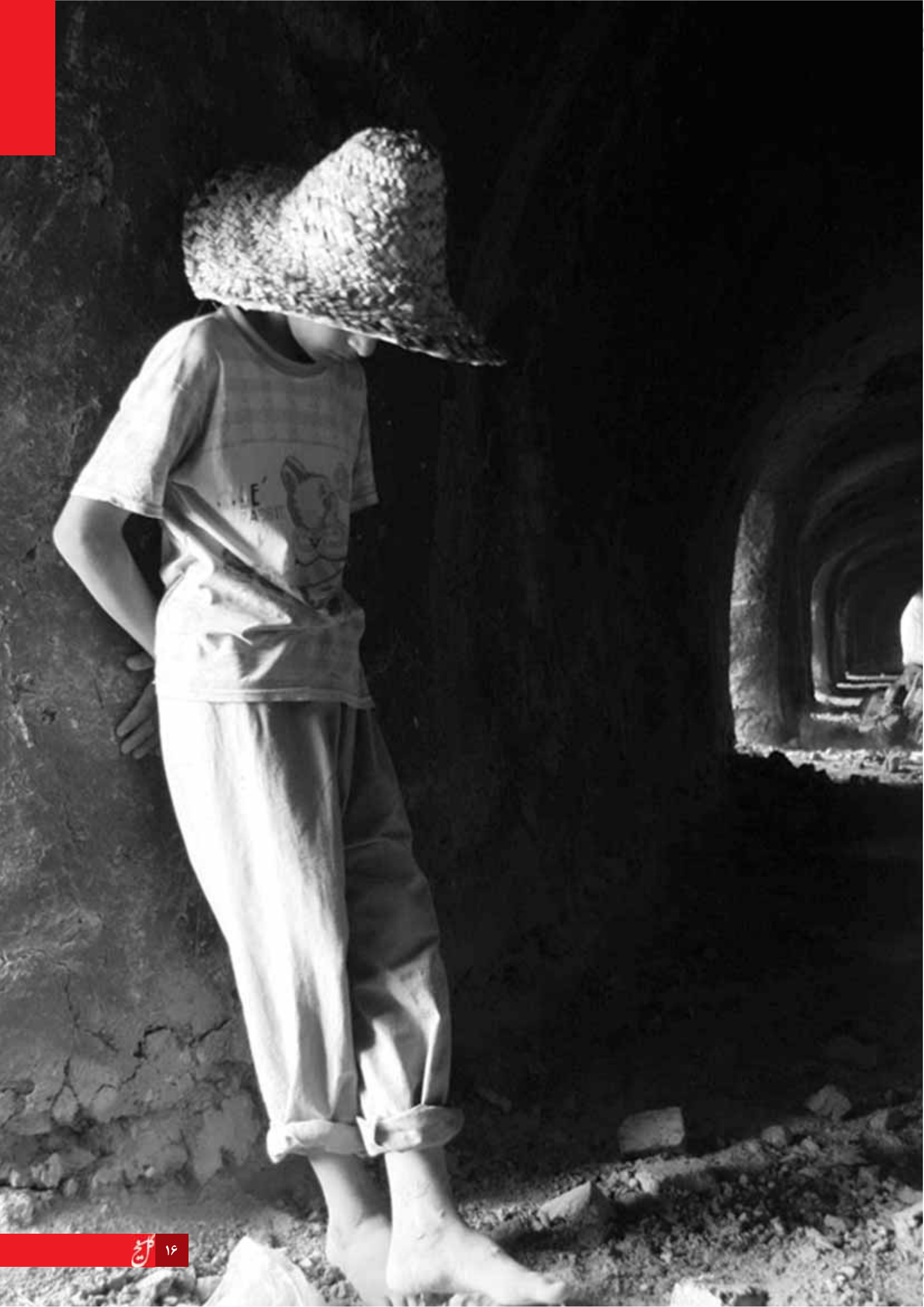
دنبال مرهمی بود برای دردهایش و دنبال سرپناهی برای آرامش از دست رفته؛ یا در واقع، آرامش نداشته اش...! اما دردهای پسر ۱۲ ساله ما انگار پایانی نداشت. رضا اسیر تعارف های بیجا و آری گفتن به افیونی بود که نه تنها موجب آرامشش نشده، بلکه آینده ای برایش به ارمغان می آورد پر از تاریکی و تباهی... رضا برای این که پول مصرف روزانه ی هر وئین خود را داشته باشد، حالا دیگر مجبور به کار کردن شده بود. هرکاری که میخواست باشد، فقط پول داشته باشد. سرپناه شیهای او هم برادری شده بود که به قول خودش ۱۵ سال بود تفریحی مواد مصرف می کرد! تفریحی طولانی که حالا دیگر اشک آور و رقت انگیز شده است. رضا دیگر یک کودک مصرف کننده مواد مخدر نبود، او حالا یک معتاد حرفه ای شده بود؛ شیشه، هر وئین و ...

با پیگیری های تیم شناسایی جمعیت امام علی (ع) زنجان با خبر شدیم که رضا ۸ بار به کمپ مراجعه کرده و چند بار فرار کرده است. رضای ماجرای ما دوباره مدتی است ناپدید شده. او میراث بر رنج بزرگی است که شانه های قهرمان شکوهمند نمایش شکسپیر نیز تاب تحمل آن را نداشت و برای جبران آن تا سر حد جنون و مرگ خود و عزیزانش پیش رفت؛ بنابراین اگر فردی را با این مشخصات پیدا کردید، لطفا قضاوت و سرزنشش نکنید!

در تیم شناسایی اعتیاد در زنجان مشغول فعالیت بودیم و به جوانی بیست ساله برخوردیم که رنج های کودکی اش از او مردی چهل ساله ساخته با حسرت هایی تلخ و گزنده و آرزوهایی نه چندان زیبا.

رضای ماجرای ما در خانواده ای به دنیا آمده بود که از فقر رنج میبردند. او در همان سال های کودکی پدرش را از دست داد، اما نه به مرگ طبیعی، بلکه با قتل؛ آن هم به وسیله ی مادر و عمویش! نمایشنامه ای که شکسپیر چند قرن پیش نوشته بود، حالا به تلخ ترین شکل در محله ای محروم در زنجان به واقعیت پیوسته بود. اما هملت این داستان، بسیار معصوم تر، محروم تر و بی پناه تر از آن جوان شاعرپیشه دربار دانمارک بود.

وقتی پای درد و دل رضا نشستیم، می گفت در همه ی سال های کودکی وجود پدرم را کنار خودم حس می کردم. پدر رضا کنارش بود، درست در همان اتاقی که او می خوابید. وقتی رضا فهمید مادر و عمویش پدرش را کشته اند و در همان اتاقی که رضا می خوابید دفنش کرده اند، نفرت و کینه عمیقی در دلش ریشه کرد. حالا دیگر رضای ماجرای ما یک کودک نبود، مردی بود پُر از حس انتقام از مادرش؛ چه دنیای عجیبی است! راستی دنیایی که در آن، فرزندی در پی انتقام گرفتن از مادر خویش است، با دوزخ چه تفاوتی دارد؟ رضا می گفت: ۱۲ سال داشتم که احساس کردم دیگر آن خانه جای ماندن نیست. رضای قصه ی ما





# شرمنده ام و سر بلند

سخنرانی شرمین میمندی نژاد (موسس جمعیت) در مراسم روز تاسوعای آیین «طوفان مسلم»

دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی

سینه مالا مال درد است ای دریغا مرهمی

داستان بدین شکل است که فرشتگان مقرب خدا به سمت خاک کعبه می روند؛ تنها خاکی که از آب بیرون بود. جایی که بعداً خانه خدا می شود. هر فرشته ای که می رود، خاک سینه می بندد و زمین اجازه نمی دهد فرشته خاک را بردارد. فرشته می پرسد: چرا نمی گذاری این خاک را از تو بردارم؟ و زمین پاسخ می دهد: «این خاک را خرج ساختن انسانی می کنی که بر روی سطح من خون ها خواهد ریخت». به نوعی همان مفهوم آیه ۳۰ سوره بقره که در آن ملائکه می گویند انسان خون ها خواهد ریخت. فرشته ها از قبل می دانستند؛ شاید چون این هشدار توسط خاک بیت الحرام که خون ریختن بر رویش حرام بود، پیش تر به فرشته ها داده شده بود. آخرین فرشته که می رود و

نازنینی امروز بر صحنه برنامه ما آمدند که بزرگوارانه از مسبب قتل عزیز خود گذشت کرده اند و ما از شهد شیرین بخشش آنان نوشیده ایم. اما اواخر سال گذشته و امسال توانستیم دو پرونده را به سوی بخشش ببریم و این برای ما بسیار دردناک بود و خستگی بر تن تک تک اعضای جمعیت باقی ماند. ممکن است کسی پرسد چرا ناراحتید؟ آیا به ما ربطی دارد که برویم از خانواده ای که عزیزش را از دست داده طلب بخشش کنیم؟ چرا باید این کار را بکنیم؟

داستان خلقت آدم در کتب مختلف دینی وقتی به دین های مترقی تری مثل یهودیت، مسیحیت و اسلام می رسد، خیلی جالب و متفاوت می شود. زمانی که قرار است گل انسان گرفته شده و انسان آفریده شود، در تفاسیر اولیه ی قرآن،

خاک وجود انسان را بر می دارد ، عزرائیل است. وقتی می رود سمت خاک، خاک می گوید: « من این خاک را امانت نمی دهم که بروی با آن انسان بسازی» و عزرائیل می گوید : « مُشتی خاک به من بده؛ به تو بازش خواهم گرداند.» یعنی این انسان موقت است و بعدا به خاک بازمی گردد. با هر عملی که کرده است.

انگار سرشت خشم و خون ریزی در جان انسان نقش بسته است و در تحت شرایطی، همه ما امکان دارد مرتکب قتل شویم. اما وقتی فرشته ها نزد خداوند از این سرشت خونریز می گویند و می خواهند که آدم آفریده نشود، خداوند می گوید: «من به چیزی آگاهم که شما آگاه نیستید». آگاهی خداوند در آنجا فاصله ای است که انسان از حیوانات می گیرد. یعنی با اسم گذاشتن روی موجودات دیگر از حیوانات فاصله می گیرد. اما نکته ی جالبی پیش می آید که ما توی این پرونده ها متوجه اش شدیم. یک کاراکتر جدید به این داستان سه گانه اضافه می شود: خداوند ، انسان و فرشته ها. این کاراکتر جدید، فرشته ای است که تمرد می کند. این فرشته، شیطان است؛ با سال ها عبادت. حال این داستان را با معنای سمبلیک در نظر بگیرید. خدایی داریم در درونمان، شیطانی داریم در درونمان، و آدمیتی داریم در درونمان. این پرده ی زندگی همه ی ماست.

شیطان به انسان سجده نمی کند و خداوند شیطان را می راند و از آن طرف هم انسان زندگی و جانش امانی است. یعنی قرار است با مرگ برچیده بشود. شیطان می گوید خداوند من یک عمر عبادتت را کردم، اگر اجازه بدهی من کنار این انسان وقت داشته باشم. بنابراین هم به انسان و هم به شیطان وقتی محدود داده می شود.

خداوند به شیطان وقت می دهد تا تمام عبادتش بسوزد. یعنی روز محشر، شیطان خالی از عبادت خواهد بود. به انسان هم وقت می دهد که انسانی رفتار کند. اما در سایه شیطان امکان پذیر نیست، چون شیطان قرار است انسان را فریب بدهد. در قرآن گفته شده که تو بر همه ی انسان ها فائق خواهی شد، مگر انسان های خالص من.

در قرآن بارها گفته شده شما را آزمایش می کنیم و چه آزمایشی سخت تر از قتل؟! آن هم قتل یک عزیز. چقدر سخت است و چقدر سنجش خلوص انسان در این رابطه مهم است.

وقتی شیطان همراه انسان می شود تا فریبش دهد، انسان باید دستاویزی برای نجات داشته باشد. شیطان با قدرت بر طبل نفرت و انتقام می کوبد. بسیاری از اولیای دمی که ما به سراغشان می رفتیم، می گفتند : « ما خشم داریم! ما درد داریم. بگذار دردمان را با مرگ این آدم پای چوبه دار، تسکین دهیم.» آیا انسان داغدیده در این عرصه دشوار ، تنهاست؟ نه! کسانی هستند که کنار هر رنج بشری عاشقانه می ایستند. توان و زندگی و ثمره ی هستی شان را وقف می کنند تا راه حقیقت را نشان بدهند. از اینان در قرآن به

اولیا الله تعبیر می شود. می گوید اگر چه شیطان هست که انسان را در مُهلتی که از خداوند گرفته گمراه می کند، اما یاران خدا هم هستند که انسان را راهنما می شوند. کسانی که آنقدر خودشان را وقف جامعه می کنند که حتی اگر به قتل هم برسند، از گفتن حقیقت و ایستادن کنار حقیقت دست بر نمی دارند. اگر یک پرونده فوق العاده سخت باشد از نظر آزمایش الهی، باز هم یاران حق عقب نمی نشینند و تلاش می کنند تا خون دیگری بر زمین ریخته نشود.

ما سرشتمان از خاک است. دوباره و دوباره خون دیگری و خون دیگری ریخته خواهد شد. اما یک جا باید این خون ریختن تمام شود. این چیزی است که به خاطرش جمعیت امام علی شکل گرفته است. این چیزی است که اعضای جوان این جمعیت را میان درد دو خانواده، به هروله زدن و التماس کردن وامی دارد. گاهی اوقات ما در پرونده هایی وارد می شویم که پیرامونش جو سازی سیاسی شده و کار رسانه ای هم به شکل غلطی درباره اش صورت گرفته و این مشکلات باعث می شود نتوانیم کمک کنیم.

ما گاهی به علل مختلف از فعالیت رسانه ای در زمینه یک پرونده [ ] مثلا در ماجرای آزاد سازی «صفر. الف» [ ] استقبال می کنیم؛ اما اغلب پرونده ها را در سکوت کامل به سمت صلح و سازش می بریم. چون سکوت لازم است تا سوز این درد در سینه اولیای دم تمام شود. چون خانواده ی اولیای دم و خانواده قاتل سکوتی نیاز دارند تا درباره اتفاقات پس از قتل ، در آرامش تفکر نموده و خودشان را باز نگری کنند. اعضای جمعیت رفتی بود برای آرامش بخشیدن به خانواده اولیای دم. به محض این که خانواده متوفی او را دیده بودند، کتک مفضلی که می خواستند به خانواده قاتل بزنند، به او زده بودند. و این جوان با متانت و در سکوت، این تجلی خشم را بر خود پذیرفته بود. خانواده داغدیده روبروی فردی که برای میانجیگری آمده می ایستد و می گوید بهای خونی که ریخته شده چیست؟ در پاسخ تنها باید گفت : این درست است که مقتول، عزیز و فرزند شما و پاره تن تان بوده، ولی اگر فرزند من و جامعه من نخواهد در خون زندگی کند، چه کار باید کنیم؟ اگر ما نخواهیم جواب چاقو را با طناب دار بدهیم، چه کار باید کنیم؟

مشکل ما با قانون قصاص نیست؛ ما اساسا با خونریزی مشکل داریم؛ مشکل ما از همان لحظه اولی آغاز می شود که چاقویی به قصد خون ریختن در دست کسی می نشیند. زمانی که هابیل سایه برادرش قابیل را پشت سر خود حس می کند و نیت او را در قتل درک می کند، می گوید می ترسم از پلیدی کاری که تو می خواهی مرتکب شوی.

اولین پرونده ای که من بیست سال پیش واردش شدم، پرونده غلامرضا خوشرو [ ] معروف به خفاش شب [ ] بود؛ که چندین زن را پس از تجاوز ، کشته و سوزانده بود. این فرد از یک نظر باید دار می خورد. ولی به نظر من نباید دار می

خورد. بزه را باید بر دار کشید، نه بزه‌کار را. علت را باید دار زده معلول را. این آدم سال‌ها آوارگی کشیده بود و در کودکی مورد سخت‌ترین تجاوزها و خشونت‌ها قرار گرفته بود. ما باید شرایط وقوع جرم را در نظر بگیریم و رحم داشته باشیم و قضاوت را کنار بگذاریم و درک کنیم که هر دو خانواده در وضعیت فوق‌العاده دشواری قرار دارند.

جدیدا وقتی اعضای جمعیت و سایر فعالان میان دو خانواده هروله می‌زنند، می‌بینی یک عده در فضای مجازی نشسته اند و در اوج بی‌مسئولیتی کلمه ای می‌پرانند و قضاوتی بی‌جا می‌کنند که خشم خانواده اولیای دم را برمی‌انگیزد و تمام زحماتی که برای ایجاد موّدت و آرامش بین دو خانواده انجام شده، با یک کلمه توهین بر باد می‌دهند؛ طوری که وقتی زنگ می‌زنیم، می‌گویند از شدت عصبانیت می‌خواهیم همین امشب حکم را اجرا کنیم. آن فرد مجازنشین هم متوجه نیست که در اینجا دارد علت بروز بزه و خونریزی جدیدی می‌شود.

در دین اسلام، کعبه ای داریم که انگار جعبه ی سیاه زندگی همه ی انسان هاست. این سیاهی به معنای ستر و پوشش است. در تاریکی، رازها سر به مهر باقی می‌مانند و آبروها محفوظ. اگر آن جعبه سیاه آنجا باشد، همه ی سجده کنندگانش - چون برف - سپیدپوش و پاک خواهند بود. ما باید یاد بگیریم قضاوت را کنار بگذاریم و ستار و پوشاننده باشیم.

پیش از آغاز رسالت پیامبر و در دوران جاهلیت، داستانی در کعبه اتفاق می‌افتد. زن و مردی به رابطه جنسی می‌پردازند و در نتیجه این بی‌حرمتی به کعبه، یکی به سنگ سفید و دیگری به سنگ سیاه مبدل می‌شود. مردم این دو سنگ را میان صفا و مروه می‌گذارند و میانش برهنه می‌دوند. به عبارتی راز سرپوشیده را می‌گشایند و این گناه بزرگی است. ما حق نداریم بر کرسی قضاوت بنشینیم و از یک اتفاقی که میان دو نفر در گوشه پنهانی از جامعه مان رخ داده، یک نفر را پاک و سپید و دیگری را سیاه و پلید بیرون بکشیم.

سیاه پیش خدا محفوظ است و سفید از آن همه ی ماست. به همین دلیل برای من، هم اولیای دم بسیار محترمند و هم خانواده ی قاتل. هر دو را برادر و خواهر تنی خود می‌بینم. کسی که صدمه ای دیده یا جاننش را از دست داده بسیار نزد من عزیز است و کسی که شاید در اثر یک اتفاق و یک لحظه غفلت، خطایی کرده و به بت تبدیل شده را هم عزیز خود می‌بینم و برای نجاتش از مجازات و چوبه دار تلاش می‌کنم. این در جمعیت امام علی، باور ماست.

وقتی این گونه نگاه کنیم، وقتی این گونه مسلمان باشیم، کعبه را که از میانه برداری، یا جعبه ی سیاه را که از میان برداری، به قول شمس تبریزی، همه ما داریم به هم سجده می‌کنیم. در این دایره همه ما پشت به پشت هم و کنار یکدیگریم. جمعیت ما به دنبال یادآوری کردن عظمت و زیبایی خانواده هایی است که هنوز داغ فرزندشان تازه است و خون

گریه می‌کنند، اما از خطاکار گذشت می‌کنند. ما اگر آمار اعدام بالایی داریم، باید اول به خودمان نگاه کنیم. لابد جامعه خشن و ناپاکی داریم که دائم خشونت را بازتولید می‌کند. اصلاح را باید از نگرش و رفتار خودمان آغاز کنیم. وقتی دو تا ماشین با هم تصادف می‌کنند، طرف حتی ملاحظه بچه های کوچک و زن خودش را نمی‌کند. جوری اهرم و آچار و قفل عصایی بیرون می‌کشد انگار چه شده است! این از علائم انحطاط شرافت و اخلاق یک جامعه است. چقدر باید برای این انسانیت بر باد رفته‌مان گریه کنیم. غلام رضا خوشرو وقتی مُرد کسی نداشت که دفنش کند. انگار همه ی ما فرشته ایم و فقط این بچه فرشته نبوده و اشتباها به دنیای پاک و منزّه ما پرتاب شده!! صدها ضربه شلاق خورد و خندید. عرفای پاکبخته هم این گونه بر سر دار نخندیدند که غلام رضا هنگام مرگ خندید. ما بییم که قاتل زنجیره ای می‌سازیم با فراموشی و نسیانمان و با نابلدی هایمان. سر خاک «غلامرضا خوشرو» که رفته بودم، بهش می‌گفتم غلامرضای عزیز تو از کاری که کردی شرمنده نیستی و توی خاک خفتی، ولی من از کاری که تو کردی شرمنده ام. من از تمام کودکی بی‌بهره و سوخته تو شرمنده ام. از تمام سخت تو که با تجاوزهای پیاپی گذشت، شرمنده ام. از تمام زجر هایی که کشیده ای، از انتقام سختی که از این جامعه گرفتی، من از تمام این‌ها و از بودنم شرمنده ام. من از این دنیا با این عشق و عاشقی‌هاش شرمنده ام. غلامرضا شرمنده تم. من از روی همه بچه هایی که توی رجایی شهر رفتم و دیدمشان شرمنده ام. و به خاطر همین شرمندگی بود که رسالتم را کار با کودکان آسیب دیده و در معرض آسیب در محلات معضللخیز تعریف کردم. حالا جمعیتی داریم که برای پیشگیری از خشونت و قتل، چراغ هایی در اقصی نقاط این کشور برافروخته است؛ در حاشیه های محروم شهرها و با کمترین بضاعت و بدون اتکا به هیچ ارگانی، ۳۰ «خانه ایرانی» با امید و عشق برای کاهش خشونت برپا داشته است. دانشجویان و جوانان و مردمی واقعا در حال ایثارند برای روشن نگه داشتن چراغ این خانه ها و حمایت از هزاران کودک بی‌پناه و بازمانده از تحصیل.

حضور داشتن در لحظات اجرای حکم اعدام، تجربه فوق‌العاده دردناک و غریبی است. اوایل راه، ولی دم قدمهاش خیلی تند است. وقتی دار می‌زند و بازمی‌گردد، قدمهاش سنگین می‌شود. جهان روی دوشش می‌آید و می‌گوید کاش جلوی من را گرفته بودید؛ اغلب همان لحظه و همان ثانیه این حرف را می‌زند. انگار محیط پیرامون هم نسبت به او حس بی‌اعتمادی پیدا می‌کند. سگ های محافظ زندان که تا قبل از اعدام ساکت بودند، یکباره شروع می‌کنند به سر و صدا کردن؛ مثل سگ ها دوزخ هادس در یونان. ولی دم دیگر حتی نمی‌داند چطور راه برود. این قدر به هم ریخته است؛ و من به خاطر تمام این قدم های سنگین شده، شرمنده ام. به خاطر لحظه ی دار خوردن این بچه ها شرمنده

خاطر پوست بر استخوان چسبیده کودکان حاشیه نشینان سرزمینم، به خاطر دختر بچه هایی که وقتی به دنیا می آیند، بیست هزار تومن قیمت فروششان است، سر بلندم؛ و وای بر ما اگر این معصومان را رها کنیم! کجا خواهیم بود اگر کنارشان و یاریگرشان نباشیم؟

عزیزی که مدتی قبل اعدام شد، یک جا کلیدی ای بهم داد که خودش در زندان بر ایم درست کرده بود. وقتی که لحظات آخر بود، می گفت من که رفتنی هستم، دوستانم را نجات بدهید. خودش را نتوانستیم آزاد کنیم. تلخی مرگ این عزیز که جوان و کم سن و سال هم بود، ما را رها نمی کند. دو تا جوان را من از دست دادم. یکی در ۲۶ سالگی رفت و دیگری در ۲۹ سالگی. اما ما این کار را ادامه می دهیم. باز خاک تنمان را می تکانیم و ادامه می دهیم. زیرا این راه خداست و راه کاستن از خشونت در اجتماع.

=====

\* آیین طفلان مسلم : آیینی که در ایام تاسوعا و اربعین برای آزدسازی و حمایت از افرادی که زیر سن ۱۸ سال مرتکب قتل یا بزه شده اند، برگزار می شود. امسال در برنامه تاسوعای این آیین، از خانواده هایی که از مجازات قاتل فرزندان خود گذشت کرده بودند، تقدیر به عمل آمد.

ام. به خاطر تعلیم و تربیتمان شرمنده ام. به خاطر خدایی که در زندگی مان فراموشش کرده ایم، شرمنده ام. به خاطر اخلاقمان که یادمان رفته شرمنده ام. به خاطر ریش سفیدان محل که مُرده اند، شرمنده ام. به خاطر مراسم حسینی مان که بی حسین است، شرمنده ام. تنها سر بلندی من، شما بزرگوارانی هستید که بخشش کرده اید. شمایی که امروز همه ما را سر بلند کردید. شمایی که امروز بالاترین حد اخلاق و معرفت را نشان دادید.

از همه بچه های جمعیت امام علی می خواهم فریب این دنیا را نخورند. به عزیزی که ولی دم پرونده ای بود می گفتم وقتی ضبط ماشینت خراب می شود، ناراحت می شوی؟ گفت بله. گفتم می دانی دختر بچه هایی هستند که شبی چهار ساعت مورد تجاوزند و آیا تو به اندازه ضبط ماشینت به این بچه ها فکر کرده ای؟ من به خاطر تو و ضبط ماشینت شرمنده ام، اما به خاطر آن بچه سر بلندم؛ چون فریب این دنیا را نخورده و نمی خورد. بعد به او گفتم من دیده ام که این بچه ها با آن همه آسیب، چطور آزرگران خود را می بخشند. من با بعضی از این بچه ها یک ساعت صحبت کردم و بخشیدند. اما با بعضی افراد روزها و شب های متوالی صحبت کردم و نتوانستند ببخشند. من به خاطر شکم های بر آمده ی حرام خواران و آقازاده ها شرمنده ام، اما به



گزارش خبرنگار «شرق» از اعتیاد کودکان

## نباید برای درمان بچه‌ها تا ۱۸ سالگی صبر کنیم

فاطمه جمالپور

بار شش سال پیش مصرف کردم. با پسر عموم کشیدیم. اولین بار که کشیدم حالم بد شد بالا آوردم. پسر عموم هم سن خودم است. اونا برگشتن کشورمون. تو این مدت هم شیشه و هرویین می کشیدم. من روزی ۲۰، ۳۰ تومن می خریدم. نیم گرم، یک گرم. از پاتوق فرزند، ۴۰ پله. هر روز می رفتم می خریدم».

کوتاه و بریده بریده حرف می زند. انگار در حال بازخوانی یک تلگراف است: «بابام هم معتاد بود. تا دوسال بابام نمی دونست می کشم. بعد که فهمید گفت ترک کن. کمپ خوابوندم اما دوباره شروع کردم. حالا خودش روی متادون است. شش تا برادریم. سه تا از برادرهام هم مصرف می کنن. من فال می فروختم، میدان کاج. روزی ۵۰، ۶۰ تومن در می آوردم. نصف رو می دادم بابام و نصف دیگه رو هم می کشیدم. من اما دیگه نمی خوام بکشم. دوست دارم ترک کنم. مدرسه برم».

سه روزی است اینجاست و حداقل ۲۱ روزی باید بماند تا دوره درمانش کامل شود. «فعلم هیچی»؛ این را در جواب آرزویت چیست، می گوید. می گوید: «سخت است دیگر، خماری، نسخی، ماموران شهرداری می افتند دنبالم، دوهفته پارسال تابستون کارتن خواب شدم با بابام دعوام شده بود. خیلی سخت بود. بعد برگشتم خونه».

فقط خودش نیست، تنها سه تا برادرش نیستند. انگار اعتیاد مسکنی شایع است میان این کودکان؛ مسکنی که خود درد دارد. مسکنی که پل می زند به بزرگسالی و کودکی شان را می گیرد. کافی است اولین دود را استنشام کنند. «فامیلامون شهریارن، چهار، پنج تایی از بچه های همسنم تو فامیل معتادن. شیشه و هرویین می کشن. اونا میوه چینی می کنن».

مدیر کمپ می گوید: «درمان کودکان و نوجوانان مثل زن

«حامد» ۱۵ ساله است. شش سالی است که اعتیاد دارد. ۱۰ بار کمپ خوابیده است. چندماه پیش وقتی به پاتوق «۴۰ پله» فرزند برای تهیه مواد رفته بود مورد تعرض قرار گرفته. فروپاشیده. یک گرم مواد کشیده تا درد را تحمل کند. حالیکه بار دیگر کمپ خوابیده به امید بازگشت به زندگی. چشم های درشت و کشیده قهوه ای روشن دارد. بلندقد است و لاغر. پوست گندمی، موهای لخت مشکی. جای زخم روی دست های کشیده اش دیده می شود. یکی هم رو صورتش. زخم های اعتیاد، زخم های کارتن خوابی، زخم های کار، زخم هایی که در کودکی بزرگش کرده اند و همان قدر شکننده. برای دهمین باری است که کمپ خوابیده، کمپ غرب تهران است. جاده خاکی تا انتها می رود، به موازات کانال رودخانه و سفره خانه ها و باغچه های خانوادگی. پای کوه. آخرین در، در کمپ است. صدای بلند موزیک به گوش می رسد، پاپ لری، حیاط کوچک ورودی کمپ با چمن مصنوعی پوشیده شده. بعد پرده ای است و آن سویش باغ که محوطه کمپ می شود. درختان گردو و تخت ها که در باغ قرار دارند و معتادان در حال بهبودی. آن سوی پرده را تنها می توان سرک کشید. رفتن به آن سوی پرده برای معتادان در حال بهبودی و دست اندرکاران کمپ مجاز است. در دفتر کمپ چهار مبل و دومیز اداری و صندلی قرار گرفته. زن و شوهر جوانی مشغول چانه زنی با مدیر کمپ هستند. شوهر ترک کرده اما انگار باید روزها چندساعتی بیاید کمپ تا در فضا باشد و برنگردد سمت مواد مخدر. دارد حساب می کند که این چند ساعت حضور چقدری ضرر مالی برایش دارد.

حامد می آید داخل و روی یکی از مبل ها کز می کند. مهاجری است از کشور همسایه. می گوید: «پنج سال قبل از تولدم اومدیم ایران. فرزند زندگی می کنیم. اولین



ها سخت است. اینها چون در معرض سوءاستفاده هستند و جنس رایگان در اختیارشان قرار می‌گیرد مانند نشان روی درمان صفر است. مخصوصاً وقتی خانواده مصرف کننده باشد. بعد هم مشکلاتشان را نمی‌آیند بازگو کنند از ترس اینکه دوباره مورد سوءاستفاده قرار بگیرند.»

درباره وضعیت حامد می‌گوید: «این دهمین کمپش است. پیش ما دوبار آمده است. یک بار ۱۴/۶/۹۲ و یکبار هم ۲۷/۷/۹۲، اما باز برگشته سمت مواد. هزینه اش را جمعیت امام علی می‌دهد. پذیرش کودکان و نوجوانان غیرقانونی است اما چون راهی ندارند ما قبول کردیم.»

نگاه روژان همچون مادری نگران حامد را بدرقه می‌کند. کیسه خریدها را به او می‌دهد: «شیر، تیغ ژیلت، صابون، شامپو، نبات، آبمیوه و دستمال کاغذی.» حامد می‌ماند و ۱۸ روز سخت سم زدایی پیش رو و روزهای سخت تر بعدش. روزهای آبستن لغزش.

اسم فرزند که می‌آید، می‌توان یاد سفره خانه هایش افتاد یا دار و درختش. اما اسم دره فرزند که می‌آید آگونک های دو، سه متری، چهره های دردمند زنان و مردان معتاد، طرح های جمع آوری معتادان، کودکان کار، کودکان اعتیاد از خاطر می‌گذرد.

روژان کیانی مدیرخانه علم فرزند جمعیت امام علی (ع) است؛ خانه ای که برای آموزش بچه های محروم از تحصیل ایجاد شده است. روژان می‌گوید: «در دره فرزند، قرچک، اصفهان، کرمان و بندرعباس اعتیاد کودکان خیلی شایع است. ما در این مدت ۱۱ تا کیت مثبت داشته ایم. یک دختر چهارساله و ۱۰ پسر دو تا ۱۵ ساله. این ۱۱ کودک خانواده هایشان هم درگیر اعتیاد هستند. در دختران که آسیب ها مشخص است و برای پسران هم بزه ایجاد می‌کند. چون اینها تا سنی می‌توانند فال فروشی کنند با درآمد بالا. از ۱۵ سالگی دیگر نمی‌توانند و درگیر بزه های دیگر می‌شوند. همین چندماه پیش بود که به حامد تجاوز شد. رفته بود مواد تهیه کند توی پاتوق شلوغ که مورد تجاوز گروهی قرار گرفت. مددکارش شکست اما اگر آن شب مواد نمی‌زد، نمی‌توانست تحمل کند.» روژان می‌گوید: «آسیب دیگر زمان تهیه مواد در پاتوق هاست. در آنجا به خیلی هایشان تجاوز می‌شود. دخترها خیلی بیشتر تحت آسیب اند. اگر معتاد شوند فحشا کارشان می‌شود. توی فرزند خانمی را می‌شناسیم که به خاطر اعتیاد از خانه طرد شده، به فحشا کشیده شده و سال هاست در دره فرزند زندگی می‌کند. شاید روزی دختر نوجوان بی گناهی بوده است.»

یاد اولین باری می‌افتد که برای حامد و دو پسر بچه دو و هفت ساله دیگر دنبال کمپ می‌گشتند یا راهی برای درمان: «ما هر چه برای بچه های جمعیت، دنبال کمپ گشتیم، نبود. پذیرش نمی‌کردند. یکی از بچه ها

را بردیم کمپ بزرگسالان اما از ترس آوردیمش بیرون. چون وضعیت بعضی از این کمپ های بدون مجوز نابسامان است. بعد از حامد به موردهای دیگری هم بر خوردیم. بچه های هفت ساله و دوساله که به خاطر اعتیاد مادرشان معتاد شده بودند و به هر جا مراجعه می‌کردیم نمی‌پذیرفتند، بهزیستی، بیمارستان ها. نهایتاً با رابطه ای توانستیم در بیمارستان لقمان بستری کنیم. می‌گفتند اگر اوردوز کند یا غش کند یا خمار باشد می‌پذیریم اما در غیر این صورت خیر. با ادارات مختلف بهزیستی هم تماس گرفتیم، گفتند بابت ترک هر کدام از این بچه ها صد هزار تومان می‌دهیم. اما ما به دنبال راهکار و کمپی برای درمان بودیم نه صد هزار تومان. وقتی هم فهمیدند بچه ها ایرانی نیستند همان صد هزار تومان را هم ندادند. تنها نهادهای دولتی نبودند، به سراغ ان جی او های درمان اعتیاد همچون کنگره ۶۰ هم رفتیم اما می‌گفتند روی اعتیاد کودکان کار نمی‌کنیم. ما که نمی‌توانیم به بچه هایمان بگوییم مصرف کنید تا ۱۸ سالگی؛ ۱۸ ساله که شدید می‌بریمتان کمپ.»

او ادامه می‌دهد: «خالد یکسال پاکی داشت، دوباره افتاد در مواد. بعد شش ماه پاکی، دوباره مواد. به شدت به کمپ درمان اعتیاد کودکان و نوجوانان نیاز داریم. خالد دفعه بعد از کتک خوردن از ماموران شهرداری پاکی اش را از دست داد و یک بار بعد از ازدواج عشقش. شاید خیلی پیش پا افتاده به نظر برسد اما این بچه ها امنیت روانی ندارند و مترصد یک بهانه اند برای فرو ریختن و برگشتن به مواد. مشکل دیگر این است که هیچ نظارتی روی کمپ ها نمی‌شود؛ از هر ۱۰ تا کمپ یکیش استاندارد است. در کمپی در خاک سفید دنده بچه ۱۴ ساله را شکستند. در کمپ فرزند یک نفر کشته شد. همه در دره فرزند در معرض اعتیادند. کمی دست دست کنی در سوپر مارکت می‌آیند می‌پرسند چی می‌خواهی؟ مادر همان دو کودک هفت ساله که گفتم اولین بار به عنوان داروی دندان درد مواد مصرف کرده است. در عروسی ها دور می‌چرخند و هر وقت یکی از بچه های ما عروسی می‌رود باید دست و دلمان بلرزد. فرزند پر از آشپزخانه های صنعتی تولید مواد مخدر است. در برخی از سفره خانه ها و رستوران ها نیمه شب ها شیشه درست می‌کنند و تبدیل به آشپزخانه صنعتی تولید مواد مخدر می‌شود. این را بچه هایمان که در آشپزخانه کار می‌کنند، تعریف کرده اند. به سختی می‌توان اعتیاد کودکان را درمان کرد. اعتیاد هر کدام از کودکان برای ما حداقل دومیلیون تومان هزینه دارد بعد هم اقدامات حمایتی است مثلاً خانه آن دو بچه را عوض کردیم. اعتیاد مادرشان را درمان کردیم.»

او آخرش می‌گوید: «در فرزند هر چیزی هست اما متأسفانه آنچه نیست راه حل است.»

چگونه در خانه  
علم، تأثیر گذارتر  
آموزش دهیم؟



## اندر حکایتِ جمعه به مکتب آوردن طفل گریز پای

زهرا رحیمی

کرده‌اید که فلان کتاب را تا فلان ماه برای یک کودک بازمانده از تحصیل تدریس کنید. با خیالی آسوده پای در کلاس گذاشته‌اید و علی‌رغم سنگ اندازی‌های حریف، سعی می‌کنید بازی را واگذار نکنید. اما پس از مدتی ممکن است به چند جمع بندی مهم در زندگی برسید: اول این که درس دادن کار سختی است و اگر اهل فراکنی باشید ممکن است بگویید این کودکان، قابل آموزش نیستند و بهتر است شما یک مسئولیت دیگر در خانه علم بپذیرید یا این که بهتر است فعلاً ول کنید بروید برای ارشد بخوانید و بعد از کنکور دوباره به خانه علم بیایید یا کاری پیدا کنید و از درآمدتان به خانه علم کمک کنید یا اگر اهل شکسته نفسی باشید، شاید اصلاً بایستید در خانه علم کفش معلمهایی را که می‌توانند در چنین کلاسی دوام بیاورند را جفت کنید. اما کسانی که می‌خواهید کفشایشان را جفت کنید چه کرده‌اند...؟ آنها از یک اصل طلایی تبعیت کرده‌اند: « آنچه برای خود می‌پسندی، برای دیگران می‌پسند » ، عینک کودکان را گرفته‌اند و بر چشم زده‌اند و سعی کرده‌اند تا دنیا را از پشت عینک این کودکان یکبار دیگر ببینند و از آنجا تجربه به ایشان آموخته است که « به عدد کودکان دنیا راه برای آموزش وجود دارد.»

یک داد بلند که بکشی، همه ساکت می‌شوند. جمله امری که فرمان سکوت می‌دهد و شما را به عنوان فاتح جو کلاس دلگرم می‌کند که هنوز توپ دست شماست. این راحت‌ترین روش اداره کلاس است برای معلمی که تاکنون با قهرمان هیچ داستانی ملاقات نکرده است. میزان موفقیت این معلم به حکومت در کلاس درس، بستگی به قهرمان داستان زندگی شاگردانش دارد. ممکن است قهرمان زندگی یکی از آنها پدری معتاد باشد که او را مجبور می‌کند، هزینه اعتیادش را بدهد. یا مادری که با تن فروشی خرج خانه را می‌دهد یا خانواده مهاجری که به طور مخفیانه از راه کوه و بیابان، مرزهای کشورها را در نور دیده و خود را به حاشیه ای رسانده‌اند و یا پدری از کار افتاده که ناخواسته بار گذران زندگی را بر دوش فرزند نهاده و مواردی دیگر از این دست... اما در مواجهه با این معلم با خود می‌گویند، این قهرمان هیچ داستانی نیست؛ حداقل باید زورم به او برسد. پس از اینجا، بازی رنگ عصیان به خود می‌گیرد و هر برگی که شما رو کنید، برگ بالاترش در دست «حریف» است. وضعیت وقتی بدتر می‌شود که شما برای خود رسالت از پیش تعیین شده ای هم معین کرده باشید، مثلاً تدریس n صفحه از کتاب درسی، در x ساعت. عهد

شاید روز اول که به «خانه علم» آمدید، اگر از شما سوال می شد کدام شغل نیاز به خلاقیت بیشتری دارد، هرگز «معلمی» را به عنوان گزینه صحیح، علامت نمی زدید. چرا که در دنیای «علم بهتر است یا ثروت»، اغلب پاسخها به سمت ثروت اشارت دارد و این که علم چگونه آموزش داده شود، چندان اهمیتی ندارد. اما در خانه های علم ما به دنبال چه نوع آموزشی هستیم؟ آیا قرار است مانند مدارس رسمی که اغلب، مکانهای شیرین و دلپذیری برای کودکان نیستند، عمل کنیم؟ (در حالی که امکانات سخت افزاریمان، حتی از مدرسه درجه سه هم کمتر است) یا قرار است، هزار راه نرفته را که آموزش و پرورش دست و پا بسته ما از عبور از آنها محروم است بیابیم و تهدید نرفتن به مدرسه را عملاً به فرستی برای آسیب پذیرترین کودکان کشورمان، تبدیل کنیم؟

برگردیم به اصل طلایی: آنچه را برای خود می پسندی، برای بچه مردم میسند... این که در حال حاضر آموزش کدام مفهوم برای کودک ضروری تر است را چه چیزی تعیین می کند؟ ما؟ کودک؟... یا تعامل ما و کودک...؟ ما در مواجهه با کودکان، وقتی می خواهیم به آنها مفهومی را آموزش دهیم، گاه در می یابیم که زمینه سازی بسیاری لازم است تا رسیدن به آنجا که با اعتماد متقابل در کنار هم بنشینیم و فرآیند آموزش را که یک بده بستان دو طرفه و لذتبخش است، با هم تجربه کنیم. برای مثال یکی از معلمین خانه علم مولوی، قرار بود به یکی از بچه های مقطع راهنمایی که در درس ریاضی بسیار ضعیف بود، تدریس کند. وی در همان برخورد اول دریافته بود که از نشستن پشت میز با این دانش آموز به جایی نخواهد رسید. لذا کتاب و دفتر را به کناری نهاده و توپ فوتبال به دست گرفته و پس از سه جلسه تمرین پنالتی، کم کم توانسته بود رابطه ای مبتنی بر اعتماد در نوجوان ایجاد نماید و ابتدا در همان محل زدن پنالتی و کم کم در کلاس، تدریس خود را آغاز کند و نتیجه ای غیر قابل پیش بینی برای آن دانش آموز رقم بزند. همین طور بچه هایی که پیش از میل به آموزش، میل به دیده شدن و شنیده شدن، جدی گرفته شدن و محبت دیدن در آنها شعله ور است و کلاس اصلاً بهانه ای است که در ابتدا به این نیازهای اساسی پاسخ داده شود. باید فرآیندی را پایه ریزی کنیم که به تدریج برنامه مد نظر ما برای درس، با خواسته های کودکان همسو شود.

در میان کودکان محروم از تحصیل به ویژه کودکان افغان بدون کارت اقامت، معمولاً اشتیاق بسیار زیادی برای درس خواندن به چشم می خورد و قدر این امکان به وجود آمده جهت ادامه تحصیل را می دانند و از زمان ورود به خانه علم، می توان مستقیماً رفت سر اصل مطلب و آموزش درسی را آغاز کرد، اما گاه نیز، نیاز و خواسته کودک در بدو ورود، یادگیری الفبا و خواندن و نوشتن و ریاضی و علوم نیست، بلکه شرایط

خاص و حاد کودک باید مد نظر قرار گرفته و متناسب با آن تعریفهای صحیح انجام شود. دومین مسئله، نگاه ما به مقوله آموزش است. این که «ملا لغتی» باشیم و بخواهیم عین متون درسی را تدریس کنیم، شاید برای همه کودکان مناسب نباشد. به یاد داشته باشیم که حضور این کودکان در خانه های جمعیت مانند گرفتن ماهی خیس در دست است، ماهی که هر لحظه امکان دارد از دستمان لیز بخورد و برای همیشه از دست برود. بنابراین فرصت ما برای آموزش در خانه های علم نامحدود نیست و چه بسا کودکانی که در ۹ سالگی به خانه علم راه یافته و در ۱۲ سالگی به خانه بخت رفته اند. پس شاید فقط ۳ سال وقت داشته باشیم که مهمترین آموزشها را به فردی دهیم که ممکن است طی مدت زمان کوتاهی، خود مادر یا پدر کودکی دیگر شود. پس بهتر است به جای این که مفاهیم را در ذهن کودکان تزریق کنیم، بعد از یاد دادن خواندن و نوشتن، روی مفاهیم، درک مفاهیم، قدرت تجزیه و تحلیل، تفکر سیستماتیک و تکنیکهای حل مسئله و مهارتهای زندگی تأکید بیشتری داشت و مسائل را به صورت مفاهیم کلی به کودکان تفهیم کرد. البته بماند که حضور در خانه ها و مراوده با دانشجویان، خود به طور غیر مستقیم در الگوسازیها نقش موثری دارد. نکته آخر شیوه ارائه مطالب است که باید از نهایت جذابیت برخوردار باشد. برای مثال فرض کنید در کلاس آموزش الفبا هستیم و می خواهیم دو حرف آ ا یا ب را آموزش دهیم. می توانیم بسیار خشک و جدی باشیم. وارد کلاس شده و توضیح دهیم که این « آ » با کلاه و این « ا » بی کلاه است و چند مثال بزنیم و یک خورجین مشق، بار بچه کنیم تا در کلاس بنشینند و بنویسد و سرش گرم شود. در این صورت از امکانات فراوانی که پیش روی ماست، کمترین بهره برداری را کرده ایم. اگر آموزش برای یک بچه معمولی که به مدرسه می رود، جذاب نباشد، لاجرم نمی تواند کاری از پیش ببرد و مجبور است به مدرسه برود، اما برای کودکان خانه های علم، آموزش می تواند در کنار کار کردن، قمار کردن، عرق خوردن با دوستان، مصرف مواد مخدر و بسیاری انتخابهای دیگر یک گزینه باشد. آموزش می تواند آن قدر بی مایه باشد که یک کودک را به این تصمیم برساند که اگر در ساعات کلاس برود و فال بفروشد، چیز زیادی از دست نداده و یا می تواند بچه را به اینجا برساند که حتی اگر قرار باشد شب از پدرش کتک بخورد، ارزش دارد که این کلاس را از دست ندهد و به جای کار کردن، نشستن در کلاس را ترجیح دهد. این به شرطی است که علاوه بر در نظر گرفتن شرایط روحی-روانی هر کودک و داشتن برنامه ای منحصر به فرد، برای آن، بتوان آموزشی جذاب را هم ارائه نمود. این امر که بالاخره هر بچه ای باید خواندن و نوشتن بیاموزد، یک لاجرم است، اما باید هدف ما این باشد که «آموزش الفبا را به بهترین خاطر کودکان

بدل کنیم» و در انتخاب روش ویژگی کودکان را در نظر بگیریم. انتخاب معلم درست برای هر کلاس، بسیار حائز اهمیت است. مثلا اگر یک فرد ساکت و درونگرا بخواهد به تعدادی کودک بیش فعال که از دیوار کلاس بالا می روند تدریس نماید، مطمئنا چالش های پیش روی بیشتری خواهد داشت.

حال برویم سراغ همان درس دادن «الف» و «ب». برای آموزش دادن این حروف چه روش هایی بلدید؟ همین حالا به این موضوع فکر کنید :

- مثلا برای بچه های بیش فعال: یه صف درست می کنیم، یه کلاه آ، هرکی با موسیقی باید کلاه رو بده به بغل دستیش، وقتی آهنگ قطع شد، کلاه سر هر کی موند اول می شه و می ایسته اول صف....

- یا فرض کنیم بچه ها در کلاس تمرکز ندارند، یکی از بهترین روشها برای جذب تمرکز بچه ها، تعریف قصه با آب و تابه. مثلا قصه «الفی که کلاهش رو گم کرده بود» یا داستان «ملاقات الف با ب».

- بچه های کم حرف و خجالتی را می شود با شعر و ترانه ترغیب به مشارکت در کلاس کرد:

من الفم من الفم  
هر جا کلاه باشه سرم  
من اولم، من اولم  
قد درازی دارم  
کلاه به سر می دارم ...

یا اشعار فی البداهه دیگر که در همان لحظه به ذهن می رسند. حتی می شود موسیقی play back هم از قبل برای شعر ساخت.

- برای بچه هایی که پیش دبستانی نرفته اند و تجربه سرگرمی های آموزشی نداشتند، تجربیاتی چون رنگ آمیزی حروف، درست کردن و چسباندن شکل حروف با پولک، حبوبات و ... درست کردن جنگل الفبا و قیچی کردن و چسباندن هر حرف جدید، نقاشی حرف های الفبا روی دیوارهای کلاس با گواش، درست کردن شکل حروف با خوراکی هایی مثل پاستیل و... می تواند برای این گروه از کودکان، به صورت چند منظوره مورد استفاده قرار گیرند.

- بازی می تواند یکی از بهترین روشهای آموزش باشد، به ویژه که مشارکت کودکان را هم به همراه خواهد داشت. مثلا حرفی که می خواهیم تازه یاد بگیریم را در قالب یک بازی یاد دهیم. یک نفر از کلاس بیرون میرود و بچه ها تصمیم میگیرند که چه کسی «حرف جدید» باشد. شکل حرف جدید را به بچه ها آموزش می دهیم و به بچه می گوییم که برگردد داخل کلاس و حدس بزند چه کسی «حرف جدید» است. یا کلماتی که

با حرف جدید گفته می شوند، بچه ها باید سرفه کنند و یا بازیهای بسیار زیادی که می توان طراحی کرد....

- در کلاسهایی که بچه های پر شر و شور حضور دارند، استفاده از عنصر نمایش به انحاء مختلف می تواند بسیار جذاب باشد. برای مثال، ساختن یک شخصیت خیالی یا دستیار واقعی که نمی خواهد بچه ها سواد یاد بگیرند و دائم کلاس را مختل می کند، (مثلا غول بی سواد) کودکان را از ایفای نقش مختل کننده بی نیاز خواهد ساخت و حس همراهی با شما را در آنها تقویت خواهد نمود.

- عنصر نمایش می تواند در اشکال «نمایش عروسکی»، نمایش واقعی و ... به کمک شما بیاید. مثلا اجرای نمایش ملاقات «آ» و «ب» که با هم دست می دهند و همه جا خیس می شود و کمی اغراق برای طنز، یادگیری الف و ب را به خاطره ای فراموش نشدنی در ذهن کودکان مبدل خواهد نمود. در این راستا، حروف می توانند به نوعی نقش مددکاری را نیز ایفا نمایند. یعنی هر کودک یک دوست از میان حروف انتخاب کند و ...

- بهره گیری از یک asistant یا «مربی کمک آموزشی» در کلاسهایی که تعداد کودکان از ۱۰ نفر بیشتر باشد، لاجرم است. این مربی کمکی می تواند از ابزارهای کمک آموزشی مثل ساز یا عروسک یا حتی «حرکات موزون» در یاد گیری بخش کردن و کشیدن صدا برای آموزش استفاده نماید.

شاید این موارد از ابتدایی ترین و دم دست ترین روش هایی باشند که به ذهن می رسند، اما همین کارهای ابتدایی و ساده، در مقایسه با یک رویکرد خشک و بی روح، نتایجی متفاوت خواهند داشت. در چنین کلاسهایی می توان امید داشت که دیگر از واژه های «ساکت» و «بشین سر جات» اثری بر جای نماند. چرا که شخصیت کودکان به عنوان محور کلاسها و کسانی که باید مشارکت در آموزش داشته باشند، مورد باور و پذیرش قرار گرفته و آنها نیازی به ابراز وجود به شیوه های دیگر ندارند. آندره ژید می گوید: «بگذار عظمت در نگاه تو باشد، نه در چیزی که به آن می نگری» پس به یاد داشته باشیم که هر حرف الفبا می تواند عظمتی باشد در زندگی یک کودک که کودکیش بی هیچ حرفی، در معرض زوال و نابودی است





سخنرانی مینا زمانیان

## خانه‌هایی که در آن جاودانه‌ای، بیشتر کن!

مینا زمانیان از فرزندان جمعیت امام علی است. او در محله خاکسفید بزرگ شده و با دردهای بی‌شمار کودکان کار و کودکان بازمانده از تحصیل از نزدیک آشناست. وقتی سخن می‌گوید، سخنش بر دل می‌نشیند. با کلامی معصومانه از بطن واقعیت‌های تلخ حرف می‌زند و اراده‌ای پولادین در قلب و روحش برای تغییر سرنوشت کودکان سرزمینش دارد. او دانش‌آموخته رشته حسابداری است و در حال حاضر در خانه ایرانی جمعیت در شهرستان قوچان، از حدود ۱۰۰ کودک کار و بازمانده از تحصیل حمایت می‌کند. آن‌چه در پی می‌آید، متن سخنرانی او در مراسمی است با نام «یار مرا، غار مرا» که در بهمن ماه برای تأمین هزینه خرید خانه ایرانی دروازه غار برگزار گردید.

من مینا هستم و از ۱۱ سالگی با جمعیت آشنا شده ام. در محله ی خاکسفید زندگی می کردم. محله ای که نابودش کردند. محله ای که در آن فقر موج می زند. در خاک سفید بچه های زیادی محروم از تحصیلند. بچه هایی که بارها به من می گفتند: «مینا خوش به حالت مدرسه می روی». خاکسفید محله ای است که در آن هیچ کس به دیگری توجه ندارد. مردم از خود نمی پرسند چرا کودکی پابرنه در خیابان است؟ چرا در بازی این کودکان جای اسباب بازی خالیست؟ چرا به جای درس خواندن باید کار کنند؟

از چهار سال قبل، هر جا که می رفتم و می توانستم، از این کودکان می گفتم تا در نهایت، خانه هایی برای حمایت از دوستان کوچک من افتتاح شد. اولین خانه علم در خاکسفید راه اندازی شد. اتاقی کوچک با رویاهایی بزرگ در خاکسفیدی که پر از دود بود. دوستان کوچکم باور نداشتند در این کوچه ها و بیغوله های تاریکشان، زیبایی پدید آید. دوستان مظلوم من می گفتند بزرگترین آرزویمان این است که روزی بتوانیم به مدرسه برویم، روزی برسد که ما هم در این سرزمین مانند هر کودکی شناسنامه و هویت خود را داشته باشیم. روزی که محل زندگی ما نیز امن باشد. روزی که دیگر از ما برای جا به جایی مواد مخدر استفاده نکنند. روزی که دیگر شاهد اعتیاد خانواده خود نباشیم. روزی که دیگر شب و روز را در خیابان برای تهیه مواد مخدر پدر و مادرمان، به گدایی و فال و گل و دستمال فروشی مجبور نباشیم. در این محلات مزد برادران و خواهران کوچک من چیزی جز سیلی و توهین نیست.

در محله ما مواد مخدر آشکارا خرید و فروش می شد. حتی نیرو انتظامی می ترسید وارد محله ی ما شود. بعد از این که در خاکسفید خانه علم را راه انداختیم، بسیاری از بچه ها با اشتیاق سراغمان آمدند. بعد از مدتی که خانه علم راه افتاد با دنیا صحبت می کردم، می گفتم: «آبجی مینا حالا ما یک خانه امنی داریم». امیر حسین آمد و به من گفت: «آبجی مینا بالاخره ما هم می توانیم درس بخوانیم». آرزوی یک بچه در خاک سفید یک مداد بود، این بود که مجبور به کار کردن و مواد فروختن نباشد. می خواست درس بخواند، سرود کار کند. ورزشکار شود و ... کجا باید این کار ها را انجام دهد؟ در کدام خانه؟ آیا در این محله که پُر از دود است، پر از مواد فروش است و پر از فحشا، کسی به کودکان رحمی دارد؟! خانه علم باز شد تا تسکینی برای دردها و فرصتی برای برآورده شدن آرزوهای کودکان دردمند باشد.

من همیشه در حرفه هایم می گویم که مرا بچه ها فرستاده اند، این نیروی بچه هاست که به من می گوید مینا برو و صدای فریاد ما را به گوش دیگران برسان. بگو که ما خسته شده ایم، بگو ما دوست داریم غذای گرم بخوریم، جایی باشد که بتوانیم بازی کنیم. می خواهیم آنقدر انرژی مان تخلیه شود که دیگر به سمت مواد مخدر نرویم، که خودم را با آن تخلیه کنیم. این بچه های بی گناه از من می پرسیدند: «مینا! آیا در این خانه من را با پای برهنه، صورت شسته نشده و کثیفم قبول می کنند؟». کودکان ما به قدری شک و بی اعتمادی در قلبشان شکل

گرفته که پیش خود می گویند: «وای در این جا به ما نگویند کثیفیم!». ولی الان در محلاتی مثل خاکسفید و دروازه غار و فرحزاد، خانه هایی هست که آنها را با همین لباس آغشته به بوی مواد مخدر بغل می کنند. خانه هایی هست که بتوانند با همین پاهای برهنه در آن فوتبال بازی کنند. بیایید به کمک یکدیگر خانه ای گرم برای این کودکان تهیه کنیم، در فرحزاد، در دروازه غار، در خاک سفید و در تمام محلات محروم که کودکان بتوانند در آنجا به راحتی درس بخوانند، بازی کنند، غذای گرمی بخورند و بگویند که در این سیاهی مطلق، یک سفیدی و یک نور روشنی هست. بگویند در این محله پردود خانه ای پاک وجود دارد. بگویند در جایی که مردم به ما انگ ناپاکی و زشتی می زنند، کسانی هم هستند که به ما می گویند شما زیباترین و دوست داشتنی ترین آدم های دنیائید... بیایید این را به بچه هایمان بگوییم، بغلشان کنیم و اعتماد از دست رفته شان را به وجودشان بازگردانیم.

بیایید یک خانه را به چندین خانه تبدیل کنیم. اوایل که اولین خانه را به راه انداختیم، گفتم خدایا یک خانه کم است. دومین خانه که فعالیتش شروع شد، باز گفتم خدایا دو خانه کم است. سومین خانه هم باز شد. باز می گفتم: خدایا کم است. بچه های زیادی منتظرند. بچه های زیادی هستند که ما در کنارشان نیستیم. خانه چهارم، پنجم، ششم... تا آنجا که امروز بعد از شش سال، حالا سی خانه در محلات محروم راه اندازی شده است. پیش خود می گفتم: خدا شکرگزارت هستم. خدایا انسانهای نیکت را بیشتر کن. خدایا خانه های پاکت، خانه های مفیدت را بیشتر کن. خانه هایی که در آن جاودانه ای، بیشتر کن. خانه هایی که در آن خنده ی کودکان جاریست، بیشتر کن. خانه هایی که همیشه دعای بچه ها پشتش هست، بیشتر کن. حالا به لطف خدا در شهرهای مختلف کشورمان، خانه هایی هست که اگر کودک یک شبانه روز گریه می کند، در آنجا اقلایک ساعت به شادی می گذراند. خانه هایی هست که اگر بیرون از او کار می کشند، در آن می تواند فقط برای خودش وقت بگذراند و شاد باشد. آری این خانه ها وجود دارند، خانه هایی که می شود به کمک شما دوستان جاودانه گردند.



## تو کجای این زندگی ها هستی؟

الیه کریمی

« دغدغه این روزها، دغدغه بی کسی و تنهایی کودکانی است که نه تنها در ملک آباد بلکه در جای جای ایران در محلات غربت با رنج هایی دست به گریبان هستند که حتی در قاموس طبیعت و زندگی انسان هایی که ادعای فرهیختگی و تمدن دارند نمی گنجد.

دردی که بچه ها با آن درگیرند درد بی کسی است که حتی ذره ای محبت را عزیزترین کس آن ها، پدر و مادر، در حق آن ها نداشته است. رنج های بسیاری که کودکان دوست دارند از آن ها رها شوند و وقتی با زندگی متفاوت تر از زندگی خود روبرو می شوند پر از سوال و درگیری ذهنی هستند و هزاران سوال دارند و اینجا تنها و تنها حسرت و تاثیر کفایت نمی کند بلکه مسئولیت آدم های یک اجتماع می تواند پاسخگوی کودکانی باشد که جامعه فردای ما به دست آن هاست. پر از دغدغه بودن این روزها سهمی است که از بالا و پایین کردن بازی این روزگار نصیب انسان ها شده است و این بخشی است که باید با آن بازی کرد.

دغدغه این روزهای خانه ایرانی ملک آباد بسیار زیاد است؛ دردها و رنجهایی که هر روز بچه ها با آن درگیرند.

**کودکی که روزی هزار بار مورد آزار جسمی و روحی قرار می گیرد، پدر و مادر بر روی تنش داغ می گذارند و هر شب و هر روز آرزویش از خدا این است که بمیرد.**

وقتی وارد خانه می شوی و صدای شادی کودکانه بچه ها را میشنوی، سرت شلوغ میشود از تمامی محبت هایی که بچه ها با وجود درد و رنج هایشان نسبت به تو دارند و تو را یک لحظه فکری فرا می گیرد که در حجم عظیم مشکلات یک کودک چگونه و کجا حی و قیوم باشی. کودکی که روزی هزار بار مورد آزار جسمی و روحی قرار می گیرد، پدر و مادر بر روی تنش داغ می گذارند و هر شب و هر روز آرزویش از خدا این است که بمیرد، تو کجای زندگی او واقع شده ای و او در کجای زندگی تو. چه معنا و مفهومی را در اینجا باید از زندگی بفهمی؟

در جای دیگر این خانه کودکی است که هر روز از صبح تا شب مجبور است که کار کند و حتی کارتن خوابی را تجربه کند، چون نتوانسته پولی برای خانه در بیاورد. مادری را داری که چهار سرطان را یدک می کشد، شوهرش او را رها کرده و او با تمام نامردی های روزگار می جنگد تا بتواند به همراه خود و بیماری اش زندگی را برای کودکان طفل معصومش بسازد.

وقتی کودکی را می بینی که درگیر اعتیاد است و هر روز خمار بی تفاوتی ها و بی مسئولیتی خانواده و جامعه اش است. وقتی با بچه ها صحبت می کنی و می گویی که مسئولیتی که پدر و مادر در برابر آن ها دارند این است که از آن ها مراقبت کنند، برای آن ها نیازهای ضروری (مانند غذا، پوشاک و خانه) را فراهم کنند. و در حمایت از آن ها باشند و آن ها را مجبور به کار نکنند؛ آن وقت است که همه پر از سوال های متعدد می شوند و چراهای بسیاری در ذهنشان نقش می بندد. وقتی با بچه ها در مورد قوانین صحبت می کنی و بچه ها از تو می پرسند: «خاله چرا مواد فروشا و آدمای خلافکار محل هیچ قانونی سرشون نمیشه و کسی جلودارشون نیست؟





وسایل پزشکی و معاینه - تعیین گروه خونی توسط خود کودکان - برگزاری کارگاه پیشگیری از ایدز برای دختران نوجوان - برگزاری کارگاه پیشگیری از کودک آزاری جنسی و خود مراقبتی برای مربیان - برگزاری کلاس های کمک های اولیه برای اعضای داوطلب.

دیابت :

برگزاری طرح غربالگری دیابت مادران خانه های ایرانی، که به همراه تست قند خون، آموزش های تغذیه و سبک زندگی برای پیشگیری از ابتلا به دیابت و پیگیری های درمانی مادران مبتلا به دیابت بود. این طرح با همکاری دانشجویان پزشکی دانشگاه تهران در خانه های ایرانی جمعیت امام علی برگزار شد.

کارگاه پیشگیری از ایدز:

در این کارگاه ابتدا یک توضیح کلی در مورد انواع بیماری ها به بچه ها داده شد. از شرکت کنندگان خواسته شد که هر اطلاعاتی که در مورد بیماری ایدز شنیده اند بر روی کاغذ بنویسند. سپس در مورد درست و نادرست بودن هر کدام از تفکرات و شنیده های آن ها بحث شد. توضیح روش های ابتلا به این بیماری و راه های پیشگیری از آن ها اقدامات ضروری در مواقع مواجه با یک شرایط خاص که امکان ابتلا به این بیماری وجود دارد. توضیح تصورات درست و نادرست در مورد بیماری ایدز.

کارگاه آموزشی پیشگیری از کودک آزاری جنسی :

کارگاه آموزشی «پیشگیری از کودک آزاری جنسی» برای مربیان خانه های ایرانی در خانه ایرانی درمان برگزار شد. رئوس مباحث کارگاه آشنایی و پیشگیری از کودک آزاری جنسی (مخصوص مربیان) :

- آشنایی با مفهوم کودک آزاری و انواع آن

- آشنایی با کودک آزاری جنسی (الگوی کودک

آزاری ، انواع ، پیامدها)

- راه های مقابله و پیشگیری از کودک آزاری جنسی

- نمایش فیلمهای آموزشی

از جمله برنامه های آینده برگزاری کارگاه های آموزشی برای کودکان و آموزش خودمراقبتی به آن ها خواهد بود.

کارگاه های آموزشی بهداشتی و پزشکی برای کودکان: برگزاری کلاس ها و کارگاه های آموزشی سلامت و بهداشت به همراه انجام آزمایش های عملی به منظور ایجاد انگیزش و ترغیب کودکان به رعایت بهداشت و توجه به سلامتی شان.

خانه ایرانی درمان یکی از خانه های ایرانی جمعیت امام علی (ع) است که از تابستان سال ۹۳ به راه افتاده و به ارائه خدمات آموزشی، درمانی و پیشگیرانه در حوزه سلامت و درمان کودکان و زنان مناطق محروم و حاشیه نشین می پردازد. هدف این مرکز ارتقاء سطح کیفی سلامت کودکان و زنان مناطق محروم است. از جمله فعالیت های خانه درمان عبارت است از پایش اولیه سلامت عمومی فرد و نیز پایش سلامت دهان و دندان، ارائه خدمات دندانپزشکی و پزشکی به کودکان و خانواده های تحت پوشش، انجام غربالگری های تخصصی (دیابت و...)، برگزاری کلاس های آموزشی در حوزه بهداشت و سلامت برای کودکان (آشنایی با اعضاء بدن و رعایت بهداشت، پیشگیری از ایدز، پیشگیری از کودک آزاری جنسی و...) و اعضای داوطلب (برگزاری کلاس های کمک های اولیه و امداد و نجات، کارگاه های آموزشی مرتبط با حوزه سلامت)، تهیه بانک اطلاعات پزشکان و موسسات درمانی داوطلب همکاری، همکاری جهت شکل گیری پروژه های تحقیقاتی در زمینه بیماری ها و پیشگیری و درمان بیماری ها با دانشگاه های علوم پزشکی، فرهنگ سازی در خصوص گسترش سلامت و بهداشت در سطح جامعه، ارتباط با مراکز درمانی تخصصی برای ارجاع کودکان و خانواده ها به منظور درمان آنان با هزینه حداقلی و نیز شناسایی و مددکاری خانواده هایی که کودک یا فرد بیمار دارند و بضاعت مالی کافی برای درمان ندارند.

در حال حاضر خانه ایرانی درمان به خانواده های تحت پوشش خانه های ایرانی مولوی، دروازه غار، لب خط شوش، خاکسفید، فرحزاد، شهرری، پیشوا و رامین، احمدآباد مستوفی، ملک آباد کرج و نیز کوره های محمودآباد، خدمات درمانی و پیشگیرانه در حوزه سلامت ارائه می دهد. اتاق دندانپزشکی مجهز به یونیت های دندانپزشکی و تمامی تجهیزات آن می باشد، که دندانپزشکان داوطلب به صورت روزانه برای ارائه خدمات دندانپزشکی مراجعه میکنند. همچنین اتاق پزشکی مجهز به وسایل معاینه می باشد. از تمامی مراکز درمانی خصوصی و دولتی و نیز از پزشکان دندانپزشکان نیز دعوت به همکاری میشود.

از جمله فعالیتها و کلاسهای آموزشی برگزار شده در خانه درمان به شرح زیر است :

کلاس ها :

آشنایی با اعضای بدن و دستگاه های مختلف بدن و بیماری ها برای کودکان خانه های ایرانی - آشنایی با





# لبخند تو را چند صبا می‌اندیم

## گپی کوتاه با مادر یک نوجوان مبتلا به CF

فرزانه قبادی

نرنجد. مهدی فروردین ماه سال جاری بر اثر عفونت ریه برای همیشه از درد بیماری CF رها شد. می‌گوید مهدی شش ماهه بوده که بیماری اش تشخیص داده شده. از شش ماهگی از طریق تست عرق متوجه شدند که مهدی مبتلا به بیماری ژنتیکی سیستیک فیبروزیس (CF) است. از روزهای سختی می‌گوید که به

هنوز لباس سیاه بر تن دارد، هشت ماه از کوچ نوجوانش می‌گذرد، تصویر پسری شاداب با لبخندی معصوم روی دیوار خانه جا خوش کرده که مادر با دیدنش بغض می‌کند و می‌گوید رفت و برای من همین عکسها را گذاشت، تا جایی که برایش ممکن است بغضش را فرو می‌خورد. می‌خواهد قوی باشد، می‌خواهد فرزندش از دیدن غمش

مثل شمع پیش چشمشان آب می شود، از طرفی نگران تامین هزینه و داروی بیمارشان هستند، شاید مشکلاتی در خانواده داشته باشند، من خانواده ای را میشناسم که دو فرزندشان مبتلا به CF است، همسر این خانم بچه ها را کاملا رها کرده و رفته، این خانم با این شرایط چقدر باید سختی تحمل کند، هم مشکلات خانوادگی هم مشکلات مالی و فشار روانی تهیه دارو، مگر یک مادر چقدر توان دارد؟ بیماری CF یک بیماری ناشناخته است، درد و عوارضش هم بیشتر از سرطان است اما چون کسی با این بیماری آشنا نیست، حمایتی هم از خانواده های این بیماران نمی شود»

از بی اعتنائی کادر بیمارستان می گوید، از اینکه چون ریاست بیمارستان تغییر کرده بود، کادر درمانی هم عوض شده بود و شرایط بحرانی بیمار او را که ۱۶ سال به بیمارستان مراجعه می کرد درک نکرده اند و آنطور که باید به وضعیتش رسیدگی نکرده اند، تعطیلات نوروز و غیبت پریشان هم مزید بر علت شده و نوجوانی که یک سال پیش با پیوند ریه اوضاع جسمانی نسبتاً مناسبی پیدا کرده بود بر اثر عفونت ریه فوت می کند. می گوید:» کادر درمانی و پزشک معالج قبلی آنقدر نسبت به وضعیت مهدی احساس مسئولیت می کردند که حتی اگر در سفر بودند هم از طریق تلفن پی گیر شرایطش در بیمارستان می شدند.» مادر هنوز آرام نشده، هنوز مرگ فرزندش را انکار میکند، هنوز میخواهد بگوید اگر چنین نبود فرزندم حالا زنده بود. اما نمی شود این را انکار کرد که متأسفانه نگاه مسئولانه به بیماران و شرایطشان در تعداد قابل توجهی از بیمارستانها وجود ندارد. و همین گونه است که خانواده ای داغدار نوجوان و جوانی می شود که سالها پا به پایش درد را تحمل کرده به امید اینکه روزی بهبود حاصل شود و نفسی از سر آرامش تجربه کند.

مادر هنوز نام فرزندش را طوری به زبان می آورد که گویی پسرش در اتاق کناری نشسته، انگار هنوز باور نکرده رفتن نوجوانش را، می گوید من تمام این ۱۶ سال را رنج کشیدم اما برایم مهم نبود چون پسرم را داشتم، لحظه ای نارضایتی نداشتم از شرایطم. اما حالا نمی دانم باید پزشکان را مقصر مرگ فرزندم بدانم یا سرنوشت را.

=====

\* سیستمیک فیبروزیس (CF) یک بیماری ژنتیکی است که در آن سلول هایی که مخاط، عرق و مایعات مربوط به هضم را می سازند درگیر می شوند. ترشحات نام برده شده در حالت عادی نازک و لیز هستند ولی در سیستمیک فیبروزیس یک ژن معیوب موجب می شود این ترشحات ضخیم و چسبناک شوند، در این صورت این ترشحات به جای اینکه نقش یک ماده لغزنده کننده را ایفا کنند، باعث میشوند مجاری، لوله ها و مسیرهای حرکتی به خصوص در ریه و پانکراس بسته شوند

تنهایی باید هم پرستار کودکش می بود و هم مسئولیت خرید داروهای پسرش را بر عهده داشت. همسرش برای تامین هزینه ها مجبور بود شبانه روز کار کند و مادر برای تامین داروها گاهی مجبور می شد تمام داروخانه های شهر را و هر جایی را که فکر می کرد می شود داروی مورد نیاز مهدی را پیدا کند، زیر پا بگذارد. می گوید: « اگر دارو ها در داروخانه بیمارستان باشد و در دسترس خانواده ها، دغدغه همراه فقط رسیدگی به مریض است نه چیز دیگر، من زمانی که برای تهیه داروهای مهدی می رفتم تمام مدت نگران بودم نکند داروهای بچه دیر شود، نکند اکسیژن مهدی تمام شود. گاهی من از صبح تا آخر شب دنبال داروهای مهدی تمام شهر را می گشتم، آخر شب هم طوری با مهدی صحبت می کردم که از خستگی من ناراحت نشود» در باره دخترش می گوید که به لطف خدا مبتلا به CF نشده (احتمال تولد کودک مبتلا به CF از مادری که زایمان قبلی اش کودکی مبتلا به این بیماری بوده بسیار بالاست) ولی در تمام مدتی که مادر در حال حمایت های روانی و جسمی پسرش بوده تمام خلایق های نبود مادر را تحمل کرده و علیرغم سن کمی که دارد، با بیماری برادرش کنار آمده و از خواسته های خودش که کمترین آن حضور مادر در کنارش بوده صرف نظر کرده.

در میان حرفهایش مدام تاکید می کند که اگر دغدغه تهیه دارو و حمایت های درمانی دیگر را نداشت و آسایش روانی اش از رسیدگی های پزشکی تامین می شد، شاید بیشتر می توانست به تغذیه و روحیه پسرش رسیدگی کند و او بیشتر می توانست زندگی کند. از هوش سرشار مهدی می گوید و اینکه علیرغم بیماری اش هیچوقت درس و مدرسه را کنار نگذاشت، از همراهی و درک بالای معلم های مدرسه می گوید که چطور از عقب ماندن مهدی از درسها جلوگیری می کردند و مدام درسها را مرور می کردند تا او هم به سطح بقیه دانش آموزان کلاس برسد. از روزهایی می گوید که تمام مدت در مدرسه حاضر می شد تا تغذیه و اکسیژن رسانی به مهدی لحظه ای به تعویق نیفتد و از لوح تقدیر هایی که به عنوان مادر نمونه از مدیر مدرسه و مددکاری بیمارستان دریافت کرده.

از عوارض بیماری فرزندش می گوید:» کم حوصله می شد، نه می توانست در مراسم شادی شرکت کند نه در مراسم عزاء، شلوغی کلافه اش می کرد، مهمانی رفتن ها و مهمان دعوت کردنمان محدود بود، اقوامان می دانستند که شرایط مهدی چیست تا احساس می کردند کم حوصله شده مهمانی را تمام می کردند» تاثیر بیماری بر روی روابط اجتماعی افراد مبتلا به CF آنها را منزوی می کند و باعث کم شدن روابط اجتماعی شان می شود.

می گوید:» پسر من که رفت، اما دولت به خانواده های این بچه ها بیشتر رسیدگی کند، مادر این بچه ها از طرفی اضطراب و نگرانی بیماری فرزندشان را دارند، که



## مصاحبه با فرزانه منصوری همسر زنده یاد نادر ابراهیمی؛ باید درباره معضلات زنان آسیب دیده آگاهی رسانی کرد گفتگو از: مریم عنبرستانی

خورد که در راه خوشبخت سازی دیگران به کار گرفته شود. شرط بقای سعادت ما این است و همین نیز علت سعادت ماست.”

### خانم ابراهیمی عزیز شما به چه نحوی با جمعیت امام علی (ع) آشنا شدید؟

به تقریب از سه سال قبل، جلساتی داشتیم با انجمن ها، موسسات فرهنگی و خیریه های مردم نهاد که موضوع این جلسات ”یاری رساندن و یاری ستاندن” بود. پیشنهاد دهنده ی این عنوان خانم پشوتنی بودند. در این گردهمایی ها با جمعیت امام علی (ع) آشنا شدم و با کارهایی که این جمعیت برای رفع مشکلات کودکان کار انجام می داد. چند ماه پیش همایشی توسط جمعیت در یکی از دانشکده ها با عنوان همایش مادرانه برگزار شد که در آن حضور داشتم. با معضلات و گرفتاری های خانم های بی سرپرست و سرپرست خانوار آشنا شدم که مجبور به دست فروشی بودند. در این همایش از دخترانی صحبت شد که با وجود سن کم شان دست فروشی می کنند. در این همایش از دخترانی صحبت شد که با وجود سن کمشان (سنی که باید عروسک بازی کنند) باردار هستند. البته قبلا با این بدبختی ها آشنا بودم و به آن فکرمی کردم ولی این همایش برنامه ریزی داشت تا شاید کسانی مثل من بتوانند گوشه ای از کار را بگیرند. مثلا به خانم ها صنعتی یاهنری یاد دهند که درآمدزای باشد تا دیگر برای دست فروشی نروند، در خانه باشند و ضمن کار به بچه ها و خانواده شان

چندی ست که دغدغه صحبت با خانم فرزانه ابراهیمی ذهنم را مشغول کرده، مشغله های مختلفی که وجود داشت زمان هم صحبتی با ایشان را به تاخیر می انداخت که امروز بالاخره این همنشینی و گفتگو صورت گرفت.

خانم فرزانه ابراهیمی (منصوری) همسر گرامی نویسنده شهیر معاصر، زنده یاد نادر ابراهیمی هستند. نادر ابراهیمی در زمینه های مختلفی فعالیت کرده اند (رمان نویسی، داستان نویسی، ترانه سرایی، ترجمه، روزنامه نگاری، و فیلم سازی...).

برخی از کتاب های ایشان که در ادبیات بزرگسال نوشته اند، آتش بدون دود، چهل نامه به همسر، یک عاشقانه ی آرام، مردی در تبعید ابدی و... بوده است که خوانندگان زیادی هم داشته اند.

حال ما به سراغ بانوی بزرگوار آقای ابراهیمی می رویم و سراغ ایشان را نه در یکی از دلنشین ترین کافه های تهران، نه در خانه ای شاعرانه، نه در فرهنگسرا و کتابخانه، که در فضای پر از عشق خانه علم لب خط جمعیت امام علی (ع) می گیریم. همان جا که برای بافتنی یاد گرفتن زنانی خوشحال بود و با زنان ساده ای هم کلام می شد. همان جا که خوشبختی اش را با خوشبختی دیگرانی گره زده بود. آرامش و افتادگی اش مادرانه و رقیقانه و همدلانه، به ما آرامش داد. همان طور ساده و متواضع برای زنانی و کودکانی در خانه علم وقت می گذاشت و مهربانی اش فضا را پر می کرد. در خانه علم لب خط گویی او مصداق مجسم این کلام همسرش بود که ”خوشبختی امروز ما، تنها و تنها به درد آن می

برسند. به فکر رسیدن من بافتنی میدانم. البته خیلی کم در حد الفبا، می‌توانم آموزش دهم. از پیشنهاد استقبال شد و به خانه ی علم لب خط، واقع در خیابان شوش رفتم.

## در حال حاضر، در جمعیت امام علی (ع) مشغول چه فعالیتی هستید؟

هفته ای یک روز به خانه علم می‌روم و آموزش بافتنی می‌دهم. در اولین روز کلاس شلوغ بود. هم مادران بودند و هم دختران جوان که با تعطیل شدن مدرسه به این کلاس آمده بودند. از جلسه ی بعد تعداد کم شد و سه خانم ماندند تا یاد گرفتند. جایزه شان این بود که به آنها کاموا داده شد تا برای کوچکترین فرزندشان ژاکت ببافند. خدا را شکر یاد گرفتند و بافتند. ما به نتیجه ای که خواستیم رسیدیم. چون یکی از خانم ها که زودتر یاد گرفت و تندتر می‌بافت تا کنون چند بلوز و ژاکت بافته است که آنها را خود جمعیت از آنها می‌خرد و به بچه های خانه ی علم می‌دهد. بقیه هم در همین راه به جلو می‌روند. تعداد شاگردان هم آرام آرام بیشتر شده است. آنها فهمیده اند که می‌توانند در آمد و حقوق داشته باشند به اقتصاد خانواده کمک کنند و دست فروش و دوره گرد نباشند.

## آیا قبلاً از این قبیل کارها کرده بودید؟

به طور برنامه ریزی شده و مداوم با کسی همکاری نداشتم. اگر با موردی برخورد می‌کردم که البته اندک کمکی میشد. ولی همه می‌دانیم که کمک های فردی دردی را دوا نمی‌کند. همراهی و کمک برای حل مشکل باید برنامه ریزی شده باشد مثل کاری که شما در جمعیت امام علی (ع) انجام می‌دهید. شما دانشجویان که گرانبهاترین سرمایه تان که وقت و زمان است را صرف این نوع کارها می‌کنید.

## در کلاستان هدف خاصی رو دنبال می‌کنید و یا فقط آموزش خیاطی می‌دهید؟

من در طرح مادرانه هستم و آموزش بافتنی می‌دهم برای کار آفرینی. اما مثل همه ی کلاسهایم در دبستان دبیرستان و کلاس های شبانه برای بزرگسالان هدفم اینست که مخاطبینم جز آنچه که می‌آموزند با راههای برخورد با زندگی هم آشنا شوند. لذا در این کلاس های آموزش بافتنی هر زمان که پیش بیاید تجربیاتم را منتقل می‌کنم و اگر حرفی از مشکلاتشان بزنند سعی می‌کنم کمک فکری داشته باشم.

## مادر یعنی...؟

واضح است که منظور از مادر فقط زنی نیست که بچه ای را به دنیا آورده است. مادر به جز به دنیا آوردن وظایفی دارد که کلمه ی مادر را برانده ی او می‌کند. واژه ی مادر در اولین نگاه بدون تفکر مفاهیمی مثل عشق بی توقع، آغوش بی دغدغه، فداکاری و ایثار را به ذهن می‌فرستد. بعد به این می‌اندیشیم که مادر اولین آموزش های فردی و اجتماعی را در فضای خانه در ذهن

فرزند حک می‌کند. این دریافت های اولیه بسیار مهم و پایه گذار شخصیت در فرد هستند که تا آخر عمر ممکن است پاک شدنی نباشد. کمی جلوتر برویم وقتی فرزند از خانه جدا می‌شود تا مراحل رشد و یادگیری را در مهد و مدرسه و دانشگاه ادامه دهد. مادر کسی است که خانه را جای امن و آرامش برای تمام افراد خانواده می‌کند و البته وظایف مادر تا وقتی که دنیا را ترک کند همچنان ادامه دارد. آنچه که گفتم بسیار خلاصه و ناتمام در مورد مفهوم و معنی مادر است. ما می‌دانیم که فقر اقتصادی و فرهنگی و معضلات اجتماعی و حتی سیاسی اجازه نمی‌دهد که بسیاری از مادران، لذت در آغوش کشیدن فرزندشان را حس کنند بدون اینکه به دغدغه های فراوان معاش بیندیشند و احتمالاً به دغدغه ی تهیه مواد برای همسر معتمدشان. در این شرایط تعریف مادر عوض می‌شود و وظایف مادر سخت تر و سنگین تر. فکر می‌کنم در چنین موقعیتی است که اگر دولت کمک نکند و راهکاری از پیش تعیین شده نداشته باشد به ناچار مادر هم به اعتیاد روی می‌آورد حتی به قیمت فروش فرزند به بیگانه. حالا، جایگاه مادر کجاست؟ معنی کنیم مادر را. آیا می‌توانیم؟ آیا شدنی است؟ گناهش چیست؟ مقصر کیست؟ چگونه پیدایش کنیم و جزایش دهیم؟...

## چگونه می‌توانیم از مادران سرزمین مان بخواهیم که در کنار این مادران رنج دیده مان قرار بگیرند، تقدس فراموش شده شان را یادآوری کنند و زندگی و حیات به آنها بخشند؟

در واقع جواب درستی ندارم. فکرمی‌کنم باید درباره معضلات این زنان آگاهی رسانی صورت گیرد. با آگاهی دادن به مادرانی که چنین معضلاتی ندارند، می‌توان آنها را به میدان دعوت کرد. شرایط ناهنجار مادرهای از مادری دور شده را به آنها نشان داد و از آنها خواست تا به جای بد نگاه کردن و طرد کردن این ستمدیدگان از آنها حمایت کنند. کنارشان قرار بگیرند و قبول کنند که می‌شد کسی که در کنارشان است خود آنها باشند. پس لااقل به شکرانه ی اینکه چنین نیست و یا تعریفی که از انسان و انسانیت داریم در مشکلاتشان مشارکت کنند. از راههای مادی فرهنگی و اجتماعی. این رنج دیدگان را در جمع های سالم بپذیرند، پای درد دلشان بنشینند، گوش دهند، واکاوی کنند تا راه درمان پیدا شود تا به یادشان بیاورند که می‌توانند جز این که هستند باشند. با عنوان مقدس مادر. آگاهی دادن می‌تواند علاوه بر رسانه های نوشتاری، شنیداری و تصویری، از طریق آموزش و پرورش و انجمن اولیا و مربیان باشد.

## کلام آخر...

تاسف می‌خورم. سالهای درازی است که اینگونه حرفها و فقط حرف از کانالهای مختلف شنیده می‌شود و هنوز در دریای پرتلاطم این معضلات، کشتی پر قدرت نجاتی نیست، جز چند قایق کوچک، مثل جمعیت ها و خیریه های مردم نهاد. متاسفم...

# خبرهای دیر گوشی

بچه ها بر سر سفره اعتیاد والدینشان همراه بود، هنوز ادامه دارد؛ اما امید هنوز نمرده است.

■ تنها چیزی که فعلا در حوزه کودکان کار مثبت است، جواب آزمایش اعتیاد بسیاری از آنهاست.

■ یک فعال حقوق غیربشری و چریک جنگهای نامنظم در فضای مجازی - مبتکر روش تخریب از طریق ساختن پرونده های بی ربط برای کسانی که در داخل ایران میتوانند تاثیرات مثبتی از خود بر جای گذارند- که کمپینی برای نجات یک دختر جوان از اعدام تشکیل داده بود، لحظاتی پس از اعدام وی، او را پرچم و نماد، و کمپین خود را پیروز این پرونده اعلام کرد و رفت.

■ حماسه جدید دزد خانه هنر، چهارمین حضور سر زده طی یک سال...

او این بار در جلوی چشم ناظران غیر بین المللی، ابتدا آچار خود را به درون حیات پرت و سپس همچون مرد عنکبوتی از دیوار پریده و به سرقت شیرآلات موجود در حیات پرداخت. البته گفتنی است همچنان سعی می کنیم نیمه پر **لیوان** را نگاه کنیم: اینکه ۳۶۱ روز از سال را در امنیت کامل به سر برده ایم! فقط امیدواریم کسی این **لیوان** را سرقت نکند.

■ برخی افرادی که لباسهای شخصی خود را می پوشند و از لوازم شخصیشان استفاده می نمایند، برای یکی از اعضای جمعیت را که دانشجوی ممتاز یکی از دانشگاههای کشور است، تورهای تفریحی هفتگی و روزانه ترتیب داده اند و ضمن گپ و گفت های مفرح با ایشان، فرصت زیادی را نیز برای آشنا کردن این عضو با گذشته جمعیت فراهم می کنند. گرچه این فرایند باعث عقب افتادن این عضو از درس و مشقش شده، امید می رود نهایتا باعث شود این برادران با دیدن فیلمهای جمعیت و خواندن مطالب، خود جذب جمعیت شوند و از این همه پتانسیل ضبط صدا و تصویر به نفع دستگیر کردن توزیع کنندگان عمده مواد در مناطق حاشیه استفاده نمایند.

■ تیر خوردن مرضیه، از زنان کارتن خواب تحت پوشش طرح مادرانه - و اخذ رضایت زوری از وی توسط بعضی افراد یک ارگان البته با لباس مبدل!!

■ حمله مسلحانه و دلیرانه افراد پلیس نما به جلسه اعضای جمعیت در یکی از شهرستان ها، دستبند زدن و بردن به کلانتری و دادگاهی کردن یک عده جوان و دانشجوی که معلمان کودکان حاشیه نشین شهر هستند، باعث حیرت و تأسف شد. یک دقیقه سکوت به احترام اشرار محله که هرگز مزاحمتی برای فعالیت جمعیت ایجاد نکردند و دست کم احترام نگه داشتند کسانی را که وقت و زندگی شان را صرف بچه های محروم از تحصیل کرده اند.

■ حماسه چاپ نشریه گل یخ، این بار نیز یک قربانی داشت. وی پس از سه شب بی خوابی برای طراحی نشریه، راهی بیمارستان شد و در حالی که سرمی به دست داشت، با دست دیگر به طراحی ادامه داد.

■ تعطیلی خانه ایرانی کرمان که با بازگشت شکوهمندان



# گزارش تصویری فعالیت های کار آفرینی در خانه های ایرانی جمعیت



## خانه ایرانی مولوی تهران



## خانه ایرانی خاک سفید تهران



## خانه ایرانی لب خط شوش تهران



## خانه ایرانی ملک آباد کرج



## خانه ایرانی ملک آباد کرج



## خانه اشتغال بندرعباس



## خانه اشتغال مشهد



## خانه ایرانی ساری



# کاش واقعیت نداشت

## روزهای زندگی سامیرا

مریم مقدسی

خلافکار پدر؟ پناه بردنم به میان خواهران و برادرانی که هر کدام متخصص جیب بری و مواد فروشی و زور گیری بودند، احمقانه ترین و البته تنها انتخابی بود که پیش پای دختری ۱۶ ساله با نوزادی در آغوشش، قرار داشت. مجبورم کردند باز هم ازدواج کنم، این بار با مردی که می گفتند مرد زندگی ست. چند ماهی گذشت و مرد زندگی نقاب از چهره برداشت و اعتیاد، عریان و بی محابا در خانه ام رسوخ کرد. در رگهایم در ریه هایم. معتاد شدم... مرد زندگی ام مرا پیشکش فروشنده ها و معتادان محل می کرد. حریمی برای خانه ام نمانده بود.

همین خانه که حالا بی جان و بی رمق در گوشه اش افتاده ام، شد مسلخ جوانی و زیبایی ام. مردان می آمدند و می رفتند. و مرد زندگی ام نظاره گر بود. فرزندانم در همین واوایلای زندگی یکی بعد از دیگری به دنیا آمدند. اما دو فرزند آخرم را که در میان رفت و آمد بی غیرتی های مرد زندگی ام به جانم چسبیدند را در ازای مبلغی ناچیز فروختم.

حالا سی ساله ام، دخترم مادر شده، نوه ام را از وقتی متولد شده ندیده ام، دو فرزند دیگرم در بهزیستی اند و دو نوزادی که ندیده تبدیل به پول مواد مرد زندگی ام شدند را نمی دانم چه کسی کجا برده.

با لگد مرد زندگی ام از تونل بیرون می آیم، مردان رفته اند. خانه خالیست. حالا بعد از این همه رنج دیگر نوبت تصمیم است، می خواهم رها شوم، از بند رنج هایی که زندگی بر کرده ام نهاده و مجال نفس تازه کردن به من نداده. می خواهم اعتیاد را برای همیشه از خانه جسم و ذهنم بیرون کنم.

چشمانم را باز می کنم، تنها چیزی که احساس می کنم دردی عمیق است و تنها چیزی که می بینم مردانی که مستانه می خندند و گاهی نیم نگاهی هم به من می اندازند. رمق ندارم که از جایم بلند شوم، تمام تنم پر از درد است، چندمین بار است که در این خانه از شدت توحش مردان و دردی که دارم، بیهوش می شوم. چشمانم را می بندم و خودم را در تونلی سیاه رها می کنم، می روم به کودکی ام، به همان روزهایی که در میان شیطنت خواهرها و برادرهایم که نمی دانم ۱۷ نفر بودند یا بیشتر یا کمتر، متولد شدم، مادرم همسر سوم مردی عیاش بود، مردی که در میان عیاشی هایش بر آمار سیاه بختان زمین اضافه می کرد. خواهرها و برادرهایم همه در محله خلافکار پرورمان رشد کردند و پا جای پای پدرم گذاشتند. مردی که تصویری محو و گنگ از او در ذهنم مانده.

چرخی در تونل میزنم، یازده ساله بودم که پدرم مرا فروخت، گفتند داری عروس می شوی، عروس مردی چهل ساله، که برای تصاحب من جیب پدرم را راضی کرده بود. پنج سال از نوجوانی ام را در خانه ای گذراندم که مردش سی سال از من بزرگتر بود. و در همان خانه صاحب دختری شدم، که قرار بود میراث دار رنجهایم شود، سنگ صبور تمام سختی هایم.

آن سوی تونل مرد خانه ام را می بینم، چند سالی که گذشت از روزی که بی لباس بخت راهی خانه اش شدم، زمین گیر شد و من در ۱۵ سالگی شدم پرستار مردی که قرار بود برای دخترم پدری کند. اما اجل امان نداد و پرستاری ام دیر نپایید. مرگ که در خانه را زد من بیشتر از قبل تنها شدم. کجا را داشتم جز خانه پر جمعیت و پر



# وضعیت زنان باردار و معتاد در ایران



سارا سبزی

## ۱۲۳ هزار زن معتاد در کشور

در ادامه، طراوت مظفریان، از اعضای طرح مادرانه، با اشاره به آمار زنان معتاد در کشور و همچنین عوامل گرایش آنها به سمت اعتیاد، اعلام کرد: «آماري که چندسال پیش در روزنامه‌ها در مورد زنان معتاد در کشور اعلام شد، ۱۲۳ هزار نفر است که تعداد بسیاری از این زنان در سن باروری قرار دارند. شاید بتوان دلایلی که باعث به وجود آمدن معضلات این زنان می‌شود را در فقر فرهنگی جامعه خلاصه کرد. معضلاتی که آنان در پی این مشکلات اجتماعی با آن‌ها درگیر می‌شوند کارتن خوابی، فروش نوزاد، مسائل بهداشتی، حقوقی و بحران‌های روانشناختی است. متأسفانه در ادامه این روند ما با نوزاد آزاری نیز از سوی مادران روبه‌رو هستیم. مادر به نوزاد شربت تریاک می‌دهد که او را آرام کند، ولی نمی‌داند که کودک overdose می‌کند و چه آسیب‌هایی متوجه او می‌شود و یا به دلیل خماری یا نشئه‌گی به نوزاد بی‌توجه است.

وی درباره مشکلات حقوقی آنها نیز گفت: «ازدواج این دختران کم سن و زنان ثبت نمی‌شود. بنابراین مدارک شناسنامه‌ای ندارند و نمی‌توانند از بیمه و خدمات درمانی استفاده کنند و در خیلی از موارد نوزادان آنها از بیمارستان به بهزیستی ارجاع داده می‌شود».

وی در ادامه به پیشنهاد چند راهکار پیرامون مسئله با توجه به تجارب کاری با زنان گروه هدف همایش پرداخت و افزود: «این مسئله فزاینده است و نیازمند همکاری نهادهای مختلف دولتی است. بخش درمانی مربوط به وزارت بهداشت، بخش حمایت اجتماعی مربوط به شهرداری، حمایت‌های مددکاری مربوط به بهزیستی با همکاری ستاد مبارزه با مواد مخدر و همین‌طور پشتیبانی مربوط به قوه قضاییه و نیروی انتظامی است. به سادگی می‌شود طرح جامعی را تعریف کرد و به دست اجرا سپرد و همچنین پیشنهاد می‌شود که نهادی متولی تقسیم وظایف و مدیریت این مسئله شود».

جمعیت امام علی(ع) «سمینار اجتماعی بارداری و اعتیاد» را ۱۸ آذر ماه سال جاری در باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران برگزار کرد. در این همایش، مسئله اعتیاد زنان باردار، از جنبه‌های حقوقی، آماری، بهداشتی و روانشناختی مورد بررسی قرار گرفت. لیلا ارشد، مدیرعامل خانه خورشید، گلاره مستشاری، کارشناس کاهش تقاضا در دفتر مقابله با جرم و موادمخدر سازمان ملل، زهرا شمس مفرح کارشناس ارشد مامایی، فرید براتی مدیرکل درمان و حمایت‌های اجتماعی ستاد مبارزه با موادمخدر، علیرضا نوروزی، رییس اداره پیشگیری و درمان سوءمصرف مواد وزارت بهداشت و شادمهر راستین، فیلم‌نامه‌نویس از میهمانان این همایش بودند.

## می‌خواهیم صدای مادران خاموش باشیم

زهرا رحیمی، مدیرعامل امداد دانشجویی امام علی(ع) درباره ضرورت پرداختن به موضوع زنان معتاد و باردار گفت: «ما در این همایش قصد داریم صدای مادرانی باشیم که تا به حال صدایشان به جایی نرسیده است و تریبونی در اختیارشان نبوده تا بتوانند دردهایشان را اعلام کنند، چرا که افرادی به حاشیه رانده شده و برچسب زده شده هستند». وی افزود: «صحبت ما در این سمینار جبر و اختیار است. جبر یک دختر برای اینکه در سن کم ازدواج کند، جبر به اینکه مادر شود، و جبر به اینکه نتواند از بچه خود نگهداری کند، و اختیار ما به اینکه این مادر را مجازات کنیم به تمامی جبرهایی که جامعه به او تحمیل کرده است».

رحیمی با اشاره به سهیلا قدیری، زنی که به علت قتل فرزند خود محکوم به اعدام شد، گفت: «سهیلا قدیری دختری از جامعه بود که سالهای سال زجر کشید، در این شهر مورد تجاوز بسیار قرار گرفت و از بی‌حمایتی‌های ارگانهای مسئول رنج برد و نهایتاً قانون به جرم قتل فرزند، سهیلا را اعدام کرد».



## هر ایرانی، می تواند یک یونس باشد

شادمهر راستین، نویسنده فیلم نامه فیلم سینمایی «امروز» - ساخته رضا میرکریمی - نیز از دیگر مهمانان این سمینار بود. وی درباره نحوه ساخت این فیلم که به مسئله اعتیاد زنان می پردازد گفت: «تمام ذهنیت ما این است که چقدر پول هزینه کنیم تا فقر را نبینیم؟ وقتی به زندان می رفتیم، بیشتر بزهکاران، مادر درگیر اعتیاد و فحشا داشته اند. در دوره نوجوانی اصلا دیده نشده اند. ما چقدر هزینه می کردیم که در شهرمان فقیر نباشد؟ با دوستی آشنا شدم که جمله ی خیلی ساده ای می گفت: باید تمام کارمان خیر باشد، نه بخشی از کارمان. جریان کمک کردن به دیگران در سینما خیلی وجود دارد، تفاوت فیلم «امروز» با فیلم های دیگر در این است که کسی برای آدم خیر دست نمی زند، حتی امکان دارد کتک بخورد، خودش هم نمی گوید من خیلی قهرمانم و آدم منزه ای ام، او مجبور است پشت به دوربین گریه کند».

وی افزود: «نوع برخورد ما با قوانین، شریعت، دولت، حکومت، جامعه و جمعیت به خود ما برمی گردد. نگاه ما نسبت به کمک رسانی و الگو سازی طوری شده است که الان شاید شرایط طوری است که ما هیچ کاری نتوانیم برای هم بکنیم، همدردی کنیم تا این فشار در جامعه پراضطراب و پر استرس از ما رد بشود، بلکه این را هم می بینیم که با قضاوت دیگری روبه رو می شود، که فیلم خشتی بسازی و به عنوان اعتراض مطرح شود. شهروندی یعنی مددکاری، و این مددکاری بدون قضاوت کردن است، ولی ما فعلا شهروند، به معنی در شهر ساکن شدن هستیم».

## چرخه آسیب اعتیاد از مادر به فرزند می رسد

فاطمه دولتشاد، کارشناس مامایی و عضو تیم مادرانه در بخشی دیگر از این سمینار درباره چرخه زندگی این زنان گفت: «در شناسایی این افراد و کنکاشی مختصر در نحوه زندگی آنها، مسئله ای که کاملا واضح و مشخص به نظر می رسد این است که این فرزندان نیز سرگذشتی کاملا مشابه والدینشان را خواهند داشت و چرخه مادر معتاد به نوزاد معتاد می رسد و سپس کودک کار که به علت شرایط زندگی بسیار محتمل است که در همین سنین مصرف مواد را آغاز کند و با توجه به فرهنگ این قشر از افراد، در سنین پایین ازدواج می کند و در حالی که همچنان به مصرف مواد ادامه می دهد باردار می شود و نوزاد وابسته به مواد دیگری پا به دنیا می گذارد و این چرخه تکرار و تکرار می شود. در تمامی مراحل مختلف این چرخه، به دلیل شیوه و شرایط زندگی، آنها در معرض مشکلات عدیده اجتماعی چون فروش نوزاد و همچنین آسیب های جدی جسمانی و تعرضات جنسی هستند که این امر موجب ابتلا به بسیاری از بیماری های عفونی از جمله هپاتیت و ایدز و تسریع انتقال آن ها در میان این قشر می شود».

## خشونت خانگی و سوء رفتار در خانواده، از عوامل گرایش به مواد مخدر

گلاره مستشاری، کارشناس کاهش تقاضا در دفتر مقابله با جرم و مواد مخدر سازمان ملل (UNODC) نیز درباره مسئله جنسیت و بازنمایی آن در زمینه اعتیاد گفت: «در اکثر کشورهای جهان درصد زنانی که مواد غیرقانونی مصرف می کنند، از مردان بسیار کمتر است. منتهی زنها به خاطر مشکلاتی که دارند و به خاطر تفاوت بیولوژیک اجتماعی هم خودشان بیشتر از اعتیاد متاثر می شوند، و هم جامعه و خانواده را بیشتر متاثر می سازند. زنی که مصرف مواد را شروع می کند از یک سد بزرگ قانونی عبور می کند. زنی که از این مرز عبور کرده، زنی است که اکثر اوقات در خانواده اش مصرف مواد وجود داشته خانواده کارکردی نبوده است، خشونت خانگی وجود داشته است، در خانواده اش معمولا قربانی سوء رفتار و سوء استفاده جنسی بوده، مشکلات روانی در میان افرادی که مصرف مواد را شروع می کنند به نسبت جمعیت عمومی بسیار شایع تر است. بعد از اینکه زنان مصرف مواد را شروع کردند احتمال اینکه مورد آنگ و تبعیض قرار بگیرند خیلی بیشتر است».

## اعتیاد + بارداری = افزایش احتمال مرگ جنین

زهرا شمس مفرح، کارشناس ارشد مامایی، درباره تاثیرات موادمخدر بر روی جنین گفت: «موادمخدر در بدن زن باردار به راحتی می تواند از جفت عبور کند و در بدن جنین احتباس پیدا کند. زمانی که نوزاد متولد می شود، چون ارتباطش با منبع مواد مخدر یعنی جفت قطع شده است دچار علائم قطع مصرف مواد می شود. سندرم پرهیز نوزادی به علائم فیزیولوژیک و رفتاری گفته می شود که در این نوزادان به وجود می آید. این سندرم می تواند چندین سیستم مهم بدن نوزاد را درگیر کند از جمله سیستم عصبی، سیستم تنفسی و سیستم گوارشی. در ۵۰ تا ۹۵ درصد نوزادان متولد شده از مادران معتاد این سندرم دیده شده است، بنابراین شیوع بسیار بالایی دارد و اهمیت مدیریت این سندرم و شناخت آن را بیشتر آشکار می سازد».

وی نادیده گرفتن بی قراری، گریه های بسیار بلند، تندخویی، اختلال خواب، لرزش، انقباضات عضلانی، ناتوانی در شیر خوردن، علایم تشنج، هیپوکسمی مغزی، اسهال و استفراغ، تب و تعریق بدن و در نتیجه دهیدراتاسیون، علائم دیسترس تنفسی، افزایش تعداد تنفس در نوزادان را بسیار خطرناک دانست و گفت: «اگر مداخلات لازم به موقع انجام نگردد، حتی ممکن است منجر به قطع تنفس نوزاد و در نتیجه مرگ وی شود».

## خوزستان، کرمان، مازندران، بالاترین آمار زنان معتاد در کشور

در بحث آمار تعداد زنان معتاد و همچنین کمپ های ترک اعتیاد زنان در کشور نیز آمارهای مهم و تکان دهنده ای در این همایش مطرح شد. علی برزگر از اعضای جمعیت امام علی (ع) در بوشهر در این باره گفت: « ۹ درصد از معتادان کشور را زنان تشکیل می دهند. ۹ درصد از معتادان استان فارس زن هستند. در سالهای اخیر اعتیاد در بین زنان کرمانشاه از سه به هشت درصد رسیده است. شیشه پر مصرف ترین ماده مخدر در بین زنان اصفهان است. خوزستان، کرمان و مازندران بالاترین تعداد زنان معتاد را در کشور دارند.»

وی در ادامه به بررسی امکانات و وضعیت کمپ های مختص زنان و کاستی های موجود در این زمینه پرداخت و شرایط حاشیه های به وجود آمده در اطراف بوشهر، از جمله روستای دویره را از این جنبه بررسی نمود.

## موج سوم انتقال ویروس ایدز، از طریق روابط جنسی محافظت نشده در راه است

لیلا ارشد، مدیرعامل مرکز کاهش آسیب خانه خورشید، درباره تاثیر آزارهای جنسی بر گرایش به اعتیاد گفت: « مردان بیشتر توسط همجنسان و زنان از طریق غیرجنسشان سوءمصرف را شروع می کنند. دختران بیشتر از پسران در خانواده های سنتی تحت فشار هستند. کودک آزاری های تلخ جنسی، جسمی و کمبود های عاطفی در کودکی می تواند در بزرگسالی سبب گردد تا آنها راحتتر سوء مصرف مواد را تجربه کنند. بسیاری از کسانی که تجربه تن فروشی و سوء مصرف دارند اعلام می کنند که در کودکی مورد آزار جنسی قرار گرفته اند. آزار جنسی و تجاوزات جنسی علیه دختر بچه ها معمولاً توسط افراد نزدیک در خانواده ها انجام می شود. کودکان در خانواده هایی که با سوء مصرف پدر یا مادر و یا مواد فروش و مشکلات خانوادگی عمیق و پر تشنج بزرگ می شوند، کوله پشتی های سنگینی از ترس، خشم، اضطراب و تبعیض و بی توجهی را حمل می کنند.»

ارشد همچنین درباره رابطه میان تن فروشی و اعتیاد گفت: « دختری که در خانواده این خاطرات تلخ را دارد، به دلیل بی پولی، بی سوادی، نبود اوراق هویت، شناسنامه، کارت ملی، یارانه، نبود حمایت های اجتماعی، نداشتن شغل و پول، مصرف نا خواسته و نا آگاهانه مواد مخدر را شروع می کند. در مناطق حاشیه ای، زنان به بهای ارزانی تن فروشی می کنند تا بتوانند حداقل هایی را برای خود و کودکانشان فراهم کنند؛ مثل شیر خشک، میوه یا پول سیگار و حمام.»

وی درباره شیوع ایدز از طریق روابط جنسی کنترل نشده گفت: « ما در زمان و شرایطی هستیم که موج سوم انتقال ویروس ایدز از طریق رابطه جنسی محافظت نشده شیوع دارد. زنی کم سواد، بی پناه و بدون مهارت های لازم بین

فردی که شیشه مصرف می کند، قدرت چانه زنی را برای جلب توافق مشتری برای استفاده از کاندوم ندارد». وی در ادامه به ضرورت حمایت از زنانی که روابط صیغه ای دارند از جنبه های تامین اجتماعی و فراهم کردن امکانات کنترل موالید، برای مادرانی که شرایط نگهداری از نوزادشان را ندارند، اشاره کرد.

ارشد گفت: « در حال حاضر بیمارستان نمی پذیرد که نوزاد را در بیمارستان به بهزیستی تحویل دهد. مادر و کودک را مرخص می کند و دیگر امکان سپردن مقدر نمی شود. در حال حاضر سه زن ۴۵ تا ۵۵ ساله ای که در مرکز خورشید هستند، در نوجوانی در قلعه نو بودند، مادرشان روسپی بود و حالا آنها دختران نوجوانی دارند که همین مشکلات را تجربه می کنند، زور مواد و تن فروشی از بافتن شال و لیف و خیاطی و... بیشتر است.»

لیلی ارشد، مددکار اجتماعی، در پایان در زمینه هدفمند ساختن سیاست های رشد جمعیت گفت: « کودکی که از این روابط به دنیا می آید یا فروخته می شود، یا دست و پای کودک سالم را با میله های آهنی می بندند تا برای تمام عمر معلول شود. چون یک فرد معلول، برای جابجایی مواد، خرید و فروش، سرعت و تكدی محمل بسیار خوبی است. به محض بارداری زن یا به دنیا آمدن نوزاد، پیشنهاد خرید بچه را می دهند؛ از ۶۰ هزار تومان تا سه میلیون تومان. نباید گروه هدف در افزایش جمعیت این قشر آسیب دیده باشد.»

## به کدامین گناه؟

شارمین میمندی نژاد موسس جمعیت امام علی ضمن مطرح کردن پرسشی درباره علت گرایش یک مادر به مواد مخدر گفت: « آیا علتش فقط فقر است؟ گرسنگی است؟ تحقیر است؟ انسانیت در این جامعه گم شده است. مادری بوده که آن قدر تحقیر شده و آسیب دیده، به سمت مواد مخدر رفته و هنگامی که باردار می شود، حق این بچه ای که در شکمش است رعایت نمی کند. وقتی مادری، همین بچه را توی کارتن، توی کیسه های زباله به دنیا می آورد و به یک معتاد دیگر با قیمت بسیار ارزان، برای خماری و نشنگی می فروشد، ما عمق فاجعه را انگار درک نمی کنیم. این همان جمله ای بود که ۱۴۰۰ سال پیش خواب محمد (ص) را بر آشفته که گفت بای ذنب من قتلت؟ به کدامین گناه این کودک باید در این شرایط باشد؟! معنویت در چنین جامعه ای مرده است. ما نمی توانیم وقتی چنین پدیده ای داریم، سخن از چیز دیگری بگوییم، این اضمحلال معنای انسانیت است. هرکسی در سایه ی این قضیه قرار بگیرد، مضمحل است. ما کودکان نشئه به دنیا آمده ی این جامعه هستیم. ما در نشنگی به دنیا آمدیم، این بچه ها در خماری دارند به دنیا می آیند. ما نشئه ی اینیم که این هستیم، آنها خمار اینند که این هم نیستند. این بیداری باید در ما به وجود بیاید.»





## ضرورت مبرم وجود نهادهای خودانگیزته مردمی

محمد رضا درویش\*

روشن تر، این تلاش ها می باید پیرامون راهکارهایی با «اراده و مشارکت مستقیم مردم و کنترل خود آنها» متمرکز شود. وقتی تاریخ سده گذشته خود را ورق می زنیم، به نحوه عمل بسیاری از روشنفکران و خیل بیشماری از فعالان سیاسی برمی خوریم که در شکل، در شیوه، در مکانیزم و در برنامه عمل با هم متفاوت بوده، اما در جوهره رفتارها، بطور عام، همین ضعف مذکور (چشم داشت به «تغییرات از بالا» به شکل چهارچوبی) به روشنی مشاهده می شود. انباشت تجربه فعالین اجتماعی در پیش و پس از انقلاب، این امر مهم را در پیش روی ما قرار داده که از یک

دیربازی ست که گفتمان ها در جامعه ما، از ضعفی عمده و معضلی اساسی در رنجند. ضعفی که لااقل از دوران مشروطیت بدین سو که جامعه ما وارد مناسبات نوینی گشته از بنیه اصلی تغییر و تحولات اجتماعی کاسته و ناکامی های فراوانی را برای مردم ما رقم زده است. «انتظار برای اعمال تغییرات از بالا» خط مشی های سیاسی-اجتماعی را در جامعه ما تحت تأثیر خود قرار داده است. دغدغه تحولات زیربنایی اجتماعی بطور منطقی مبتنی بر تلاش هایی است که به «صورت مسئله اصلی» برای تغییرات موثر در بطن جامعه توجه می کند. به عبارتی

سو نمی توان تحولات کیفی در ساختارهای اجتماعی را در محدوده نهاد قدرت ارزیابی کرد. از سویی دیگر، توانمندی های اجتماعی، اعتبار و مشروعیت مناسبات اجتماعی را که متعلق به خود مردم هستند در ظرفیت هایی محدود در درون حکومت ها خلاصه کرد. به عبارتی، انتظارات واهی در تحولات کیفی اجتماع با دو نوع برداشت، کماکان متأثر از همان استراتژی های سنتی که بارها ناکارآمدی آنها تجربه شده، می باشد. برداشت نخست راه حل اساسی را از طریق چشم داشت به «تصمیمات و اراده رأس هرم ساختار قدرت» انگاشته و نگاه دوم، «رویکردهای سیاسی» را راهکار اصلی می پندارد. کوله باری انبوه از تجارب گذشته، به روشنی نشان می دهد که تحرکات فرادستی با هزینه های هنگفت، توانایی های جامعه را به هدر داده، تلاش ها را به محاق برده و ثمری در رفع محرومیت های اقشار تهی دست جامعه ما به بار نخواهد آورد.

برای تغییر و تحولات اجتماعی، شکل گیری نهادهای خودانگیخته مردمی به مثابه ایجاد زمینه های ممکن و تقویت زیرساخت مناسباتی جامعه مدنی است. توانائی های اقشار مختلف مردمی را می بایست پر بها داد و با تکیه بر آنها نهادهای گوناگونی را به منظور استحکام و قوام گرفتن این مناسبات در جامعه معماری کرد. در واقع شکل گیری و گسترش نهادهای خودانگیخته و دلسوز مردمی، امر «تکثیر مسئولیت» در تار و پود جامعه است.

از این رو، ورود به گفتمان روشنفکری، ایجاد زمینه های ذهنی و تبیین مفاهیم تئوریک و تلاش به منظور گسترش بسترهای مساعد برای شکل گیری ارگانها و نهادهای مستقل و خودانگیخته در وسعتی فراگیر در جامعه بسیار حائز اهمیت است. این دینامیزی اجتماعی است که با ایجاد زمینه های فرهنگی و شکل دهی ذهنیت اجتماعی، پس از طی نمودن مراحل پختگی این ساختار فکری، زمینه ها و بسترهای مساعد رشد اجتماعی فراهم آمده و به تدریج این ذهنیت، جامعه عینیت به تن می پوشد. از سوئی، هیچ پدیده ی اجتماعی نیست که فاقد پیش زمینه های فکری و فرهنگی باشد.

جمعیت دانشجویی مردمی امام علی (ع) به مثابه یک نهاد مستقل مردمی با چنین ارزیابی و رویکردی هم در عرصه عمل با راهکارهای عینی و هم در حیطه تئوریک با تعمیق و گسترش آگاهی های اجتماعی، تلاش های خود را در روندی استراتژیک دنبال می کند. جمعیت نگاهش به بالا نیست؛ به مناسبات قدرت نیست؛ اساسا از آن تبار نیست؛ چشم ناظری ست در میان جامعه ای بی رحم؛ دغدغه اش همنشینی با بیغوله نشینانی در لب خط شوش، در خاک سفید تهران پارس، در دروازه غار، در دره فرحزاد، در شهناز بندرعباس، در شهرک پدر کرمان، در ملک آباد کرج و در هر آن کجا که نگون بختی بر زیست ساکنینش آوار شده است. جامعه ما سخت تشنه و نیازمند نهادهائی مدنی و اجتماعی ست

که در شرایط دشوار باید شکل گیرد، آستین بالا زده و بار سنگین بر زمین مانده ای را بر دوش کشند. جمعیت یکی از همین نهادهاست که توانسته با بضاعت دانشجویی و مبتنی بر مردم، ۲۰ انسان را که در کودکی دچار بزه کاری شده، از طناب دار برهاند. خانواده های قاتل و مقتول را آشتی داده، در کنار هم نشانند. قربانیان را پس از رهایی تحت پوشش قرار داده تا شخصیت انسانی خود را بازیافته و بتوانند در جامعه نیز نقشی مفید برعهده گیرند. گرچه شوربختانه در مواردی هم به علت دلایل معین که از دست جمعیت خارج بوده نتوانسته علی رغم صرف زمان بسیار و بسیج نیروهای فعال خود به هدف رهایی برسد.

این نهاد مستقل مدنی ۳۰۰۰ هزار کودک دردمند و ستمدیده را در خانه های ایرانی تحت پوشش قرار داده و به تحصیل و درمان و یا پاک کردن بخش معتادان آنها همت گمارده است. با آئین هایی همچون «شام عیاران» در شام غریبان امام حسین (ع) در مرکز محله های معضل خیز و در میان انبوهی مواد فروش و قربانیان اعتیاد، خطر به جان خرید و حرکت های دسته جمعی نمادین، معتادانی را از منجلاب و تباهی بیرون کشیده، راهی کمپ های ترک اعتیاد کرده و خانواده و کودکان شان را در مدت ترک اعتیاد تحت پوشش قرار داده است.

خط مشی و نحوه عمل اجتماعی جمعیت «نگاه به بالا» و امید بستن به «تغییرات از جانب نهاد قدرت» نیست چرا که از تبار قدرت نبوده و نمی خواهد باشد. مطالبات معین اجتماعی حقی مدنی و قانونی ست از هر آنکه بر کرسی قدرت نشسته است. جمعیت به جد بر این نکته مهم واقف است و با در نظر گرفتن شرایط عینی و ذهنی جامعه ما و درک صحیح روانشناسی و مناسبات فرهنگی مردم ما، راهکارها و برنامه هائی را همخوان و هماهنگ با ظرفیت جامعه در وسعتی گسترده و فراگیر برگزیده است. مسئله فرا روی جمعیت تنها دست گیری از کودکان کار، کودکان معتاد، کودکان قربانی بزهکاری در کنار طناب دار و زنان سرپرست بدون تکیه گاه، کارتن خواب ها و نمونه هائی از این قبیل نیست بلکه هدف اساسی و استراتژیک جمعیت، پیشگیری از اعتیاد، پیشگیری از قربانی شدن کودکان و زنان در جهنم خشونت، تباهی و جنایت است. در همین راستا سمینارهای گوناگون، بررسی آماری، شفافیت سازی و ارائه راه حل و یا راه کار را در همین راستا در برنامه های خود گنجانده است. اگر چنین اهدافی با راه حل ها و راهکارهای عینی در شاکله نهادهای خودانگیخته مردمی گسترش یافته و جنبه نهادینه به خود گیرد شاید بتوان به طلیعه تحولاتی کیفی در جامعه ما امیدوار بود.

\* محقق و اندیشمند دینی

# من در حاشیه ام یا تو؟

زهرا امیر

میخکوب میشوم، میخ میشوم، درد میکشم، آن مرد معتاد را میبینم که وسط بلوار ایستاده خمار خمار است، کیسه سیاه ضایعاتش را از روی دوش گذاشته روی زمین سیگارش گوشه لبش، زانوهایش نا ندارد صاف بماند خم شده و شکسته، با آن صورت چروکیده و تکیده افیونی همانطور با حالت نشئه با همان سیگار روی لبش ایستاده رو به حرم امام رضا سلام میدهد، حتی نا ندارد خم شود! سلام میدهد... لخ لخ کنان برمیگردد... بچه ها با کاغذ برای خودشان قایق ساخته اند رودش کجاست؟ جوی فاضلاب وسط کوچه! قایق هرکی زودتر رسید ته جوب! دود میشوم، سوت میشوم... بی شک من در حاشیه ام... دروغ بود! دروغی بزرگ، آنچه که به نام زندگی به من داده اند... زندگی اینجاست، درست وقتی که دختر هشت ساله بلوچ با موهای شرابی و چشمهای عسلی مرا که میبیند بسته های شیشه اش را زیر روسری گلدارش مخفی میکنند... زندگی اینجاست، وقتی که پسر ۹ ساله از ۵ صبح تا ۵ عصر توی مزارع پیاز و سیب زمینی جمع میکند! دروغ بود... فریبی بزرگ... کوچولو! دستم را بگیر! مرا از جهنم این جنون کسالت بار به بهشت روشن و آرام آغوشت کمی میهمان کن...

تعریف زندگی هر چه باشد، با تمام متعلقاتش، کم و زیاد هایش غم ها و شادی هایش آنجور که من تعریفش کنم میتواند تمام هستی ام را شکل و شمایل دهد... حالا مدتهاست که دارم فکر میکنم به راستی من در حاشیه ام یا تو؟ سهم من از تمام عاریه ها و سهم تو از تمام حقیقت های جهان... من در حاشیه تمام خوشبختی ها و سرخوشی ها زیسته ام و تو در متن زندگی در متن واقعیت این جهان به زیبایی و به تمام جای گرفته ای... در آن کوچه های تنگ و پر از گل و لای، در انبوه آن همه دود، آن همه تنهایی، من هر وقت در این کوچه ها قدم زدم احساس کردم که هیچم... احساس کردم که نیستم، واقعیت ندارم، حقیقت ندارم! بس که حقیقت وجود تو قدرتمند و غنی است... و تنها زمانی هست میشوم که تو می ایستی، اسمت را به من میگویی، لبخند میزنی و اجازه میدهی با تو حرف بزنم... در آن کوچه های تنگ گل آلود دود گرفته، در آن ته دنیایی که فرسنگ ها از زرق و برق های فریبنده و افسون مضحک زنده مانی ها فاصله دارد، من از حاشیه بیرون کشیده میشوم، سر میخورم روی دود، میچرخم توی تناقض، می پاشم از هم توی چشمهای تو، روی گنبد طلایی





آشنایی با تعاریف مهاجر، پناهنده و آواره



## پناهنده

پناهنده به مفهوم حقوقی آن کسی است که تعریف آن در ماده ۱ کنوانسیون ۱۹۵۱ مربوط به وضع پناهندگان داده شده است و مشخصه آن، طوریکه در فوق نیز ذکر شد، وجود ترس موجه از آزار است به دلایل نژاد، قومیت، مذهب، وابستگی به گروه اجتماعی خاص و یا داشتن عقیده سیاسی در کشور خویش که در خارج از کشورش (یا کشور محل اقامت دایمی اش) قرار دارد و نمیتواند یا نخواهد خود را بنابر دلایل فوق در زیر چتر حمایت دولت اش (یا کشور محل اقامت دایمی اش) قرار دهد.

## مهاجر

مفهوم «پناهنده» و مفهوم «مهاجر» نیز یکی نیستند. مهاجر کسی است که از یک کشور به کشور دیگر نقل مکان میکند که دلیل اصلی اش محدودیت و یا نبود شرایط دلخواه رشد اقتصادی و اجتماعی است، کسی که به خاطر پیدا کردن کار به کشور دیگر میرود، پناهنده نبوده بلکه مهاجر کارگر است اما این گونه مهاجرت به آن کشورها برای مردمان کشورهای فقیر میسر نیست. زیرا کشورهای غنی دروازه های کشور خویش را به روی مهاجران کشورهای فقیر بسته اند. تقریباً راهی قانونی برای رسیدن به کشورهای توانگر غربی برای کارجویان کشورهای نادر وجود ندارد.

## پناهجو

پناهجو فرد خارجی است که در جستجوی حمایت بین المللی است. یعنی کسی که در کشور خارجی درخواست پناهندگی داده است اما هنوز به دریافت حق اقامت پناهندگی نایل نشده است. تا مدامی که فرد متقاضی پناهندگی در برابر درخواست پناهندگی اش از مقامهای ذیصلاح، پاسخ مثبت نگرفته است و پروسه پناهندگی اش نیز پایان نیافته است آن فرد را میتوان پناهجو گفت.

## مسائل آوارگان، پناهندگان و پناهجویان

گرچه گروههای فوق مسائل متفاوتی دارند، اما اغلب با یک بحران دست به گریبانند. در بسیاری از کشورها، اتباع بیگانه، شهروند درجه دو محسوب می شوند. این افراد معمولاً از تمام حقوقی که شهروندان آن کشور برخوردارند، بهره مند نیستند و به ویژه گروه آوارگان و پناهجویان، در بسیاری از نقاط جهان، از حقوق ابتدایی بشر نیز بی بهره اند. برای مثال کودکانی که چشم باز کرده و زندگی خود را در چادر یا اردوگاه یافته اند، یا دریافته اند که در کشور مقصد، حتی هویت قانونی و مورد پذیرش ندارند، حتی از حقی مانند درس خواندن نیز بی بهره اند و بسیاری از آنها راهی بازار کار می شوند.

مفهوم حقوقی پناهنده نه آن است که ما در گفتگوهای روزانه مردم و زبان رسانه میشنویم. آنان هر انسان بیجاشده و گریخته از خانه و کاشانه اش را پناهنده می شمارند. حال آنکه مفهوم پناهنده در اسناد بین المللی شامل هر گریزی و بیجاشدنی نمیشود. علت کاربرد نادقیق کلمه پناهنده از سوی رسانه و گفتگوی مردم این است که امروز علل گریز مردم از مرز و بوم شان متنوع شده است. آزار یا پیگرد که مشخصه پناهندگی است، دیگر علت اصلی گریز مردم نیست، بلکه علت های دیگر، بیشتر از آن، موجب این امر می شوند، مانند جنگ های داخلی یا کشمکش های بین المللی، کشمکش های قومی، حوادث طبیعی همچون زمین لرزه، سیل، توفان و مانند اینها، خشکسالی و یا فرمان زامداران به کوچانیدن اجباری و غیره.

عموماً به هر کسی که مجبور به ترک خانه اش شده است، صرف نظر از علت و انگیزه آن، واژه عام پناهنده، اطلاق می گردد.

اما گاهی، واژه های دیگری نیز استفاده می شود که مهمترین آنان، آواره، بیگانه یا خارجی، پناهنده، پناهنده حقیقی، پناهنده حقوقی، مهاجر، مهاجر اقتصادی، مهاجر سیاسی، بیجاشدگان داخلی، بیجاشدگان خارجی و غیره است.

## آواره

کلمه آواره یک نام جمعی و همه گیر است که میتوان در رابطه به هر فردی بکار برد که بنا بر هر علتی که باشد، مجبور گردیده است خانه و محل زندگی اش را ترک کند و در وضعیت بی خانمانی و در بدری کامل بسر می برد. علت های که باعث اجبار فرد به ترک خانه و کاشانه می شوند، همانگونه که در بالا گفتیم، میتوانند اینها باشند: آزار و نقض حقوق بشر، کشمکش های قومی یا بین المللی، حوادث طبیعی همچون خشکسالی، زلزله، سیل، توفان و مانند اینها، و فقر و تهی دستی و غیره.

واژه آواره، به زبان فارسی مفهومی گسترده دارد که میتواند به زبان عام و غیر تخصصی، افاده کننده مفهومی هایی چون مهاجر، پناهنده، پناهجو و بیجاشده هم باشد. یعنی اگر ما برای افاده پدیده های یاد شده یک کلمه را باید برگزینیم، آن کلمه، کلمه آواره است.

## بیگانه یا خارجی

مفهوم بیگانه یا خارجی در بیشترین موردها ساده است. مراد از «بیگانه» به مفهوم حقوقی آن کسی است که تابعیت کشور میزبان را نداشته باشد. چنین کسی یا شهروند یک کشور دیگر غیر از کشور میزبان است یا هم فرد بی تابعیت و یا بی کشور است که تابعیت یا شهروندی هیچ دولتی را ندارد.

چون پناهنده تابعیت کشور میزبان را ندارد، او نیز یک فرد بیگانه یا خارجی است. اما حقوق پناهندگان و حقوق بیگانگان همانگونه که اشاره شد، در بعضی موردها از همدیگر فرق دارند.

# نگاهی دیگر به آوارگی انسانها

زهرا رحیمی

چه تفاوت‌هایی دارند، بماند، اما همه ما که نام انسان بر خود نهاده ایم، در چند چیز مشترکیم.

اول: آوارگی انسان

در باور اغلب مذاهب آسمانی انسانها در این دنیا آواره اند. اهالی سرای باقی که در دنیای فانی آواره اند یا به قول افلاطون، اهالی جهان مثل، آواره در جهان سایه یا مجاز. آنچه دنیا را تا حد عطسه بز و لنگه کفش پاره وسط بیابان، بی قدر می نماید. در باورهای دیگر نیز آوارگی انسان اصلی غیر قابل انکار است، در باور بودایی، روح انسان آواره است در میان جسم‌ها و جسدها تا نهایت و مقصد خود را باز یابد. این تفکر به ادیان منحصر نیست. به نظر می رسد که هر انسانی با هر نوع تفکری وقتی در ماهیت این زندگی عمیق می شود، آن را قابل اعتماد نمی یابد. در بسیاری از باورهای خارج از تعاریف ادیان نیز انسان موجودی است سرگردان میان میل به زندگی و جاودانگی و حقیقتی به نام مرگ که همه رویاهایش را نقش بر آب می کند. درد بودن، از سرگردان بودن و آوارگی بر روی این کره خاکی، دیدگاه‌های اگزیستانسیالیستی نیز به نوعی شکوه کرده اند یعنی با وجود اصالت داشتن وجود و هستی، بار سنگین مسئولیت در مقابل محتوای زندگی انقدر سنگین و بهت انگیز است که این افراد را از پرداختن به روزمرگی های دنیا باز داشته و در تفکری عمیق فرو می برد. مفهومی که چون "افسانه سیزیف" برای انسان عصیان گر در برابر خدایان نیز عاقبتی جز یک تکرار پوچ و سخت را رقم نمی زند. در جایی ذکر گردیده بود که آوارگی وضعیت آنتولوژیک (هستی شناسانه) است نه تجربه ای در دل محیطی جغرافیایی، ترس از جدایی از سرزمین مادری را در دل ما زنده نمی کند، بلکه ترسی را در دل ما شکل می دهد که خود بر آن آگاهیم. ترس از مرگ و کوچ به دنیای دیگر.

از وقتی چشم باز کرده ایم، خود را در یک نقطه از کره خاکی، یافته ایم. اغلب ما چشم باز کرده و دنیا را به پدر و مادر خود شناخته ایم. برخی نیز چشم گشوده و خود را در پرورشگاه، یا نزد کسانی به جز والدینشان یافته اند. ما هیچ یک در این امر دخالت نداشته ایم که تولدمان کجا باشد. گویا پیش فرض طبیعت این است که مادر، کجا است در هر کجا که باشد و مادر زمین در هر کجا فرزندش را به آغوش خواهد کشید و او را در آغوش خود، با منابع سرشاری که به اندازه همه تدارک دیده است، پرورش خواهد داد. فارغ از این که فرزندان مادر، بر روی زمین خط کشیده اند و آن را با سیم خاردار جدا کرده اند و نام کشورها بر آن نهاده اند و این مرزها و سیم خاردارها گویای این هستند که ما با هم فرق داریم. زبانمان، خطنمان، فرهنگمان، نژادمان، رنگ پوستمان و بسیاری از چیزها یمان با هم فرق دارند. بسیاری از ما انسانها بر این تفاوتها می بالیم و حتی برخی از محصورین درون یک سیم خاردار، خود را بالاتر از سایر ملتها و به نوعی نژاد برتر می دانند و این امر به دلیل گفتمانهای حقوق بشری، گرچه شاید در گفتارها کمتر به گوش رسد، اما از تابلوهای رفتاری بسیاری از اقوام این کره بیرون می تراود که گویای این است که در پس مغز و ناخودآگاه خود، هنوز خویشتن را تافته ای جدا تافته می پندارند. حرفهایی که متاسفانه در داخل گربه خوش خط و خال سرزمین پارس هم کم به گوش نمی رسد.

بیشتر ما سعی داریم در زندگی، به نوعی سر خود را با امور سبک و پیش پا افتاده گرم کنیم. شاید بسیاری از ابزارها و کلافهایی که به دور خود تنیده ایم برای فراموشی سوالات مهمی است که دنیا را در چشم ما سبک می کنند و سعی می کنیم تا با آویختن آویزه های بیشتر آن را سنگین تر کنیم و به رویمان نیاوریم که می دانیم. آنچه که دارد طی می شود تا چه اندازه بغرنج و مبهم است. این که انسانها





# بهترین حس دنیا

سبا دقیق افکار، معلم نقاشی و هنرهای تجسمی در خانه ایرانی سعدیه شیراز

به بھونہ ی دستشویی اجازه گرفت کہ برہ بیرون. بعد از اون جلسہ یہ برنامہ ی خاص بر اش گذاشتیم و آروم آروم با تقویت انگشتاش، نہ تنها مداد دست گرفتن بر اش سادہ تر شد، بلکہ حتی تونست بدون کمک نقاشیشو رنگ کنہ و با خلاقیت خودش برای نمایشگاہ، نقاشی ہم بکشہ. و البتہ لازم بہ ذکر نیست کہ شیطنتای خاص خودش همچنان بہ قوت خودش باقی بود.

خلاصہ اینکہ دہ جلسہ گذشت. یک ہفتہ کہ قرار بود کلاس نقاشیمن استثنائاً لغو بشہ، نصیر با ناراحتی و نگرانی بہ سرپرست خانہ ایرانی گفتہ بود میشہ کلاس نقاشی باشہ؟ میشہ من ہمیش برم کلاس نقاشی؟ تا کی کلاس نیست؟

و این یعنی در رفتن خستگی، یعنی عشق، یعنی بہترین حس دنیا... این چہ ہا بہ زندگی آدم معنا میدن، معنایی اصیل و حقیقی.

جلسہ اول کلاس بود و نصیر یہ جا بند نمیشد. البتہ این خصوصیتش ہنوزم پابرجاست، ولی جلسہ های اول، بچہ ہا با توجہ بہ رودر بایستی ای کہ دارند، عموماً آروم ترند. اما نصیر انگار صد سالہ کہ میشناستمون. یک ثانیہ زیر میز بود و در یک چشم بہ ہم زدن میدیدیش کہ رفتہ روی میز ایستادہ...

وقتی بالاخرہ موفق شدم یک جا ثابت نگھش دارم و کاغذ و مداد رنگی ہا رو بدم دستش، نتیجہ بہ حدی اشک آور بود کہ حس کردم تمام وجودم یخ زدہ... نصیر ہشت سالہ نمیتونست مداد رو تو دستش نگہ دارہ! در واقع اون روز اولین باری بود کہ مداد توی دستش میگرفت. یکمی اطفاش رو نگاہ کرد و وقتی متوجہ شد کہ نگاہ کسی بہش نیست سعی کرد از حرکات بچہ ہا الگو برداری کنہ، اما مداد مدام از دستش ول میشد و بعد از مدتی ہم پسر شیطونمون اونقدر بی علاقہ و خستہ شد کہ سہ بار



# مرا به عشق بسپارید...<sup>۱</sup>

جمعیت از نگاه یکی از اعضای جدید

آذر امامی \*

در آن نظرات هیوم (فیلسوف طبیعت‌گرا) بیان شده، و شرح آن اینچنین است: «او از محرمیتی که در عشق میان دوستان، خویشاوندان، والدین و فرزندان می‌توان یافت، و از نیاز ما به چنان محرمیتی، توصیف درخشانی به دست می‌دهد. او می‌گوید که ذهن انسان در کنار فرد محرمی که محبوب و مورد اعتماد است «گویی از خوابی بیدار می‌شود: با هر پیوند تازه‌ای که برقرار می‌شود، خونی جریان پیدا می‌کند، دل نشاط می‌یابد، و سرپای انسان نیرویی به دست می‌آورد که در تنهایی و سکوت وی دست یافتنی نیست». او می‌گوید که ما در حضور «موجودی که ذهنیتش را با ما شریک می‌شود، ما را محرم‌ترین احساسات و عواطفش می‌کند، و به ما اجازه می‌دهد که از ورای چیزهایی که می‌سازد تمام عواطفی را ببینیم که وجودش می‌گذرد»<sup>۳</sup> احساس لذت و رضایت می‌کنیم.» گرچه در این جا این لذت همراه همیشگی درد و رنج شده است.

اینجا جایی است که رنج دوباره زیستن با دیگری را همیشه و همیشه با عشق تکرار می‌کنم، کاری که برای من سخت‌ترین کار ممکن است، تا زمانی که هستم. اینجا تجربه‌ی امر مقدس را به من می‌دهد، کسی که در سلوک عاشقانه‌اش خدا را همین نگاه کودکان لب خط می‌داند.

...

من برای «صلح» سخن «سفید» را شنیدم...

به درون نور خزیدم و ابر را بر خود کشیدم

...

\* از معلمان جدید خانه ایرانی لب خط

۱ برگرفته از عنوان مجموعه شعر شیرکوبی کس، انتشارات افراز

۲ برگرفته از مجموعه شعر شیرکوبی کس، انتشارات افراز

۳ برگرفته از مجموعه مقالاتی درباره‌ی عشق، ترجمه‌ی آرش نراقی، نشر نی

«پیامی که از آفتاب و آذرخش و

از مرگ شتابان تر است...

نه شعر است و نه نثر است...

از سخن‌های کودکانه نیز ساده تر است.»<sup>۲</sup>

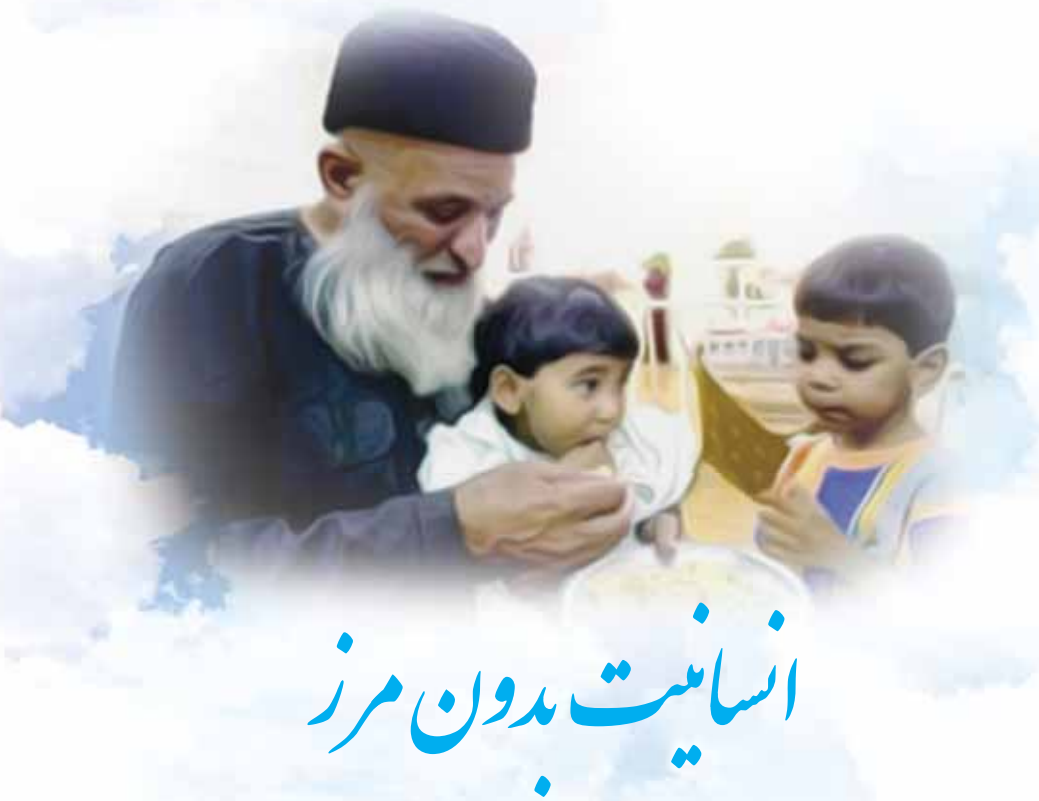
مدام بر سر این اندیشه می‌کنم که چرا به اینجا می‌آیم، یا بهتر بگویم بدنبال یافتن پاسخی برای رفتن خودم و کسانی ام که به اینجا قدم می‌گذارند و نه مدتی کوتاه بلکه مدت‌های دراز، به درازای سالهایی که گاه بیش از یک دهه است ماندگار شده‌اند؛ برخی به بودش دل می‌سپاریم و برخی می‌رویم و رهایش می‌کنیم در میانه یا که شاید در آغاز! و اگر به پیش‌تر بازگردیم شاید هیچ‌گاه پای در ورطه‌اش نگذاریم! از سویی به این می‌اندیشم که من و همه کسانی که در این مکان بزرگوار گرد هم آمده ایم شباهت‌چندانی نداریم جز اینکه همه آدم هستیم و شاید همه با گناهی در درون و البته عشقی هم در کنارش. می‌خواهم از گناه بگذرم و به عشقی نگاه کنم که مدت‌هاست اندیشیدن درباره‌اش کار من شده است، اندیشه کرده‌ام و می‌کنم که چیست؟ واقعاً چیست این چیز که می‌خواهم خودم و همه را صاحبش بدانم، می‌خواهم خودم و دیگری را به آن مربوط بدانم، گویی که حلقه پیوند من و دیگری همین خود او شده است.

و گویی همین جاست که هستی این عشق بر من و دیگری نمودار شده است، انگار که واقعاً ما به هم مربوطیم.

عشقی که از جنس همدلی است و البته که این را با همدردی منافات هست، همدلی که از جنس دگر خواهی است و در نگاهم همین جاست که می‌توان گفت آدم می‌تواند در عین خودخواهی‌اش دگر خواهی کند و تادل عشق هم پیش برود! و این خودخواهی عین عشق شود! چرا که می‌شود تنها رنج خود را ندید و رنج دیگری را هم دید، می‌شود هر دو را باهم دید و شاید اصلاً بتوان یکی دید، چرا که رنج حقیقی ما هستی است و باید که از رنج این هستی، آموخت.

همین جا می‌خواهم به بیانی از عشق که تا حدی همسو و همدل با دغدغه‌هایم است اشاره کنم، نوشته‌ای به نام «عشق مخاطره آمیز، نوشته «انت بایر»، مقاله‌ای که





# انسانیت بدون مرز

نیلوفر رحیمی

خدمات بیمارستانی: شامل خدمات رایگان مشاوره، خدمات آزمایشگاهی، مرکز اطلاع رسانی دیابت، مرکز تعلیم و پرورش پرستار، خدمات واکسیناسیون.

## خدمات کودکان:

گهواره های خاصی برای کودکان تعبیه شده که در سطح شهر پخش می شود تا بچه های رها شده در آن گذاشته شوند تا در پرورشگاه ایدھی از آنها نگهداری شود و همچنین بسیاری از این کودکان به فرزند خواندگی خانواده های متمول در می آیند. شعار گهواره ی ایدھی این بود: هرگز بچه هایتن را در زباله دانی نیندازید کشتن کودکان را متوقف کنید و آنها را در گهواره ی ایدھی بگذارید.

## خانه های رفاه:

این خانه ها در شهرهای بزرگ وجود دارد که کمک های داوطلبانه مردم مثل مواد غذایی، دارو و... دریافت می کند. و مجهز به تخت، پتو، شیر خشک و... است که در مواقع بحرانی مثل سیل آتش سوزی و نا امنی شهر (جنگ و...) استفاده می شوند. تخمین زده میشود ۹۰٪ مردم پاکستان تحت پوشش نهاد ایدھی قرار دارند. چون این مرکز خدمات زیادی را مستقیم و غیر مستقیم به جامعه پاکستان میدهد.

عبدالستار ایدھی در سال ۱۹۲۸ در یک روستای کوچک به نام گجرات هند به دنیا آمد، وقتی که ۱۱ ساله بود مادرش فلج شد و از نظر روحی و ذهنی دچار مشکل شد. عبدالستار خودش را وقف نگهداری و رفع نیازهای مادرش کرد. وقتی ۱۹ ساله بود مادرش فوت کرد و این تجربه ی شخصی، او را به این فکر وا داشت که برای کسانی که مثل مادرش درد و رنج می کشیدند و هیچ کسی را نداشته اند که از آنها نگهداری و مراقبت کنند کاری انجام دهد. و این کاری بود که حتما باید به انجام میرسانید.

با وجود سن کمی که داشت شخصا احساس مسئولیت می کرد که باید خدماتی ارائه دهد که باعث کاهش درد و رنج مردم شود.

خدماتی که عبدالستار ایدھی و همسرش ارائه داده اند به این شرح است:

## آمبولانس فقرا:

خدمات آمبولانسی ایدھی از یک ماشین کوچک دست دوم شروع شد که با آن افراد بیمار و فوت شده را جابجا می کردند تا به امروز که بزرگترین سیستم خدمات دهی آمبولانس داوطلبانه در جهان است.



## پناهگاه حیوانات:

جاده ای فوت شده اند و یا کسانی که به قتل رسیده اند و همچنین افرادی که توانایی مالی برگزار کردن مراسم کفن و دفن را ندارند. تابوت ها برای این افراد به صورت رایگان آماده شده است. همچنین نهاد ایده‌ی دارای رکورد به خاک سپردن بیشترین جسد رها شده و ناشناس است.

ساخت پناهگاهی برای حیوانات که مورد آزار و اذیت مردم و صاحبانشان قرار می‌گیرند (حیوانات زخمی پیر و از کار افتاده) که شامل حیواناتی چون میمون، آهو، قاطر، گریه، طاووس و پرند ه‌های دیگر می‌شود. این پناهگاه مجهز به پزشک های متخصص است و این مجموعه تا سطح ایجاد باغ وحش پیش رفته است.

## جمالتی تاثیر گذار از ایده‌ی:

پدرم به من گفت: انسانهای درستکار باید دست از کمک گرفتن از بقیه بکشند و دست به دست هم دهند و با هم همکاری کنند. من این سخن پدرم را روی قلبم حک کردم.

## آشپزخانه ایده‌ی:

آشپزخانه ایده‌ی غذای مورد نیاز افراد ساکن در نهاد را که شامل سالخوردگان، زنان و برخی کودکان که شرایط ویژه ای دارند فراهم می‌کنند. این آشپزخانه امکان تهیه غذای دلخواه آن ها را دارد. کیفیت غذاهای این آشپزخانه نسبت به غذاهای ارائه شده در جاهای دیگر و هتل ها که نسبتا کثیف و تقلبی هست بسیار بهتر است.

من اصول ۵ گانه اسلام را ۵ گانه تصور نکردم و ۶ تا میدانم و آن آخری بشر دوستی است.

اگر تمامی عقاید موجود در ذات ادیان را بررسی کنیم می‌بینیم که بشر دوستی در تمامی آنها مشهود است. تمامی دین ها به سمت یک هدف در حال حرکت هستند و آن بشر دوستی است و همه ی کتب مقدس حاوی این مطلب مهم هستند.

من با ایستادن در خیابانها و با جمع کردن پول برای خیریه ام قصد گدایی نداشتم بلکه میخواستم آنها بیاموزند که بخشنده باشند. پول کمی بود اما برایم ارزشمند بود. پس این خفت را قبول می‌کردم.

من پلاکاردی تهیه کردم و روی آن نوشتم «چه آنهایی که کار خوب می‌کنند چه آنهایی که نمی‌کنند همه مورد احترام من هستند.»

اگر هرکس یک بی‌خانمان پیدا کند و او را به مراکز ما بیاورد وظیفه اش را انجام داده است. نه نژادی نه دینی فقط انسانیت

## ایده‌ی از نگاه پدر و همسر:

ایده‌ی در ۱۵ سالگی در سال ۱۹۴۸ استقلال خودش را یافت. و جز ۸ نفر از اعضای اصلی اولین نهاد خیریه در پاکستان شد. وقتی اعضای این هیئت از پدر ایده‌ی سوال کردند شما چه چیزی به عنوان همکاری با نهاد خیریه می‌دهید؟! ... او به من اشاره ای کرد و جواب داد: من چیزی بسیار ارزشمندتر از هر کار یا پولی به شما داده ام!!! پدرم صمیمانه و با جدیت خاصی گفت: من تمام بشر دوستی و انسانیت را به شما هدیه میدهم؛ به پسر من نگاه کنید!!!

بلقیس همسر عبدالستار ایده‌ی می‌گوید: «همسر من با اینکه در جیب هایش پولی نداشت، اما رویای های بزرگی را در سر می‌پروراند. مردم همیشه می‌گفتند که او بسیار بخشنده و دست و دل باز است.»

## خانه ها و یتیم خانه های ایده‌ی:

بنیاد ایده‌ی در سراسر پاکستان و در شهرهای مختلف مثل (کراچی و اسلام آباد و...) ۱۸ یتیم خانه را اداره می‌کند که در آنها ۸۵۰۰ نفر زندگی می‌کنند که شامل افرادی مثل دخترها و پسرهای جوان و همچنین زنان و مردان پیر و همچنین دختر بچه ها و پسرهای یتیم و بی‌خانمان و زنانی که مورد آزار و اذیت و یا خشونت خانوادگی قرار گرفته اند.

## خدمات تحصیلی:

دانش آموزان زیادی در استان Sindh مشغول به تحصیل هستند که شامل موارد زیر می‌شود: در مدارس کاراچی از کلاس پنجم تا مدارج علمی دانشگاه را شامل می‌شود. همچنین در خوابگاه مدارس ابتدایی که از سال ۲۰۰۲ بازگشایی شدند بچه ها را از شیرخوارگی تا کلاس پنجم تحت آموزش قرار می‌دهند. در شهر Mirpus Khaas مدرسه‌ی متوسطه بالقیس ایده‌ی هست که ۵۱۱ دانش آموز مشغول به تحصیل هستند. این مدرسه در اداره آموزشی و سواد آموزی Sindh ثبت شده است.

## خدمات کفن و دفن:

نهاد ایده‌ی بزرگترین شبکه‌ی دفن افراد فوت شده و یا اجساد رها شده در پاکستان است. برای این منظور مقبره هایی در شهرهای مختلفی مثل کاراچی و... از قبل آماده شده اند.

آقای ایده‌ی دارای رکورد غسل دادن بیشترین افراد فوت شده است. یعنی با دست های خودش تنها ۵۸۰۰۰ بدن را غسل داده است و تمام تدارکات لازم را را برای مراسم کفن و دفن آن ها انجام داده است. شهرهای بزرگ پاکستان با نهاد ایده‌ی در مهیا کردن کفن و دفن اجساد که هویت آن ها ناشناس است همکاری می‌کنند. مثل افرادی که در تصادفات



## NGO ها چرا شکل گرفتند و چه انواعی دارند؟

زهرا کهرام

سازمان‌های بین‌المللی از قبیل سازمان تجارت جهانی بیش از حد بر منافع موسسات مالی بزرگ متمرکز بودند. برای متعادل کردن این روند، سازمانهای غیردولتی با تاکید بر مسائل بشردوستانه و کمک به توسعه پایدار تاسیس شدند. این سازمان‌ها که در ایران به نام سازمان مردم‌نهاد یا سَمَن شناخته می‌شوند، در دنیا به عنوان بخشی از مجموعه روابط بین‌الملل پذیرفته شده‌اند. علت دیگر اهمیت یافتن سمن‌ها این بود که با پیچیده شدن روابط در دوران مدرنیته دولت‌ها برای تداوم حیات سیاسی خود و همچنین دریافت مقبولیت میان مردم نمی‌توانستند تنها به قدرت نظامی بسنده کنند. بنابراین تعامل دو وجهی دولت با مردم رفته رفته در کشورهای دارای آزادی سیاسی به تعاملی سه وجهی با سازمان‌ها تبدیل شد و مشارکت مردم در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اهمیت بیشتری یافت. سمن‌ها با تنظیم روابط میان مردم و دولت و سامان دادن به خواسته‌های مردم از دولت، از آثار تخریبی جنبش‌های توده‌ای داخل و خارج کشور جلوگیری می‌کنند و به نوعی امنیت و آرامش را برای جامعه به ارمغان می‌آورند.

مسئله حقوق انسان مسئله‌ای است که از دیرباز مطرح بوده است. اولین بیانیه حقوق بشر را می‌توان در منشور کوروش یافت. البته پس از آن یونانیان نیز به این مسئله پرداخته‌اند. اما نوع نگاه و رویکرد امروزی به این مسئله نسبت به گذشته بسیار تفاوت کرده است. چرا که پس از فاجعه جنگ جهانی دوم اندیشمندان دریافتند که پیروزی متفقین به تنهایی نمی‌تواند صلح سیاسی تمام دولت‌ها را برای همیشه به دنبال داشته باشد. بنابراین نیاز به یک نظم نوین جهانی بر پایه ارزش‌های مدرن حقوق انسانها حس شد و فرایند جهانی‌سازی شروع شد. شاید بتوان مهم‌ترین رویداد این فرایند را تشکیل سازمان ملل متحد دانست که برای اولین بار حقوقی را که تمام انسان‌ها مستحق آن هستند به صورت بیانیه‌ای جهانی تصویب و منتشر کرد که هم اکنون ۱۹۳ کشور جهان از جمله ایران به این بیانیه متعهد گشته‌اند.

فرایند جهانی‌سازی در قرن بیستم موجب اهمیت یافتن سازمانهای غیر دولتی (Non-Governmental Organization) شد. امکان حل خیلی از مشکلات داخل یک کشور وجود نداشت. معاهدات بین‌المللی و

دارد. دسته پنجم سازمان‌های غیر دولتی شبه مستقل یا QUANGO ها هستند. در برخی کشورها دولت قسمتی از وظایف و به تبع آن قدرت خود را واگذار می‌کند. مثلاً کمیسیون جنگلداری در انگلستان سازمانی غیردولتی و جدا از وزارتخانه‌هاست که مسئولیت جنگلداری انگلستان و اسکاتلند را بر عهده دارد. دسته ششم سازمان‌های غیردولتی مذهبی یا RINGO ها هستند.

علاوه بر این شش دسته گروه‌های دیگری نیز وجود دارند، از جمله سازمان‌های مخصوص خیرین (DONGO) و سازمان‌های غیردولتی که در تجهیز و امدادسانی به دولت کمک می‌کنند (TANGO). شکل‌گیری سازمان‌هایی چون DONGO ها به این جهت بود که خیرین و سرمایه‌داران غربی نسبت به گذشته اعتماد کمتری به دولت‌ها می‌کردند و بیشتر راغب بودند سرمایه خود را به نیروهای داوطلب بسپارند و با توجه به بالا رفتن نیازها دولت‌ها نیز بخشی از مسئولیت خود را به بخش‌های داوطلبی واگذار کردند که نتیجه این روابط، قدرت گرفتن سمن‌ها میان جوامع بود.

بنابراین سمن‌ها امکان تأثیر بر زیرساخت‌های عینی یک دولت یعنی مردم آن سرزمین و ثروت و منابع را یافتند، اما آنان نیز برای بقای فعالیت موثر خود به شناخت نیازهای جامعه هدف و عوامل زمینه‌ای ایجاد این نیازها می‌پردازند. در واقع سمن‌ها باید با شناخت ظرفیت‌ها و قابلیت‌های بالفعل و بالقوه درون جامعه به ایجاد توانمندی میان مردم و اعتماد اجتماعی بپردازند تا بتوانند با نفوذ در فرهنگ، عمقی به زیرساخت‌های فکری و رفتاری جامعه بپخشند.

اما فعالیت سمن‌ها در تمام جوامع به همین سادگی نیست. مثلاً کشوری چون افغانستان به علت ناامنی موجود، از سخت‌ترین کشورها برای فعالیت NGO ها به حساب می‌آید. NGO ها در برخی مناطق افغانستان مجبورند در کنار نظامیان و در یک محل کار کنند که همین موضوع موجب سلب اعتماد مردم نسبت به آنان می‌شود و بارها گزارش شده که مددکاران مورد حملات گروگانگیری و غارت قرار گرفته‌اند، تا جایی که پنج مددکار اجتماعی در سال ۲۰۰۸ در یکی از این حملات کشته شدند.

البته اصطلاح «سازمان‌های مردم نهاد» بسیار کلی است اما اساساً با تأکید بر سه اصل داوطلبانه، غیرانتفاعی و غیرسیاسی تشکیل و تاسیس می‌شوند. به این معنا که در تمام این سازمان‌ها همه یا بخشی از اعضا داوطلبانه فعالیت می‌کنند و دیگر اینکه هیچ نماینده‌ای از دولت در این سازمان‌ها عضویت ندارد ولو اینکه سازمان مذکور از دولت کمکی مالی دریافت کند باز هم هیچ کدام از اعضای این سازمان‌ها در دولت فعال نیستند. سازمان‌های غیردولتی در دولت‌ها از یک سو بر سیاست‌گذاری‌های ملی و چندجانبه تأثیر می‌گذارند و از سوی دیگر به طور فزاینده‌ای مستقیماً در فعالیت‌های محلی حضور دارند.

NGO ها اهداف مختلفی را دنبال می‌کنند مثلاً یک دسته با اهداف امدادی و دسته دیگر به عنوان برنامه‌ریز عمل می‌کنند. به این معنا که گروهی از سمن‌ها به نحوی می‌کوشند نقش مسکن و یاری‌رسان را اجرا کنند، در حالی که گروه دیگر برای توسعه و پیشرفت برنامه‌ریزی می‌کنند. تقسیم‌بندی دومی که می‌توان ارائه داد بر اساس نگرش مذهبی سمن‌هاست، که برخی با نگرشی مذهبی تلاش می‌کنند تأثیری بر آحاد مردم بگذارند و گروه دیگر با نگاهی سکولار وارد این عرصه می‌شوند. در سومین تقسیم‌بندی گروهی به ارائه خدمات می‌پردازند، در حالی که گروه دیگر تنها مشارکتی عمل می‌کنند. همچنین بر اساس عمومی یا خصوصی بودن یک سمن نیز شکل فعالیت آن تغییر می‌کند. یک سمن می‌تواند بر پایه‌ی جامعه شکل گرفته باشد یا برای کل ملت یک کشور باشد و یا یک NGO بین‌المللی باشد و اهداف جهانی را دنبال کند.

علاوه بر تفاوت در اهداف اولیه، انواع سمن‌ها را می‌توان بر اساس حوزه و نوع عملکرد به شش گروه تقسیم نمود: نخست سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی یا INGO است. اولین تعریف ارائه شده از آن را می‌توان در قطعنامه ۲۸۸ ECOSOC (شورای امور اقتصادی - اجتماعی سازمان ملل) به تاریخ ۲۷ فوریه ۱۹۵۰ یافت که در آن چنین آمده است: «هرگونه سازمان بین‌المللی که از طریق پیمان و معاهده بین‌المللی ایجاد نشده است». این سازمان‌ها در زمینه‌های مختلفی چون سلامتی، کودکان و آموزش فعالیت می‌کنند. برای مثال می‌توان موسسه‌ی آکسفام را نام برد که با هدف ریشه کن کردن فقر، گرسنگی و بی‌عدالتی تاسیس شده است. دسته دوم سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی با اهداف تجاری یا BINGO ها هستند. دسته سوم سازمان‌های غیردولتی مدافع محیط زیست یا ENGO ها هستند. سازمان‌هایی چون صندوق جهانی طبیعت یا صلح سبز از این دسته‌اند. چهارمین دسته GONGO ها هستند. این اسم نخستین بار توسط گروهی از NGO های هندی به کار رفت. گنگوها سازمان‌های غیردولتی هستند که از سوی دولت تجهیز شده و یا حمایت مالی و انسانی دریافت می‌کنند، که این موضوع با ماهیت یک سمن در تعارض است. چنین سازمان‌هایی در کشورهای غیردموکرات یافت می‌شود که دولت برای کنترل اوضاع نیاز به وضع چنین سازمان‌هایی

• مقاله «نقش نهادهای واسط در نظام کنترل اجتماعی» علی باباییان، فصلنامه دانش انتظامی: پاییز ۱۳۸۶، دوره ۹، شماره ۳ (مسلسل ۳۵)

• The Relation between NGOs Government Presented by Presented by Laszlo Szabo (PhD), November 15, 2007.

• October 29, 2010, www.blogs.nytimes.com, «Government Organized Non-Governmental Organization» by Shadi Hamid.

• Issue 42, March 2009, HUMANITARIAN EXCHANGE MAGAZINE, «NGO

relations with the government and communities in Afghanistan» by Emilie Jelinek

• TANGO, www.tangointernational.com. (Technical Assistant to NGOs)



# تعامل NGO و دولت

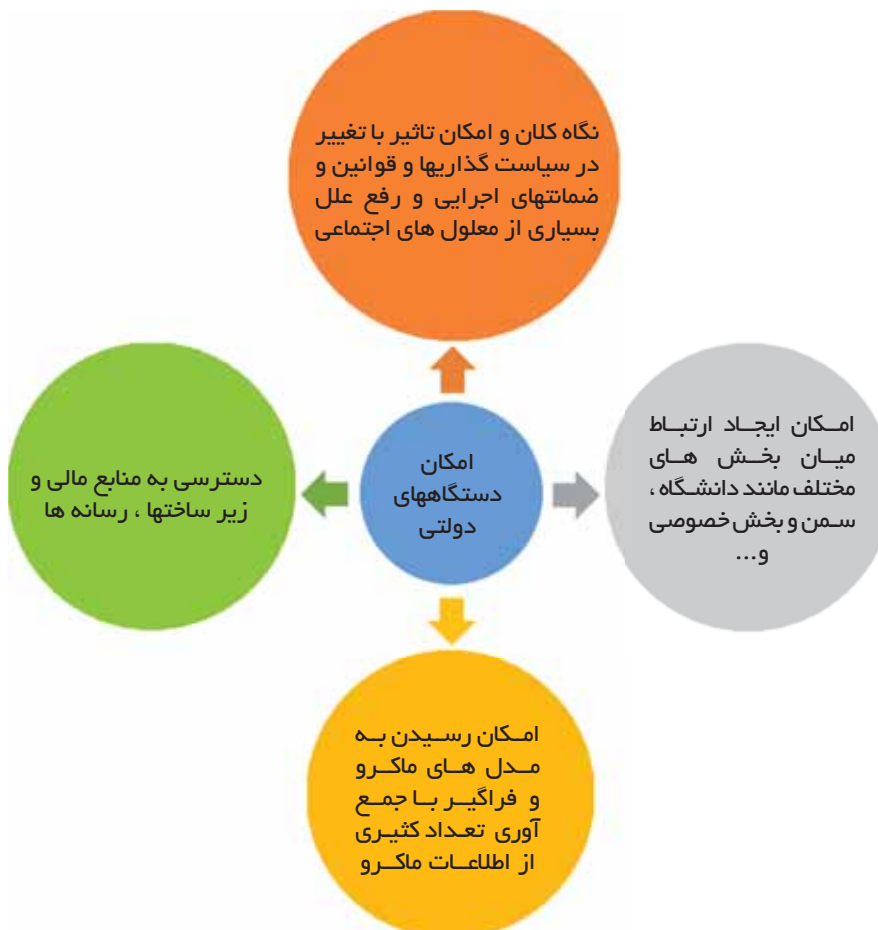
## برخی تجربیات داخلی

زهرا رحیمی

در یک ارتباط سازنده تشخیص نقاط ضعف و قوت هر یک از طرفین و شناخت دقیق داشته‌ها و نیازها می‌تواند مفید فایده باشد. از این منظر در ارتباط دولت با سازمانهای غیر دولتی نیز این شناخت، می‌تواند مقدمه همکاریهای موفق باشد. لذا در ابتدا به شرح داشته‌های هر بخش می‌پردازیم:



آنچه که نقطه قوت دولت است در ارتباط با سازمانهای مردم نهاد، می تواند به صورت زیر بیان شود:



با توجه به مواردی که گفته شد به نظر می رسد فرآیند ارتباط دولت با سازمانهای غیر دولتی دارای چالش های زیر می باشد که حل آنها برای ایجاد ارتباطی پویا و پایدار ضروری است:

بی اعتمادی متقابل به دلیل مسائل گذشته

عدم وجود شبکه های کارآمد از سازمانهای غیر دولتی در بسیاری از بخش ها و به تبع آن عدم مشخص بودن مطالبات بسیاری از بخشها از دولت مردان که امکان جهت دهی مشارکتها از سوی دولت را تقویت می نماید.

علاقه برخی بخش های دولتی به ارائه خدمات خرد و چشمگیر موازی با سمن ها با اهداف تبلیغاتی

عدم اعتقاد بخش های دولتی به توانمندی های سمن ها و ایجاد رابطه مشارکتی صرفا به دلیل دستورات بالادستی رویکرد یکپارچه دستگاههای دولتی در بخش های مختلف برای ارتباط با سازمانهای غیر دولتی و ناهماهنگی و همپوشانی این دستگاهها با هم دیگر تفاوت فرهنگ سازمانی به دلیل ساختار بروکراتیک بخش دولتی در مقایسه با ساختار ساده شده سمن

در این میان همکاری های موفق و ناموفق در برخی بخش ها شکل گرفته است که به نظر می رسد که مکانیزم های موفق موارد زیر را شامل بوده اند:

۱. ساختارمند بودن و متشکل بودن سمن ها در قالب موضوع مشترک فعالیت
۲. بلوغ سازمانها برای تدوین مطالبات مشترک در مقیاس کلان و رویکرد مطالبه محور و نه درخواست کمک های خرد برای مقاطع زمانی کوتاه
۳. قوت سازمانهای عضو و وجود شبکه های همکاری درون گروهی توانمند کننده که ادامه حیات اعضا را بدون وابستگی به سازمانهای دولتی ممکن می سازد
۴. اعتقاد واقعی مدیران بخش های دولتی به سازمانهای مردم نهاد و ایجاد امکان برای بهره گیری از تجربیات آنها در فرایندهای تصمیم سازی و سیاست گذاری و نهادینه کردن حضور نمایندگان این بخشها در فرآیندها
۵. تسهیل ایفای نقش نظارتی NGO ها با ایجاد ساز و کارهای مقتضی
۶. قائل شدن حق رای به سازمانهای مردم نهاد به عنوان نمایندگان مردم در شوراهای درون بخشی و بین بخشی مرتبط با معضلات
۷. قدم برداشتن به سمت ایجاد فضا برای مشارکت گروههای هدف در تصمیم گیری هایی که برای آن گروهها انجام می شود.
۸. تعریف بسته های همکاری به صورت برد-برد برای استفاده از پتانسیل سمن ها (چرا که در ارتباطات متقابل، گاه این شائبه وجود دارد که بخش دولتی در صدد دستیابی بدون مانع به یافته ها و اطلاعات سازمانهای غیر دولتی مثلا روشهای موفق، آمارها و دستاوردهای آنها بوده و حاضر به تعریف ما به ازایی

برای خدمات نمی باشد و صرفا در صدد استفاده یک سویه هستند. تا آنجا که برخی از سازمانها حتی در ارائه طرح های یک NGO به نام خود و اجرای آنها و استفاده امکانات رسانه ای در این زمینه هیچ ابایی نداشته اند.)

۹. ایجاد مکانیزم های ارتباطی مستمر و بدون مانع در موارد لزوم برای سازمانهای مردم نهاد با مدیران مربوطه
۱۰. امکان تقویت سمن ها با تسهیلاتی از قبیل دعوت از فعالین مدنی و NGO یی سایر کشورها برای تبادل تجربیات و ..

به طور کلی می توان فرآیند را به شرح زیر خلاصه نمود:

۱. شناخت و مطالعه بر روی سازمانهای مردم نهاد مرتبط و به خصوص نقاط قوت آنها
۲. شناخت شبکه های احتمالی موجود
۳. در صورت عدم وجود شبکه، کمک به آشنایی و انسجام بیشتر سازمانهای موجود
۴. شناخت بیشتر وضع موجود و مطلوب با تکیه بر توانمندیهای سازمانها
۵. تعریف مکانیزم های همکاری برای رفع معضلات کوتاه مدت و مشارکت مدنی سمن ها در سیاست های بلند مدت با تاکید بر نقاط قوت سازمانهای مردم نهاد برای بهره گیری حداکثری از پتانسیل ها
۶. تعریف پروژه های مشترک و مفید برای طرفین با در نظر گرفتن ظرفیتهای برای رفع چالش های میان مدت و بلند مدت ذینفعان اصلی هم در زمینه سیاستگذاری و هم اجرایی
۷. کمک به رفع موانع پیش روی سازمانهای فعال
۸. استفاده از اهرم های فشار سازمانهای مردم نهاد و رسانه ها برای پشتیبانی از دولت مردان در راستای تغییر قوانین و سیاست های محل و مضر
۹. کمک به تقویت سازمانهای فعال در زمینه مرتبط با تسهیل دسترسی منابع آموزش و مدیریت دانش و ....





## رئیس جمهور شیراز کیست؟!

فاطمه بحرانی

یادداشتی پیرامون موفقیت

کودکان کار در مرحله نخست جشنواره جابرین حیان

۸ نفر برای شروع کار گروه بندی شدند و برای خودشان موضوع انتخاب کردند. نتیجه ی کار آنها ۴ پروژه شد که هر چند موضوع خیلی بزرگی برای آن انتخاب نکرده بودند ولی کارشان را به بهترین نحو انجام دادند. کارها به نمایشگاه منطقه راه پیدا کردند و در آنجا هم باز درخشیدند و یکی از پروژه ها نظر داورها را به خودش جلب کرد و به عنوان یکی از کارهای منتخب نمایشگاه شناخته شد.

پروژه متعلق به کودک کار کلاس اولی بود که با کمک یکی از دوستانش در کلاس سوم تهیه کرده بود، کودکی که در پرداخت شهریه مدرسه با مشکل روبه روست اما پس از تکمیل پروژه اش از من یک درخواست داشت:

«دوست دارم کارم را به رئیس جمهور شیراز نشان دهم...»  
راستی! رئیس جمهور شیراز کیست؟ شاید همه آنان که از کنار او بی تفاوت گذشتند.

راستش نمیدانم در قلب کودک شهرم چه میگذشت که این حرف را زد؛ اما میدانم او دیگر اعتماد به نفس و عزت خود را بازیافته است.

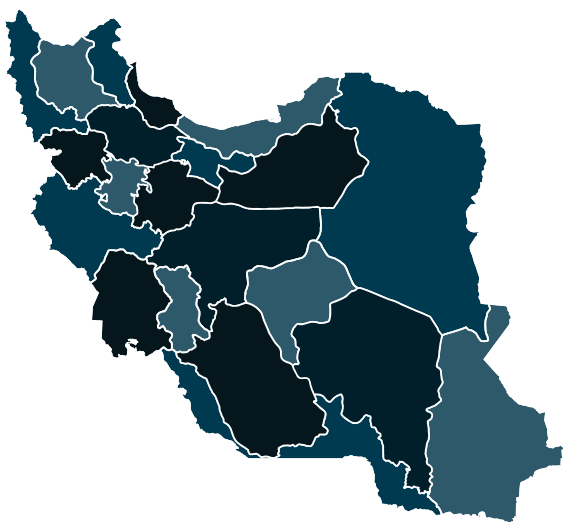


جشنواره جابرین حیان (پروژه های علمی دانش آموزان) به منظور پویایی نظام آموزش و پرورش از طریق نهادینه کردن تحقیق و پژوهش و نیز تقویت حس کنجکاوی و اشتیاق به تحصیل در دانش آموزان دوره ابتدایی، پرورش قدرت تفکر و حل مسئله و ...، امسال برای چهارمین سال متوالی در کشور برگزار می شود.

این جشنواره برای کودکی که مادر و پدر و تمام فامیل برای پرورش استعدادش تلاش می کنند پر از هیجان است، اما برای کودکی که تمام روز را باید کار کند حتی جمعه ها نیز به سختی می توان ۱ ساعت وقت آزاد برای حضورش در خانه ایرانی خرید، داستانی متفاوت دارد... شاید اجرای چنین طرحی برای این چنین کودک محروم از تحصیل که نه تنها خواندن و نوشتن بلد نیست، بلکه حتی نمی داند مقوا چیست، کودکی که در هیاهوی شهری شلوغ گم شده و نه تنها جامعه به استعدادهای او توجه نمی کند، بلکه خودش نیز به این باور رسیده که نه استعدادی در تحصیل دارد و نه آینده ی روشن، کمی بعید به نظر برسد....

اولین بار که درباره ی این طرح با بچه ها صحبت کردم، چشمانشان از شادی برق زد، اما کمی بعد ترس و عدم اعتماد به نفسی که همواره گریبانگیرشان است، بر آنها غالب شد. نشانی از بلندپروازی های کودکانه در آنها دیده نمی شد! به جز یک نفر که دوست داشت برای خانه ی رویاهایش یک دودکش برقی درست کند، بقیه حتی حاضر نبودند تصور کنند که آنها هم میتوانند بین بقیه بدرخشند. ولی تلاش ما بر آن بود که به آنها ثابت کنیم که شما هم میتوانید.

انتخاب موضوع و تمام مراحل کار را به عهده ی خودشان گذاشتیم تا به آنها نشان دهیم حتی بدون کامپیوتر، حتی بدون اینترنت، حتی بدون کمک از طرف والدین و اطرافیان و حتی بدون سواد، شما منحصر به فرد هستید.



## گزارشی از فعالیت های جمعیت امام علی (ع) در شهر شیراز

مؤثران انصاری

در کلاس هایی با موضوع شناسایی و مددکاری شرکت کرده و سپس در دوره ای که توسط تعدادی از معلمان با سابقه ی شیراز در خانه ایرانی سعدی برگزار گردید، با اصول اولیه آموزش تحصیلی کودکان آشنا شدند و سپس در ارتباط مستقیم با کودکان قرار گرفتند.

در حال حاضر علاوه بر کلاس های آموزشی و سوادآموزی، کلاسهای نقاشی، خلاقیت و پرورش فکر و تئاتر در روزهای مشخص برگزار می گردد. هدف از این کلاس ها، پرورش قدرت تفکر، تخیل و اعتماد به نفس کودکان می باشد. کودکان ۳ روز در هفته نهار خود را در خانه ایرانی جمعیت صرف می کنند و از این طریق تلاش می شود مشکل سوء تغذیه و کمبودهای غذایی آنان تا حدودی مرتفع شود.

### برگزاری نخستین «جشنواره خیریه کیک و چای» در شیراز

پاییز امسال در جشنواره ای متفاوت که برای نخستین بار در شیراز برگزار گردید، جمعیت شیراز با همکاری تعدادی از کافی شاپ ها و شیرینی فروشی های شیراز، اقدام به برگزاری نخستین «جشنواره کیک و چای» شیراز به همراه نمایشگاهی از نقاشی های کودکان کار و خیابان نمود. هدف اصلی از این برنامه، آشنا کردن مردم با معضلات و مشکلات کودکان کار و خیابان شهر شیراز و همچنین معرفی بیشتر جمعیت و طرح های آموزشی آن به مردم بود.

از جمله برنامه های آتی نمایندگی جمعیت در شیراز می توان به برگزاری طرح هفت سین برکت، بوی عید، دومین جشنواره خیریه کیک و چای، اجرای تئاتر و برگزاری جشن درخت کاری توسط کودکان خانه ایرانی و اجرای طرح ۱۰۰۰ بار زندگی (در زمینه ترویج فرهنگ کتابخوانی) اشاره کرد.

جمعیت امداد دانشجویی مردمی امام علی (ع) نمایندگی شیراز، از سال ۱۳۸۵ با آئین کوچه گردان عاشق فعالیت خود را آغاز و به اجرای طرح های هماهنگ جمعیت در شیراز پرداخته است؛ و اکنون علاوه بر اجرای این طرح ها، بر معضل کودکان کار و خیابان متمرکز شده که به علت فقر و مشکلات خانوادگی در معرض آسیب های جسمی و روانی می باشند و برای مبارزه با این معضل به ارائه طرح های کوتاه مدت و بلند مدت می پردازد. ما متعهدیم که از طریق توسعه آموزشی، رفاهی و اجتماعی این کودکان، آینده ای مطمئن را برایشان فراهم آوریم و بدین طریق به ارتقای سطح فرهنگی و کم کردن فاصله طبقاتی در جامعه کمک کنیم.

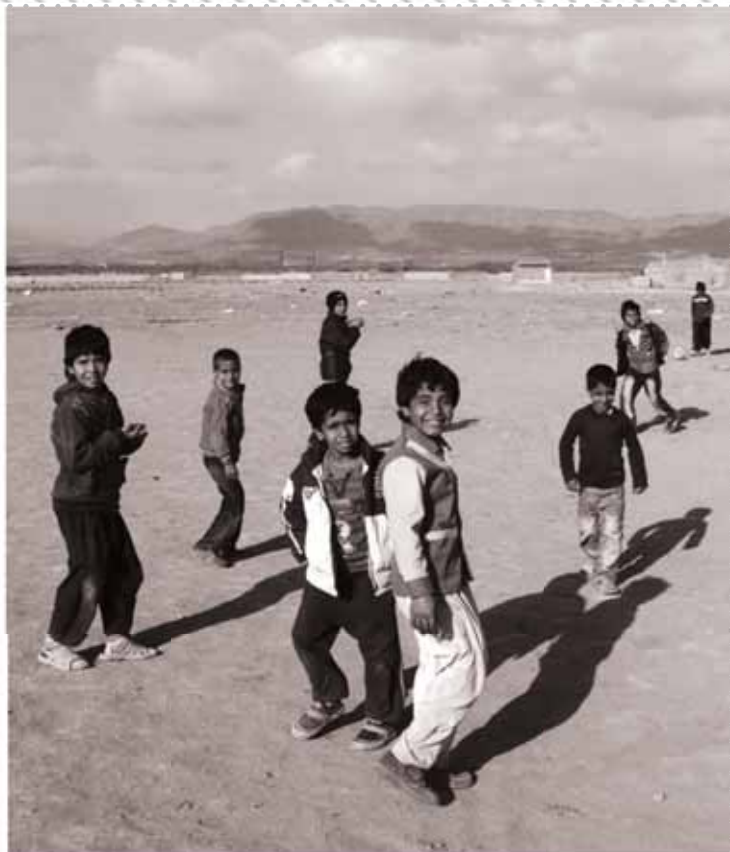
با توجه به مطالعاتی که جمعیت در شیراز انجام داد و با استناد به آماري که از این مطالعات میدانی بدست آمد، مشاهده شد که درصد قابل ملاحظه ای از کودکان کار شیراز در محل سعدیه شیراز سکونت می کنند، بدین منظور خانه ایرانی جمعیت شیراز به این محل انتقال پیدا کرد؛ خانه ای که اکنون سرپناه ۵۰ کودک کار می باشد.

با شروع پاییز و آغاز فصل مدارس در ایران، جمعیت امام علی شیراز، با اجرای طرح «تدریس عشق» تمام تلاش خود را در جهت ارتقای سطح آموزشی این کودکان محروم از تحصیل به کار برد. در این طرح، کودکان کار و خیابان منطقه ی سعدیه شیراز، که عموماً از تحصیل بازمانده اند و یا دچار مشکلات حاد آموزشی هستند، ۳ روز هفته را در برنامه های زمان بندی شده ی آموزشی حضور پیدا می کنند تا در کنار اعضای جمعیت، پاییزی متفاوت را شروع کردند.

در حال حاضر این کلاس ها در مقطع دبستان برگزار می شود و مدرسین این کلاس ها تماماً از اعضای داوطلب و تحصیل کرده جمعیت شیراز می باشند. این اعضا ابتدا







# اعتیاد یک

زمین خاکی هست، اما توپ پلاستیکی پاره ای، رنگ به اشعه آفتاب باخته و آنقدر منتظر پایی بوده که کودکانه او را راهی دروازه حریف کند که دیگر خسته شده است. در کوچه پشتی همه چیز رنگ تسلیم دارد. اینجا خانه ها شیشه ندارند که بخواهد با شوتی جانانه فرو بریزد. خانه های کوچه پُرند از بوی افیون. خانه های این کوچه برای بچه ها نه شوقی در چپته دارند و نه توپیی برای بازی. دیوارهای کوچه خاکی دلش پر میزند برای یک فریاد شادی، برای صدای مشعوف یک کودک. دیوارهای کوچه در حال فرو ریختن اند؛ چرا که هیچ کودکی زندگی را در کوچه جاری نمی کند. نوجوانان به جای تزریق زندگی به هوای کوچه، مرگ را به رگهایشان تزریق می کنند.

برخی فعالان و کارشناسان حوزه کاهش آسیب های ناشی از اعتیاد معتقدند در سال های اخیر تهیه مواد مخدر به خصوص در محلات معضل خیز و حاشیه های فراموش شده شهرها، برای یک معتاد از خرید نان آسان تر و گاه حتی ارزان تر است؛ اما به هر حال باید پولی باشد برای تهیه مواد، و گر نه اتفاقات دیگری هم ممکن است بیفتد. از جمله اتفاقی که در زندگی رضا پیش آمد؛ رضایی که از ۱۳ سالگی

توپ زیر پاهایش خسته شده، می دود و نفس نفس میزند، کوچه خاکی است و او با یک پاپوش پاره با شوقی وصف نشدنی به دنبال توپ می دود، آنقدر اشتیاق دارد تا توپ را به تور دروازه حریف بدوزد که فکر می کنی انگیزه دیگری در زندگی نمی تواند او را زنده نگه دارد. بازی تمام می شود و او تنها سرمایه ای که دارد شوق بازی بعدی است که بعد از تازه شدن نفس او و هم تیمی هایش قرار است شروع شود. کوچه پر می شود از فریاد کودکانی که چند دقیقه قبل عرق ریزان به دیوار خانه ای تکیه زده بودند. حالا باز هم زمین خاکی است و لخ لخ دمپایی هایی که صاحبانشان تلاشی نفس گیر دارند برای گل زدن. کودکان، اینگونه اشتیاق را بر جان کوچه تزریق می کنند. گویی ذوق گل زدن آنها را به دنبال خود می کشاند. دوختن توپ به تور دروازه زنجیری است که نه سرما می شناسد و نه گرما، او را می کشاند تا میانه کوچه؛ تا او کودکی کند در میان زمین خاکی کوچه.

در کوچه پشتی اما خبر از فریاد شوق انگیز بچه ها نیست، پسرک همان دمپایی های پاره را لخ لخ کنان روی زمین می کشد، نمی دود، خسته است، هر چه می گردی شوق را در هیچ کجای جغرافیای چشمانش نمی یابی، در کوچه پشتی هم



# زنجیر است

فرزانه قبادی

دستگیر می شوند. رضا هم سرمای دستبند قانون را روی دستانش حس می کند؛ پیش از آن که گرمای محبت قانونی حمایتگر را تجربه کرده باشد. شاید هر کس که زندگی رضا را مرور می کند، این جمله در ذهنش بچرخد که کاش این قانون زودتر به سراغ رضا می آمد، همان روزهایی که کودکی اش را در میان دود سپید کراک به گوشه صندوقچه ذهنش می سپرد تا برای همیشه فراموش شود. همان روزهایی که انتخابی جز اعتیاد در خانه دود زده اش نداشت. همان روزهایی که خماری آنقدر به جانش چنگ می زد که به هر قیمتی می خواست از آن درد رها شود. آن روزها اگر قانون به سراغش می آمد، آن روزها اگر یاریگری بود شاید هیچ وقت سرمای دستبند قانون بر دستانی که متهم به سرقت شده اند نمی نشست. باید قانونی برای حمایت از کودکان در معرض آسیب اعتیاد باشد؛ و اگر هست، باید اجرایی شود. چرا که رضاهای بسیاری در گوشه و کنار کشورمان پری می شوند. اگر ما بدانیم که اعتیاد یک زنجیر است که اسیرانش را به دنبال خود می کشد به هر کجا که بخواهد، همت و عزمی ملی در تمام سطوح خواهیم داشت برای بیرون راندن این جرثومه از جامعه مان.

درگیر اعتیاد شده است. آن هم مخربترین نوع اعتیاد یعنی اجبار به مصرف کراک. کراک، نوجوانی و طراوت را از چهره اش گرفته. دندانهایش تسلیم دود بی امانی شده اند که راهی ریه هایش می کند تا دمی آرام بگیرد از درد زندگی در خانواده ای که تمام اعضای آن اسیر اعتیادند. دختری ۸ ساله و نوزادی ۸ ماهه با اعتیاد و دود، زنده اند. اما بالاخره روزی از راه رسید که این خانواده دیگر هرچه داشتند از روی سنجاقی که کراک به نوکش چسبیده به آسمان فرستاده بودند. حال وقتی درد خماری به جان تنهایی شان می افتاد، هیچ نداشتند که دردشان را تسکین دهند. شبی که درد از همیشه شدیدتر و استخوان سوزتر به جان سلولهای بدن خمار رضا و مادر و خواهرش افتاده بود، بالاخره طاقت از کف دادند و برای چند ساعت نشئه گی، به مغازه لوازم خانگی دستبرد زدند. رضا نوجوانی است که حالا باید پشت نیمکت مدرسه نشست و برای فراداهایش آرزو می بافت، اما به جای دانش آموز شدن، انگ سرقت بر پیشانی اش نشست؛ نوجوانی که آنقدر اسیر اعتیاد است که در لحظه های آن شب سخت، هیچ چیز برایش مهم نیست جز اینکه دردی که جاننش را زخم می زند، به طریقی تسکین دهد. هر سه سارق مغازه



# داستان ناتمام زندگی یک مرد ۹ ساله

در دما درد تنهایی است، خودمان تنهایییم، کودکانمان تنهاییند...  
معین حشمتی

کودکی که در محله ای خیلی دور از جامعه و در عین حال خیلی نزدیک به آن آسیب می بیند روح لطیفش محکم می شود. دوباره آسیب می بیند، محکم تر می شود. آسیب های متوالی از او یک سنگ می سازد. سنگی که در برخورد اول ما با او شیشه ی نازک غرور پوشالی و مسخره مان را خرد می کند. غرورت که خرد شد تو هم محکم می شوی. آن قدر محکم که به خودت اجازه می دهی دوست کودک باشی. دوستش که شادی تازه داستان شروع می شود. داستان زندگی کودکی که کودکی نمی کند...

در کوچه پس کوچه های اعتیاد زده شهر گرگان زندگی می کند. امیرمحمد ۹ سالش است. بار اول که دیدمش مثل بقیه بچه ها بود، فقط از نظر ظاهری کمی شلخته تر و خاکی تر بود. بار دوم که او را دیدم آدم قبلی نبود! شب قبل پلیس پدرش را برده بود؛ به دلیل مصرف بالای شیشه و کارتن خوابی. پدر و مادرش جدا شده بودند. مادرش سه فرزند دیگرش را سرپرستی می کرد اما امیرمحمد را نه! روزها گاری جمع آوری ضایعات پدر، اسباب بازی اش بود و شبها تخت خوابش. اما حالا دیگر نه حال بازی داشت و نه خواب. بهت زده روی پله ای نشسته بود. تنها جمله ای که می شد از او شنید "بابام تا شب میاد" بود. با فامیل هایشان تماس گرفتیم تا یک مدت نگهش دارند. مادرش، مادر بزرگش، دایی اش. هیچکدام نمی پذیرند! حرفشان این بود که "این بچه مشکل اخلاقی دارد!" مشکل اخلاقی؟ پسر ۹ ساله؟ چه می شنوم؟ خدایا خودت رحم کن...

– امیرمحمد امشب می خوابی کجا بخوابی؟

– میرم پیش عموم. خونش همینجاس.

– تو که عمو نداری. فقط دایی داری که بهش زنگ زد...

– نه دارم. بریم نشونت بدم.

به انبار ضایعاتی می رسیم که تخت خواب امیرمحمد شبها جلوی آن پهن می شود. در اتاق نگاهیانی انبار عموی قلبی امیرمحمد را پایپ به دست، مشغول مصرف شیشه می بینیم! می ترسد ولی بعد صحبت میکند.

– من از خدایم نگهش دارم به شرط این که قول بده شب شلوغ بازی در نیاره!

ترسی وجودم را فرا می گیرد. احتمال این که امشب پیش عمومیش بخوابد و فردا صبح دیگر امیرمحمد قبل نباشد هست. بالاخره آدم در نشنگی شیشه خیلی چیزها را نمی فهمد! خیلی چیزها مثل حرمت کودک، حرمت خدای کودک، معصومیت امیرمحمد ...

تصمیم می گیریم که امیرمحمد را به بهزیستی معرفی کنیم. با اورژانس اجتماعی تماس می گیریم و با هر بدبختی که شرح آنها در داستانمان جایی ندارد، می آیند و امیرمحمد را پشت ماشین ترسناکشان می برند!

مددکار بهزیستی نمی تواند کودک را راضی کند که سوار ماشین بشود! جای او آنجا نیست. طبیعت حکم می کند که کودکی در این سن، از حقوقی برخوردار باشد؛ بازی

با آرامش، مکانی امن برای زندگی، پدر، مادر، دوستانی مهربان، تحصیل و یک دنیا چیزهای قشنگ دیگر. امیرمحمد هیچ کدام را که نداشت هیچ، اکنون دیگر آزادی هم نداشت. دلان طاقت نمی آورد. به بهزیستی می رویم تا پیگیر کارهایش باشیم. امیرمحمد بیشتر از صبح بهت زده است. ۱۰ دقیقه ای اصالتکان نمی خورد! نگران می شوم و مهم نبودن این موضوع برای یک مددکار اجتماعی نگران ترم می کند. بالاخره بغضش می ترکد و فقط زیر لب تکرار می کند که "بابامو میخوام!"

اصرار می کنیم که ما هم با او باشیم. همراه با امیرمحمدی که حالا بغضش ترکیده است به جایی که قرار است چند روزی آنجا زندگی کند می رویم.

"مرکز محرمانه نگهداری کودکان خیابان!"

تک تک این کلمات روح آدم را فرسوده می کند. چرا باید یک کودک محرمانه زندگی کند؟ چرا این اتفاق های بد محرمانه می افتند؟ چرا مدیر آن مرکز باید با تنبیه بدنی به کودکان خوش آمد بگوید؟

استقبال مدیر آن مرکز از همان ابتدا به ما می فهماند که آنجا هم جایی برای زندگی امیرمحمدمان نیست! کاری از دستمان بر نمی آید. بر می گردیم و من خودم را لعنت می کنم که چرا؟

روز بعد پدرش آزاد می شود چون بچه دارد! و بالاخره بچه سرپرست می خواهد و نمی شود همین طور بچه را کف محله ی خرید و فروش مواد رها کرد! می رود و به راحتی امیرمحمد را از بهزیستی می گیرد. نمی دانم خوشحال باشم یا ناراحت...

در حالیکه سال تحصیلی شروع شده و بچه ها لیخنه به لب راهی مدرسه هایشان می شوند امیرمحمد را در خیابانها دوباره روی گاری پدرش می بینم که هر روز سنگ تر می شود. و ما هم با این روح لطیفمان هر روز روی ظرافت شیشه ی غرورمان کار می کنیم. مطمئنم دیدار بعدی من با امیرمحمد به شکستن ناگهانی تمام وجودم می انجامد... داستان ما موقتا تمام شده است، اما این داستان ما نیست...

داستان تمام کودکان رنج دیده ایست که در گوشه گوشه ی این دنیا فریاد می زنند و گویا گوش های جامعه مان کر شده است...

خیلی ها می خواهند ما امیرمحمد ها را نبینیم، آیا ما تلاشی می کنیم برای دیدن شان؟

پ.ن ۱: عکس تزئینی است. عکس امیرمحمد را جایی نمی گذارم.

پ.ن ۲: ادامه ی این داستان را وقتی می خوانید که نویسندگان بتوانند غرورش را بشکنند و امیرمحمد بشود...



گزارش شب یلدا در خیابان های تهران

## کودکان کار، شاهیت غزل شب یلدا

نگین باقری

گرم بزرگ ترها جان می گیرند. شبی که حرف از آجیل است و دور هم بودن، شبی که با فال حافظ شیرین می شود اما شب یلدای فاطمه در خیابان سرد و شلوغ اشرفی اصفهانی تهران رقم خورده است. با دستانی که وقت سرمشق نوشتنشان است اما

شب یلداست؛ شب ستاره های بیدار؛ شبی که سرخی هندوانه های تابستان در دستان سرد زمستان است، شبی که حرف از انار دانه دانه است در کاسه بلور مادر بزرگ، شبی که لبریز است از عشق و محبت، شوق و شادی، شبی که کودکان با حضور

فرصت بودیم تا در این بلندترین شب سال، پای صحبت های این معصومان خسته بنشینیم. دخترکی خرامان به سمتمان آمد. وقتی حرف از تبریک شب یلدا و اهداء هدیه شد، ایستاد. او را به جایی دور از ترافیک ماشین ها بردیم. دخترکی دیگر که دستمال می فروخت نیز به ما پیوست. آن دو دختر عمه، دختر دایی بودند. داشتیم باب گفتگو را می چیدیم که زنی چادر به سر و سراسیمه با داد و فریاد خود را به ما رساند و سعی در راندن ما کرد اما وقتی چهره یکی از اعضای جمعیت امام علی (ع) برای او آشنا آمد، اعتمادش جلب شد و صدای خشمگینش، تبدیل شد به نجوا. گفت فاطمه دخترم است و زینب عروسم، از غربتی های بابل هستیم و برای گذران زندگی مجبوریم تا دیر وقت سر چهار راه ها گل، دستمال و ... بفروشیم. زینب هم جهیزیه ندارد. زینب دختر کم سن و سالی است. گل گیسویی که الان باید در خانه اش باشد تا صبحی دیگر به مدرسه برود. اما تقدیر یا شاید بی مسئولیتی یک اجتماع نسبت به فرزندان اش او را برای فروش گل و فال و دستمال به خیابان کشانده است. زینب از خانواده اش و کار کردن برای جمع آوری جهیزیه اش گفت، دخترکی که می توانست دانش آموز باشد، اما نو عروس شده بود!

### شبی که آغازش غریبی بود و پایانش یکدلی

از خیابان های غرب تهران یکی پس از دیگری گذر می کنیم. مرکز خرید تیراژه را رد کرده ایم و کمی آن طرف تر پسری فال فروش نظرم را به خود جلب کرد. اسمش «میر ویس» بود. می گفت کلاس دوم است اما توانایی نوشتن اسمش را نداشت. ساکن فرحزاد است. در کنار او برادر ۱۷ ساله اش مهدی دیده می شد. مهدی کارگر ساختمانی در منطقه فرحزاد بود که دو کلاس بیشتر سواد نداشت. هدیه شب یلدا را دادیم. مشغول صحبت با میرویس بودیم که مهدی با سه پسر فال فروش و جوراب فروش و ... آمد. جمع مان جمع شد. یکی از آن ها کودکی افغان بود که کارت اقامت داشت. ذوق زده مشغول تماشای هدایای شب یلدایشان شدند. نیمکتی در خیابان مأمّن گرم آن ها شده بود. شب یلدایی که گذشت، غریب ترین و به یادماندنی ترین یلدای زندگیمان بود. شبی که با کودکان مظلوم کوچه و خیابان در سرمای سوزان، آخرین روز پاییز را جشن گرفتیم. آن شب ما بودیم و بغض های پنهانی مان، فاطمه ها، زینب ها، میرویس ها، مهدی ها، هادی ها در شهرمان زیادند، باشد که مسئولیت خویش را در قبال آنان هرگز از یاد نبریم.

غبار گرفته درگیر نان آوردن برای زندگیست. در بلندترین شب سال دغدغه فاطمه دیگر انار، هندوانه و فال حافظ نیست. او به دنبال لقمه نانی است تا خواهر شیرخواری که در آغوش مادرش گل می فروشد را سیر کند. صدای فریاد مادرش از خیابان می آید که با همکار گل فروشش دعوا می کند، انگار تخطی کرده و به حوزه استحفاظی او وارد شده است. متوجه حضور ما و صحبت با فاطمه نیست. فاطمه ای که کودکی اش را فراموش کرده است. فاطمه ای که عمو پورنگ را نمی شناسد. در آن تاریکی شب وقتی به سویش می رویم از ما می ترسد و فاصله می گیرد. بوق ممتد اتومبیل ها صدایم را نمی رساند. با آرامش و محبت او را به خود جلب می کنیم. از جوی آب عبور می کند و به پیاده رو می رسد. یلدا را به او تبریک می گویم، گویی یلدا را نمی شناسد، گویی تمام شب های سال برای او داغ و کشار است. باز دوباره صدای دعوای مادرش با مرد گل فروش به گوش می رسد. سر صحبت را با فاطمه ۱۰ ساله باز می کنم. از خانواده اش می گوید این که یک برادر و یک خواهر دارد و چند سالی است که با مادرش مشغول گل فروشی است. «پدرم در یک تصادف چشمانش را از دست داده، خانه نشین شده است و جدا از ما زندگی می کند.» سرم را بر می گردانم. صدای مادر فاطمه مرا به خود می آورد. ته مانده دعوایش با گل فروش را تار من می کند و می گوید: «دست از سرمان بردارید!» سعی در آرامش بخشیدن به او دارم. می گویم ما از جمعیت امام علی (ع) هستیم. آمده ایم شب یلدا را به فاطمه تبریک بگوییم و به او هدیه ای بدهیم. هدیه شب یلدا که محتوی خوراکی، میوه، شام و شال و کلاهی که زنان سرپرست خانوار تحت پوشش جمعیت بافته اند را به فاطمه می دهم. مادر فاطمه حالا آرام تر شده و سفره دلش باز می شود. از تلخی های زندگی اش می گوید: «در خانه ای زندگی می کنیم که مجرد در آن زیاد است، نمی توام فاطمه را تنها بگذارم و بعد به طفل معصومی که در آغوشش بود اشاره کرد و گفت مدتی است چشمانش ملتهب

شده، هزینه درمانش را ندارم.» یکی از بچه های تیم، شماره تلفنی به زن می دهد تا تماس بگیرد و مشککش را مطرح کند تا جمعیت برای درمان کودکش اقدام کند. این بار مادر خسته و فاطمه آرام بود. خودش و فاطمه اش را به آغوش کشیدم و شب یلدا را پررنگ تر تبریک گفتم. از آن دو جدا شدیم. جدایی ای که برای هر کدام سکوت لحظه ای را رقم زد.

### نوعروس کم سن و سال بر سر چهار راه

به چهار راه بعدی رسیدیم. در آن تاریکی شب چشمانمان کودکان کار و خیابان را رصد می کرد.

شب یلدای فاطمه در خیابان سرد و شلوغ رقم خورده است. با داستانی که وقت سرمشق نوشتشان است اما غبار گرفته درگیر نان آوردن برای زندگیست. در بلندترین شب سال دغدغه فاطمه دیگر انار، هندوانه و فال حافظ نیست. او به دنبال لقمه نانی است تا خواهر شیرخواری که در آغوش مادرش گل می فروشد را سیر کند.

# گذری بر عملکرد جمعیت امام علی (ع)

فرزاد حسینی

جانبی از حمایت های جمعیت امام علی در مناطق حاشیه برخوردار هستند. کلیه خدمات مددکاری جمعیت امام علی در مناطق حاشیه کشور و به آسیب دیده ترین اقشار جامعه که از معضلات اجتماعی رنج می برند، ارائه می شود. کمیته مادران جمعیت امام علی بیش از دویست مادر سرپرست خانواده را در سراسر کشور تحت حمایت مستقیم خود دارد و برای آنان فرصت های کارآفرینی شامل خیاطی، بافتنی، آشپزی، کارهای هنری و... ایجاد کرده است. جمعیت در حال حاضر در کشور شش خانه ایرانی ویژه برای اشتغال ایجاد کرده است و به این ترتیب فرصت های کارآفرینی با حرفه آموزی نوجوانان دختر و پسر در کارگاه های آموزشی فراهم شده است. از دیگر فعالیت های جمعیت می توان به برنامه های باشگاه ورزشی پرشین اشاره کرد؛ باشگاه ورزشی پرشین، در اغلب خانه های ایرانی، تیم های ورزشی شامل فوتبال، کشتی، والیبال، هندبال، راگبی، شنا، کشتی، ژیمناستیک، تکواندو، ایروبیک و شطرنج ایجاد کرده است. همچنین فعالیت های درمانی و بهداشتی برای بهبود وضعیت سلامت کودکان تحت پوشش، زیر نظر خانه ایرانی درمان در سراسر کشور انجام می شود. این خدمات شامل برنامه های پیش قدم و وزن، سنجش بینایی و شنوایی، آموزش بهداشت در خانه های ایرانی، خدمات دندانپزشکی به صورت مستمر و نیز خدمات بالینی در صورت نیاز بسته به مورد می باشد. کلیه خدمات بهداشتی و درمانی برای کودکان تحت حمایت به صورت رایگان ارائه می گردد. علاوه بر این، در خانه های ایرانی جمعیت در سراسر کشور، با هدف پیشگیری و درمان سوء تغذیه کودکان روزانه یک وعده غذای گرم ارائه می شود. کلاس های هنری گوناگونی نیز زیر نظر خانه هنر ایرانی جمعیت امام علی (ع) برگزار می شود؛ از جمله این کلاس ها می توان به کلاس تئاتر، موسیقی، سرود و نقاشی اشاره کرد.

جمعیت امام علی در سال ۱۳۷۸ به پیشنهاد شامین میمندی نژاد و با حضور عده ای از دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف که در آن موقع تعدادشان از انگشتان یک دست فراتر نمی رفت، با امدادسانی غذایی به پنجاه خانواده نیازمند در نخستین آیین کوچه گردان عاشق، آغاز به کار کرد. خوشبختانه امروز در واپسین روزهای زمستان ۱۳۹۳، با حضور نیروهای داوطلب از سراسر ایران، جمعیت امام علی توانسته است گستره فعالیت های امدادی خود را توسعه بخشد و در بیشتر نقاط معضل خیز و آسیب دیده ایران حضور فعال داشته باشد. بر آن شدیم تا در این شماره نشریه گل یخ، گزارش آماری جامعی از فعالیت های فعلی جمعیت امام علی (ع) برای اعضا و همراهان همیشگی مان ارائه دهیم.

در حال حاضر جمعیت امام علی با حضور بیش از ده هزار نفر از اعضای داوطلب دانشجو و فارغ التحصیلان دانشگاهی در سراسر کشور، توانسته است دامنه خدمات امدادسانی خود را از تهران و حومه تهران، به استانهای دیگر کشور توسعه بخشد. در این راستا در تابستان ۱۳۹۳، طرح کوچه گردان عاشق برای نخستین بار به صورت همزمان در سی و یک استان کشور برگزار شد و مجموعاً پنج هزار و یکصد کیسه مایحتاج در این طرح در ماه رمضان میان خانواده های نیازمند توزیع شد. این توزیع با هدف ایجاد ارتباط با خانواده ها به منظور راه اندازی دفاتر امدادسانی در دیگر ماه های سال انجام گرفت؛ به گونه ای که پس از اجرای طرح، توسعه نمایندگی های جمعیت امام علی را در شهرهای مختلف کشور شاهد بودیم.

بر اساس گزارش مرکز آمار واحد مددکاری جمعیت امام علی، در زمستان ۱۳۹۳، در خانه های ایرانی جمعیت امام علی در سراسر کشور، بیش از ۲۵۰۰ کودک کار و محروم از تحصیل، خدمات آموزشی مستمر دریافت می کنند. علاوه بر آن، قریب ۵۰۰ به کودک نیز به صورت



دفاتر، خانه های ایرانی و نمایندگی های جمعیت امام علی در سراسر کشور

تعداد کودکان تحت حمایت	منطقه	استان	ردیف
۱۰۰	بندرعباس	هرمزگان	۲۵
۳۰	بوشهر	بوشهر	۲۶
۵۰	قم	قم	۲۷
	تهران	خانه هنر	۲۸
	تهران	خانه درمان	۲۹
	تهران	خانه های	۳۰
	تهران	اشتهغال	۳۱
	تهران	اشتهغال	۳۲
	تهران	اشتهغال	۳۳
	تهران	اشتهغال	۳۴
	تهران	اشتهغال	۳۵
	تهران	اشتهغال	۳۶
	تهران	اشتهغال	۳۷
	تهران	اشتهغال	۳۸
	تهران	اشتهغال	۳۹
	تهران	اشتهغال	۴۰
	تهران	اشتهغال	۴۱
	تهران	اشتهغال	۴۲
	تهران	اشتهغال	۴۳
	تهران	اشتهغال	۴۴
	تهران	اشتهغال	۴۵
	تهران	اشتهغال	۴۶

تعداد کودکان تحت حمایت	منطقه	استان	ردیف
۲۰۰	جعفرآباد	کرمانشاه	۱۳
۱۰۰	نواب	کرمانشاه	۱۴
۱۵۰	مسکن	کرمانشاه	۱۵
۱۵۰	ملک آباد	البرز	۱۶
۱۳۰	سرآسیاب	البرز	۱۷
۱۰۰	مشهد	خراسان رضوی	۱۸
۶۰	قوجان	خراسان رضوی	۱۹
۶۰	شهرک پدر	خراسان رضوی	۲۰
۱۳۰	بازار	کرمان	۲۱
۶۰	اصفهان	اصفهان	۲۲
۶۰	شیراز	شیراز	۲۳
۶۰	گرگان	گلستان	۲۴

خانه های ایرانی

تعداد کودکان تحت حمایت	منطقه	استان	ردیف
۱۰۰	اصمداآباد	تهران	۱
۱۵۰	فرحزاد	تهران	۲
۱۳۰	خاکسفید	تهران	۳
۶۰	لب خط	تهران	۴
۱۲۰	دروازه غار	تهران	۵
۱۵۰	مولوی	تهران	۶
۶۰	پاکدشت	تهران	۷
۱۱۰	شهرری	تهران	۸
۵۰	پیشوا ورامین	تهران	۹
۶۰	قرچک	تهران	۱۰
۵۰	محموده آباد	تهران	۱۱
۶۰	ساری	مازندران	۱۲

خانه های ایرانی

# اخبار فعالیت های جمعیت از شهریور تا بهمن

سارا سبزی، عاطفه صحرايي

## مهر

### نگارخانه روز، میزبان آثار نقاشی کودکان خانه ایرانی دروازه غار

به مناسبت روز جهانی صلح، نمایشگاه آثار نقاشی کودکان کار از چهارم تا دهم مهرماه در نگارخانه روز برگزار شد. درآمد حاصل از فروش این آثار، به کودکان تحت حمایت خانه ایرانی دروازه غار اختصاص یافت.



## جشن روز جهانی کودک

جشن روز جهانی کودک، ۱۷ مهرماه ۹۳ در پارک آب و آتش تهران برگزار شد. در این جشن که با همت و حضور جمعیت امام علی (ع) و بنیاد حامی برگزار شد، برنامه های متنوعی همچون: اجرای نمایش عروسکی، مسابقه، بازی های گروهی و غرفه های نقاشی، قصه گویی، بازیافت، کاردستی، بازی و... برای کودکان مورد حمایت این دو ngo اجرا شد. در پایان این مراسم، بیانیه روز جهانی کودک توسط یکی از کودکان خانه ایرانی خاکسفید قرائت شد.



## شهریور

### گردهمایی نمایندگی های جمعیت امام علی (ع) از سراسر کشور در بندر عباس

در این مراسم که به مدت سه روز (۱۲ الی ۱۴ شهریور ۹۳) برگزار شد، نمایندگان جمعیت، میهمان فعالان نمایندگی جمعیت در هرگزگان بودند. هدف از این برنامه، انتقال تجارب و آموزش و ارتقای کیفیت فعالیت های اعضای جمعیت از سراسر کشور بود. این برنامه در سه روز برگزار شد:

چهارشنبه ۱۲ شهریور: ارائه گزارش فعالیت های نمایندگی های سراسر کشور

پنجشنبه ۱۳ شهریور: کارگاه شناسایی خانواده ها (زهرا رحیمی)، کارگاه رهیافتی به درون (شارمین میمندی نژاد)، کارگاه سرمایه های انسانی (فرزاد حسینی)، کارگاه طرح مادرانه در زمینه چگونگی حمایت از مادران درگیر اعتیاد (طراوت مظفریان، فاطمه دولتشاد، زینب مولایی، کتایون افرازه)، اجرای تئاتر «تصمیم جمعه سیاه کبری» (به نویسندگی و کارگردانی شارمین میمندی نژاد)

جمعه ۱۴ شهریور: کارگاه امور مالی (معصومه ملکوتی)، کارگاه مددکاری و ارتباط با کودکان (محیا واحدی)، کارگاه شناخت صحیح از جمعیت امام علی (زهرا رحیمی)، کارگاه آشنایی با فعالیت های خانه درمان جمعیت امام علی (سارا رضایی)، کارگاه شناسایی کودکان درگیر اعتیاد (روژان کیانی، روژین کیانی و مینا زمانیان)، و نشست هم اندیشی فعالیت نمایندگی های جمعیت امام علی (ع)

در این گردهمایی نمایندگان رسمی جمعیت امام علی و افرادی که درخواست خود را برای ایجاد نمایندگی مطرح کرده اند، از شهرهای تهران، کرمانشاه، شیراز، اصفهان، گرگان، کرمان، قوچان، همدان، ساری، بوشهر، قم، کرج، مشهد، هرمزگان، زنجان، بیرجند، اراک، سبزوار و اردکان حضور داشتند.





## آذر

### سمینار اجتماعی بارداری و اعتیاد در باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران

در این سمینار که زیرمجموعه فعالیت های طرح «مادرانه» جمعیت است، از جنبه های اجتماعی، حقوقی، پزشکی و روانشناختی به بررسی مسئله زنان معتاد باردار پرداخته شد و با همفکری پژوهشگران، اساتید دانشگاه و دانشجویان فعال در عرصه فعالیت های اجتماعی، راهکارهای پیشنهادی برای بهبود وضعیت این زنان مورد بررسی قرار گرفت. برگزاری کارگاه های آموزشی برای داوطلبان، برگزاری نمایشگاه نقاشی از آثار زنان درگیر اعتیاد و یا بهبود یافته از اعتیاد و جلسه نقد و بررسی فیلم «امروز» با حضور شادمهر راستین (نویسنده فیلمنامه) از جمله برنامه های جانبی این سمینار بود.

این سمینار ۱۸ آذر ماه در سالن باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران با حضور مددکاران اجتماعی و اساتید و مسئولان مربوطه برگزار شد.



## آبان نجات دو وحید از چوبه دار در آیین طفلان مسلم امسال

عصر تاسوعای امسال، جمعیت دانشجویی امام علی (ع) آیین طفلان مسلم را در فرهنگسرای اندیشه و با حضور ۱ خانواده اولیای دم که از حق قصاص خود گذشتند و همچنین اقشار مختلف مردم برگزار کرد. در این مراسم، ضمن قدردانی از بخشش گران، بخشی از وجه الرضایه «وحید.ق» که در نوجوانی طی یک نزاع باعث قتل فرد دیگری شده بود نیز تامین شد. همزمان با این مراسم، جمعیت امام علی (ع) بندر عباس نیز همایشی، برای آزاد سازی «وحید.ن» برگزار کرد که او نیز در سن زیر ۱۸ سال مرتکب قتل شده بود. در ادامه آیین طفلان مسلم، در روز اربعین همایش دیگری در تهران در سالن ایوان شمس برگزار گردید که در آن گزارش کامل عملکرد چهل روزه جمعیت در پرونده وحید.ق و وحید.ن ارائه شد.



این مراسم، هر ساله در تاسوعا و اربعین حسینی و باهدف حمایت از نوجوانان معارض قانون و نجات محکومین به قصاصی که زیر سن ۱۸ سالگی مرتکب جرم شده اند، اجرا می شود.

### در شامگاه عاشورا، آیین شام عیاران با اعلام یبزاری از مواد مخدر برگزار شد

در این مراسم که همزمان در بیشتر نمایندگی های جمعیت در سراسر کشور اجرا شد، شعارهایی علیه مواد مخدر داده شد و از معتادان محله نیز برای ترک اعتیاد و اعزام به کمپ دعوت به عمل آمد. گفتنی است هنگام اجرای آیین در تهران برخی سنگ اندازی ها و دخالت ها باعث شد برنامه علیرغم خواست صدها دانشجو، به طور ناگهانی و بسیار زودتر از موعد مقرر به پایان برسد. آیین شام عیاران از طرح های جمعیت است که از سال ۱۳۸۸ در شام غربیان عاشورا با آرمان ساختن ایرانی بدون اعتیاد اجرا می شود. در این طرح از معتادانی که برای ترک اعتیاد خود، در شب اجرای برنامه عازم کمپ شوند، حمایت به عمل می آید و خانواده هایشان تحت پوشش جمعیت قرار می گیرند

## «یلدا با کودکان کار» در استان های مختلف کشور

دی

### آغاز طرح یاری رسانی به کودکان و مسیحیان

آسیب دیده از «جنگ و ترور یسم در عراق» روزهای سال نو ۱۵۰۲ میلادی در حالی آغاز شد که کودکان و زنان خانواده های مسیحی آشوری در عراق، آواره را می گذرانند. در همین راستا، اعضای جمعیت امام علی جمعیت تصمیم گرفتند که به یاری هموعان خود در این کشور بشتابند. ایونت این طرح نیز، دی ماه در شبکه های اجتماعی آغاز به فعالیت کرد. در این طرح قرار است نیازهای اولیه و حیاتی زندگی با کمک های مردمی تأمین شده و به اردوگاه های پناهندگان و آوارگان جنگی در اربیل عراق برسد.



در این برنامه که عمدتاً برای توجه دادن اجتماع به پدیده ناهنجار کار کودک و چاره اندیشی برای آن برگزار می شود، دانشجویان و سایر اقشار مردم با حضور در خیابان های محل کار کودکان در نقاط مختلف شهر، بسته ویژه شب یلدا (شامل یک وعده غذا، آجیل، انار شب یلدا و یک شال گردن و کلاه) را به آنان هدیه می دهند و برای ارائه خدمات آموزشی و حمایتی در طول سال، شناسایی اولیه ای نیز از این کودکان توسط تیم مددکاری جمعیت امام علی (ع) صورت می گیرد. علاوه بر تهران، نمایندگی های جمعیت در استان های کرمان، فارس، البرز، گلستان، همدان، مازندران، بوشهر، خراسان رضوی، خراسان جنوبی، اصفهان، قم و هرمزگان و ... این آیین ملی را در خیابان های محل کار کودکان در شهرهای خود اجرا کردند. همچنین جشن یلدا نیز برای تمام کودکان کار تحت پوشش جمعیت در سراسر کشور در محل خانه های ایرانی برگزار شد (البته به علت تقارن شب یلدا با وفات پیامبر (ص)، جشن ها یک هفته قبل یا بعد از این شب برگزار گردید).

امسال در پایتخت کشور، ۳۰۰ بسته ویژه شب یلدا به دست کودکانی رسید که در خیابان ها و میادینی چون ونک، پارک وی، تجریش، قدس، صنعت، بهشت زهرا، تهران پارس، انقلاب، ولیعصر، هفت تیر، صادقیه، پونک و ... مشغول به کار بودند.



### تشکیل تیم فوتبال نوجوانان کوره محمود آباد

بازیکنان این تیم را نوجوانان یازده تا هفده ساله ای تشکیل می دهند که اکثراً در کوره و یا زمین های کشاورزی کار می کنند و به علت نبود امکانات فرهنگی و تفریحی، شدیداً در معرض گرایش به مواد مخدر هستند. تیم فوتبال کوره، با هدف پیشگیری از اعتیاد نوجوانان این منطقه راه اندازی شده و تا کنون با استقبال بسیار خوب اهالی مواجه شده است.

### لغو ناگهانی برنامه جمعیت از سوی شهرداری

قرار بود عصر پنجشنبه ۱۸ دی ماه، در فرهنگسرای سرو برنامه ای در راستای حمایت از طرح کمک رسانی به کودکان و مسیحیان آسیب دیده از جنگ در عراق برگزار گردد و علاوه بر معرفی طرح و عضو گیری و جذب کمک های مالی، فیلم پرفورمنس استاد موسیقی دان آشوری (هانیبال یوسف) علیه نسل کشی داعش، به نفع کودکان آسیب دیده از جنگ بلیط فروشی شده و پخش شود. اما متأسفانه این برنامه ساعتی پیش از شروع آن، به صورت ناگهانی و به دلایل مبهم و نامشخص از سوی شهرداری تهران لغو گردید.



**خانه ایرانی محله زینبیه اصفهان، در شرف افتتاح**  
این خانه ایرانی که در شهر اصفهان در حال آماده سازی است، به زودی تبدیل به یکی از مراکز جمعیت امام علی در مناطق حاشیه ای این شهر می شود که به ارائه انواع خدمات آموزشی - تحصیلی و امدادی رایگان به کودکان کار و محروم از تحصیل می پردازد.

## بهمن جشن افتتاح خانه علم ایرانی پاکدشت، پنجشنبه ۱۶ بهمن ماه برگزار شد

خانه ایرانی پاکدشت، جدیدترین مرکز جمعیت امام علی (ع) است که فعالیت خود را در این منطقه محروم و حاشیه ای شهر تهران، با هدف یاری رساندن به کودکان کار و بازمانده از تحصیل و محروم آغاز کرده است. این مرکز که از دوازدهم دی ماه فعالیت های آموزشی خود را آغاز کرده بود، پنجشنبه ۱۶ بهمن ماه طی جشنی به طور رسمی افتتاح شد. برنامه های آموزشی، هنری، ورزشی، مددکاری و ... از جمله فعالیت های این خانه خواهد بود.

## جشن گلریزان خرید خانه ایرانی دروازه غار

در این مراسم که برای خرید خانه ایرانی دروازه غار برگزار شده بود، بخشی از هزینه خرید این خانه، به همت خیرین و مردم گرامی تامین شد. سرود کودکان دروازه غار و حراج آثار نقاشی کودکان این محله و برخی آثار اهدایی توسط هنرمندان، از برنامه های جانبی این جشن بود. در این برنامه مینازمانیان مبتکر طرح «کودکان بی کتاب» (حمایت از کودکان بازمانده از تحصیل) که در حال حاضر در شهرستان قوچان از ده ها کودک آسیب دیده حمایت می کند، درباره دردهای کودکان محروم و کودکان کار سخنرانی کرد. این مراسم، جمعه ۱۷ بهمن ماه از ساعت ۱۶ تا ۱۹ در سالن همایش های پژوهشکده فرهنگ و هنر برگزار شد.



# نگاهی به قوانین فعالیت تشکل های مردم نهاد در زامبیا

ترجمه: گروه زبان جمعیت امام علی (ع)

هماهنگی فعالیتها در زامبیا این مجلس وظیفه تسهیل خودتنظیمی NGO ها را بر عهده دارد؛ در مواردی چون: فعالیتها، بودجه، تجارتهای خارجی، آموزش، ارتقاء نیروی انسانی، تشکیل سازمانی، پیشرفت علمی و تکنولوژی و هر مورد عمومی و حفاظتی ملی.

ثبت کننده وظیفه دارد هر توییح، انهدام یا رد شدن NGO ها از ثبت را در روزنامه ثبت کند.

پس از تایید شدن یک NGO:

– NGO می تواند تا زمان تصمیم گیری درباره پرونده اش توسط هیئت مدیره فعالیت کند.

– NGO توسط ثبت کننده گواهی ثبت دریافت می کند.

– گواهی ثبت تا ۵ سال معتبر است.

موارد رد شدن NGO:

– فعالیتها خلاف منافع عمومی باشد

– گواهی توسط هیئت ثبت کننده رد شده باشد

– اطلاعات نام صحیح باشد

– وجود NGO با قوانین در تناقض باشد

– هیئت مدیره تصمیم بگیرد که این NGO وجود ندارد

– نام NGO با نام دیگری مداخله داشته باشد.

موارد لغو یا توییح توسط هیئت مدیره

– قوانین همراه با گواهی نادیده گرفته شود

– NGO گزارش سالانه، حسابها یا مراجعتها را

تحویل ندهد

– بودجه به طور نادرست استفاده شود

– هر مورد از قانون یا قرارداد نادیده گرفته شود

– مجلس لغو یا توییح NGO را پیشنهاد دهد

– NGO از موارد و هدفهای تعیین شده خود فراتر

رود یا آنها را تغییر دهد

وظایف NGO ها:

– مطلع کردن ثبت کننده هنگام تغییر نام، قوانین،

اهداف یا هر هنگام که NGO شروع به تعامل با هر

سازمانی در داخل یا خارج از زامبیا می کند.

– ارائه قوانین، منبع بودجه، اطلاعات صاحب منصبان،

گزارش سالانه و حسابها، مراجعتها و دیگر موارد

تعیین شده توسط وزیر به ثبت کننده.

– ارائه اطلاعات دفتر ثبت شده و آدرس

در کشور زامبیا، NGO ها تا سال ۲۰۰۹ در صورت ثبت شدن، به حال به طور آزادانه می توانسته اند فعالیت کنند، اما از این تاریخ، قانونی در این زمینه ایجاد شد که سازمانها باید طبق آن ثبت گردند (قانون سازمانهای غیردولتی).

NGO به معنای: گروهی از افراد یا سازمانهای خصوصی داوطلبی که برای سود، فعالیتهای سیاسی یا هر هدف تبلیغاتی تشکیل نشده است. هدف NGO ها باید ارتقاء، تحمیلات شهروندی، رفاه، حقوق بشر، رفاه اجتماعی، پیشرفت، خیریه، تحقیق یا دیگر فعالیتهای مربوط به عموم باشد.

– طبق این قانون، هر NGO باید طی ۳۰ روز از زمان شکل گیری اش ثبت شود و وزیر قدرت آزاد کردن هر NGO را از این قوانین ثبت دارد و هیچ NGO ای قبل از پایان مهلت داده شده برای ثبتش نباید غیرقانونی محسوب شود.

گروه هیئت مسئول NGO ها که توسط قانون تشکیل می شود (۱۵ نفر تعیین شده توسط وزیر) دارای وظایف زیر می باشد:

– ثبت NGO ها

– تأیید محدوده کارکرد آنها داخل زامبیا

– نگهداری ثبت NGO های ملی و بین المللی فعال در زامبیا

– پیشنهاد قوانین جهت فعالیتهای NGO ها

– توضیح قوانین و حقوق

– دریافت گزارشهای سالیانه تأیید شده توسط NGO ها

– پیشنهاد NGO ها و فعالیتهایشان به دولت و توضیح نقش آنها در پیشرفت زامبیا

– ارائه راهکارهای سیاسی برای هماهنگ کردن فعالیت

NGO ها با برنامههای ارتقاء ملی زامبیا

– دریافت، بررسی و تأیید قرارداد تهیه شده توسط کنسول سازمانهای غیردولتی برای کارکرد فردی NGO ها

این قانون باعث تشکیل مجلس سازمانهای غیردولتی زامبیا (متشکل از ۱۲ عضو نماینده NGO های ثبت شده

توسط مجلس) می شود.

وظایف این مجلس:

ارتقاء، اتخاذ و اداره قرارداد برای NGO ها، تسهیل و

# حامیان جمعیت امام علی (ع)

حامیان زیرساخت خانه های ایرانی:

شرکت آذر سیماب      شرکت ایران کتان

دیگر حامیان این دوره:

شرکت سیناژن

شرکت وکیل من

شرکت مانا آریا نام

مجتمع چاپ حافظ شیراز

مجتمع فرهنگی-آموزشی احسان شیراز

حامیان کمیته درمان:

ضمن تشکر ویژه از تمام پزشکان و دندان پزشکان خانه درمان جمعیت که به صورت

داوطلبانه به درمان کودکان اهتمام دارند، از مراکز زیر به صورت خاص تقدیر و

تشکر داریم :

رادیولوژی سپید پرتو

آزمایشگاه وایت

بیمارستان ابن سینا

با سپاس ویژه از چاپ آریا، جناب آقای نعیمی



جمعیت امام علی (علیه السلام)  
Imam Ali's Popular  
Students Relief Society  
شماره ثبت: ۱۹۰۶۱